۷۸۶

حالات حضرت بابا شاہ مسافر صاحبؒ
اورنگ آباد (پنچکی)

سنہ ۱۳۵۸ھ

نظامت امور مذہبی سرکار عالی

بسم اللہ الرحمٰن الرحیم

اورنگ آباد میں درگاہ حضرت باباشاہ مسافر صاحب رح
معروف بہ "درگاہ پنچکی" مرجع خاص و عام ہے اب تک آپ کے حالات
سے عام طور پر واقفیت حاصل نہ تھی۔ شاہ غلام محمود صاحب مرحوم
آخری سجادۂ درگاہ شریف کی خاتون سیّدہ صالحہ بیگم صاحبہ کے پاس ایک
قلمی کتاب موسوم بہ "ملفوظات نقشبندیہ" موجود تھی جس کو شکریہ کے ساتھ
بضمن تنظیم اوقاف ضلع اورنگ آباد شائع کیا جاتا ہے۔

مرقومہ ۱۵ر شعبان المعظم ۱۳۵۸ھ

علی الدین احمد
ناظم امور مذہبی سرکار عالی

Waseem

بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد لولیہ والصلوٰۃ علی نبیہ محمد و آلہ و صحبہ اما بعد
نیازمند درگاہ ودود فقیر محمود کہ کمترین خاکبوسان و از خاک برداشتگان دست عنایت
جامع الحقایق و المعارف مخزن الاسرار و العوارف مسافر راہ طریقت سالک مسالک حقیقت
حضرت شاہ مسافر قدس سرہ از مدتے میخواست کہ برخے از احوال برکات اشتمال حضرت ایشان
در حیز تحریر آرد و ہر جا کہ لفظ حضرت ایشان گفتہ آید مراد ایشان باشند و پیش ازین حقایق آگاہ شیخ
فضل اللہ ابن شیخ عطاء اللہ نقشبندی کہ نسبت استفاضہ و استفادہ از حضرت ایشان داشتند
التماس اجازت جمع نمودن برخے از احوال شریف آنحضرت ازان حضرت در حین حیات آنحضرت
کردہ بودند بمقتضاے فروتنی و گمنامی کہ جبلی آنحضرت بود اجازت نیافتند این خاکسار بعد از چندے
استدعاے حصول این تمنا از خان والاشان گنجینۂ علم و بلاغت عنایت بیگ خان کہ از مریدان خاص
حضرت ایشان اند نمود انگشت قبول بر چشم گذاشتہ شروع درین امر شریف نمودند درین اثنا
اتفاق سفر ایشان بجانب ہندوستان افتاد اتمام این مرام در تعویق ماند بعد چند سال بتوفیق ربانی
شوق حصول این مرام در دل جوش زد و عزیزان دیگر از خاصان جناب حضرت ایشان بتخصیص
سیادت پناہ میر عبداللہ خلف میر صاف ضمیر میر محمد طاہر ہراتی کہ از مریدان خاص آنحضرت

بوبند واز هنگام طفولیت در نظر کیمیا اثر تربیت یافته بودند بدین معنی پر مجد و باعث شدند
وخاطر فاتر را بدین جمع قابلیت آوردند فشرعت فیه وبالله التوفیق ۔

ذکر حضرت بابا قل مزید قدس سرہٗ | آنحضرت در قصبۂ غجدوان کہ از مضافات قبۃ الاسلام
بخارا است سکونت داشتند شہر بخارا شہرتیست مشہور و مستغنی است از وصف فراز تر کہ حضرت
خواجہ بہاء الحق والدین نقشبند قدس سرہٗ در انجاست وبشد در مولانا عبد الرحمن الجامی حیث قال

سکہ کہ در یثرب و بطحا زدند | نوبت آخر بہ بخارا زدند
از خط آن سکہ نہ شد بہرہ مند | جز دل بے نقش شہ نقشبند
آن گہر پاک نہ ہر جا بود | معدن او خاک بخارا بود

حضرت بابا قل احمد درجۂ قطبیت از جناب صمدیت داشتند ملامتی مشرب بودند سخن ہائے لاابالی
وحرفہائے نامفہوم از زبان میراندند در کمال بیہوشی در یاد حق ہشیار بودند بمقتضائے القائے ربانی
جذبۂ معنوی ایشان در دل معرفت منزل خلف رشید دو دمان نبوت کوکب سعد آسمان سیادت
حضرت بابا شاہ سعید اثر نمود ہموارہ بہوائے ارادت آں ازروئے بیعت در ہوائے مہر و محبت آن مہر
سپہر کرامت میگشتند و سایہ مثال لحظہ از دنبال ایشان جدا نمی شدند آنحضرت از
غایت استغنا توجہ بقبول این معنی نمیفرمودند و چندانکہ استغنا از انجانب بیشتر می شد اشتیاق
ازین جانب بیشتر از بیشتر میگشت چوں مدتے برین نمط بگذشت آنحضرت شبے در حجرۂ مبرکہ خویش
کہ در یکے از مدارس بخارا بود داخل شدہ در بستند و حضرت بابا شاہ سعید پلنگ پوش بیرون در
ایستادند بعد دیرے در باز کردہ پرسیدند کیست جواب دادند کہ فقیر حضرت ایشان است
ازروئے شفقت و رحمت برروئے ایشان باز کردہ اجازت داخل شدن در حجرہ دادند حرفہائے
مستانہ چند بطور ملامتیان گفتند آن سخنان را سروش فرخ در شان خود دانستند و یکسر موئے
سستی در اعتقاد راہ نیافت بلکہ موجب مزید اعتقاد گردید انگاہ نگاہ تفضل و قبول بر چہرۂ ارادت
ایشان مبذول داشتند دست ہدایت و ارشاد بر سر گذاشتہ خرقۂ درویشی در بر پوشانیدہ

تلقین ذکر الٰہی و تربیت بآداب حضرت رسالت پناہی تعجل آوردند و مدتے بمصاحبت فیض بخش
خود برگزیدند چون آوان وفات و زمان ارتحال آنحضرت بدار الوصال ایزد متعال نزدیک
رسید ایشان را بملازمت حضرت شیخ درویش عزیزان سپردند و حضرت شیخ درویش عزیزان
باحضرت بابا قل فرید ہم پیرہ می شوند و ذات شریف ایشان متصف بکمالات صوری و معنوی
بود و از زمرۂ اولیاے عصر بودند و مسند ارشاد بوجود فایض الجود ایشان زینت داشت و
بزرگان آن دیار قاطبۃً مرید و معتقد آنجناب بودند و سائر سکنۂ بخدوان بشرف ارادت
و بیعت ایشان مشرف بودند وَاِلٰی یَوْمِنَا هٰذَا زیارت مزار متبرک ایشان موجب کشایش و
سبب آسایش بندہاے خداست بابا پلنگ پوش در خدمت آن آفتاب سپہر معانی عہدۂ
آفتابہ داری گرفتہ در حاضر ساختن آب طہارت تقید می نمودند روزے چند برین نگذشت
کہ وقتے حضرت شیخ وضو میکردند و ایشان آب بدست مبارک می ریختند بیکایک فرمودند کہ
محمد سعید آگاہ باش کہ حضرت بابا قل فرید اَنَارَ اللّٰہُ بُرْهَانَہٗ از جہان فانی بعالم جاودانی رحلت کردند
ایشان فی الفور از انجا بمدرسۂ مقدسہ شتافتہ مضمون رَضِیْنَا بِقَضَاءِ اللّٰہِ بزبان حال راندند
و بعد فراغ از تجہیز و تکفین و اداے نماز جنازہ بخدمت شیخ درویش عزیزان مراجعت کردند
دوازدہ سال بکسب فیض اشتغال نمودند و جمعے دیگر از مریدان نیز از خدمت ایشان کسب فیض
نمودہ بدرجۂ کمال رسیدند روزے حضرت شیخ درویش عزیزان بر محفہ سوار شدہ از دریاے جیحون
میگذشتند بابا پلنگ پوش باتفاق دیگر مریدان محفۂ مبارک را برداشتہ میرفتند بخاطر ایشان گذشت
کہ دیگر مریدان ببرکت نظر فیض اثر حضرت عزیزان بکمال رسیدہ اند امامن ہم چیزے شدہ باشم
یا نہ دریں اندیشہ ساعتے لنگر فکر در کشتی دل فرو آویختہ در آب ایستادند مریدان دیگر نیز بنا بر رفاقت
متوقف گشتند حضرت عزیزان فرمودند چرا محفہ را پیش نمی رانید عرض کردند شاہ سعید ایستادہ اند
چون از ایشان سبب اہمال پرسیدند التماس نمودند کہ حضرت من ہم بدستور مریدان دیگر بجاے
رسیدہ ام یا نہ بشارت دادند مدتے است کہ شما واصل حق شدہ اید و ایشان را از ہمان جا

چندے از کلمات اسرار ارشاد کردہ رخصت فرمودند ایشان بشرف اجازت از آنحضرت
مشرف گشتہ روے عزیمت بدیار تاشکند نہادند و مجنون وار العشق لیلاے حقیقی میگردیدند و سلسلۂ
تعلق از اہل روزگار گسیختہ بخیال جمال لایزالی پیوستند پس از چندے حضرت خواجہ خضر علیہ السلام
با ایشان دوچار گشتہ پیام فرح رسانیدند کہ اے سعید الدین والدنیا نوبت عریانی شما گذشت
اکنون وقت آنست کہ تن خود را بخلعت خاص قرب آلہی بپوشید و قبضۂ کمانے باد و تیر عطا فرمودند
و ارشاد کردند کہ ہمدرین بیشہ شیرے قوی ہیکل دوچار شما خواہد شد و اورا شکار نمودہ پوستش را
پوستین خود بسازید آن ہژبر بیشۂ شریعت نہنگ بحر حقیقت بموجب فرمودۂ خضر علیہ السلام عمل نمود
چون پوست آن شیر را بر قامت مبارک راست کردند گوئی خورشید درخشان برج اسد
را درجۂ شرف بخشید از ان بار ہمیشہ جسم شریف را بہ پوست پلنگ متلبس داشتہ باسم باباے پلنگ پوش
شہرۂ آفاق گردیدند و از ان صحرا بشہر تاشکند رسیدہ بخانقاہ یکے از مشایخ ترک معروف
بہ سید ابراہیم کہ در طریقۂ کبرویہ بذکر جہر مشغولی میداشتند نزول فرمودند و سید مذکور پیش از
رسیدن ایشان بکشف باطن از مقدم شریف ایشان آگہی یافتہ بخلفا و درویشان خود فرمودند
کہ درویشے صاحب کمال گرسنہ از راہ دور قدم رنجہ میفرمایند طعامے براے ایشان مہیا سازید
چون ایشان رسیدند باعزاز و اکرام تمام طعام پیش آوردند براے تطییب خاطر مضیف تناول فرمودند
بعد ازان دیدند کہ ملازمان آنجناب پشتارہاے ہیزم براے مطبخ می آرند فی الفور از جا برخاستہ
بیک دفعہ پشتارۂ کلانے کہ دہ جوان قوی نتوانند برداشت از صحرا برداشتہ آوردند و خادمان
آنکال را سبکدوش فراغت ساختند باز آن بزرگ ما حضرے از فواید روحانی بر سفرۂ نطق و
خوان درپیش آوردہ فرمودند کہ چون شمارا حضرت ذو الجلال نعمتے نفیس از نعمت خانۂ طریقۂ علیہ
نقشبندیہ مبذول داشتہ است و بارشاد سالکان طریق مرخص و مجاز ہستید اگر چاشنی ازین سلسلۂ
رفیعہ نیز بر داشتہ باشید نور علی نور خواہد بود بابا پلنگ پوش لحظہ درین امر متامل شدہ عذر آوردند
کہ در طریقۂ وثیقۂ خواجگان ما غیرت بسیار است مبادا در اختیار طریقۂ دیگر آسیبے عاید گردد آن

سید بزرگوار فرمودند که ما را و شما را در استخاره باید زد و متوجه بارواح طیبه باید شد تا آنچه
در واقعه معائنه شود بران عمل رود این هر دو بزرگ در حین توجه بارواح طیبه مشاهده کردند که
طائفه شریفه روحانیه بصولت و شکوه تمام بر در خانقاه رسیده درختها از بیخ و بن میکنند و زینها
بدیوار خانقاه گذاشته اند سید این معامله دیده فی الفور از خانقاه بر آمده سبب آنهمه صولت
و جلال از خدمت آن اعزهٔ کرام استفسار کردند آن بزرگان فرمودند محمد سعید را بگوئیم سید
عرض کردند که من در باب طریقهٔ جهریه بایشان گفته بودم چون التماس سید بگوش ایشان رسید
ساعتے توقف ورزیده اجازت دادند صباح آن سید مذکور شاه پلنگ پوش فرمود که آنچه
در شب شما را معائنه افتاد ما را نیز معائنه شد بعد ازان رازے چند از غوامض طریقه کبرویه
بیاد داده مرخص کردند چنانچه بابا پلنگ پوش آداب طریقهٔ جهریه را نیز با آداب طریقه نقشبندیه
ضم ساخته پاس میداشتند و بعد از استفادهٔ این برکات ازان مکان متبرک بقصد حج
از راه ایران عازم حرمین شریفین گشتند چون طے مسافت نموده بمشهد مقدس رسیدند چندے
از رافضیان مثل سگان بازار که پلنگ را دیده فغانهاے بیفائده میکنند گرد وپیش حلقه زدند ایشان چون
مانند پلنگ حمله بر آنها کردند بار دیگر آنها با هیئت مجموعی غلبه تمام نمودند شاه پلنگ پوش بنا بر روضهٔ
منورهٔ امام همام حضرت علی موسی رضا رضی الله تعالی عنه بردند بطفیل امداد و اعانت آنجناب
چشم زخمے از آنها نرسید و بمشاهدهٔ آن مزار مطلع الانوار دیده را نورے و دل را سرورے بخشیده
و نعمتے بزرگ از آنجناب حاصل نموده یک شب توقف کرده علی الصبح پیشتر روانه شدند و بزیارت
حرمین شریفین شرف دارین دریافته مراجعت بولایت ماوراء النهر فرموده تشریف بقبة الاسلام
بخارا آوردند و بعد چندے پلنگ پوش وزیر ندر محمد خان که بادشاه آن عصر بود رجوع بآنحضرت
کرده اظهار نمود که قلماق با افواج کثیر در نواحی این ملک سر بشورش کشیده اند و بادشاه مرا
بمقابله و مدافعهٔ آنها تعین کرده حضرت توجهے فرمایند و یکے از درویشان را همراه بدهند تا
بیمن معاونت حضرت فتح این مهم بآسانی صورت بندد بابا پلنگ پوش خادمے را که فقیرے

دیوانه طور بود بخدمت سقائی و آبداری امتیاز داشت ارشاد کردند که همراه میر برو و مشغول بدعا شو جواب
داد یا حضرت من بے تعقل دست و دهن شستن و وضو کردن را خوب نمیدانم متوجه شدن و دعا کردن را چه
دانم فرمودند آنچه میسر باشد هم قبول کن پس فاتحه خیر خوانده دیوانه را همراهی وزیر رخصت دادند وزیر
مقابل غنیم رسیده طرح جنگ انداخت و دیوانه بطور خود عقب لشکر بر فراز کوه بخواب رفته بود که
فوج دشمن غلبه تمام کرد میر التجا بجناب حضرت بابا پلنگ پوش کرد آنحضرت بکشف باطن آگهی یافته
ناکردند که اے دیوانه چه خفته ترا بجهة اعانت فرستاده ام نه از برائے خوابیدن دیوانه فی الحال بیدار
شده دید که حضرت پلنگ پوش پیش پیش لشکر اند و دیوانه را میسر باشد که غنیم را بزن دیوانه سنگها
در دست و بغل گرفته بر لشکر غنیم حمله کرد بتائید الهی لشکر قلماق شکست خورده گریخت و فتحی عظیم به وزیر
رو نمود و غنیمت بسیار بدست آورده معاودت نمود و سرپا در پیش حضرت بابا نهاد و از جمله امتعه
مغتنمه دختری صاحب جمال نذر آورد حضرت او را بدیوانه بخشیدند که محنت بسیار کردی مزد آن بگیر
دیوانه قبول نکرد و گفت هر چه کردند همراهی شما نمود و دختر بچه کار آید آخر او را آزاد ساختند —
میرزا محمد امین بیگ نقل میکردند از امیر امام کولابی که من حضرت بابا پلنگ پوش را ندیده بودم و می شنیدم
که شخصی در دل خود نذرے مقرر میکنند و حضرت بابا او را ملاقات میکنند میسر باشد که نذرے که داری
بده و بعد از آنها هم تعیین میسر باشد و میگفتیم که این قسم مردم در ایام سابق بودند درین زمان نیستند تا آنکه
هفت روپیه نذر حضرت شاه نقشبند قدس سره در دل مقرر کرده در جیب نیمه خود بسته نگاه داشته
بودم روزے با بخیران سوار شده جائے میرفتم از پیش بابا پلنگ پوش ظاهر شدند یارانے که همراه
بودند از اسپان فرود آمده سلام کردند من نیز از اسپ فرود آمده سلام کردم بجانب من نگاه کرده
فرمودند نذرے که دارید بدهید من از جیب جامه خود هفت روپیه برآورده بخدمت گذرانیدم
فرمودند که نذر این نیست نذر در جیب نیمه است من آن را از جیب برآورده بخدمت
گذرانیدم حضرت فرمودند که بوقت شام به تکیه خواهید آمد که حلوا تیار می شود این سخن فرموده از
پیش ما گذشتند من از یاران پرسیدم که ایشان که بودند یاران گفتند که بابا شاه پلنگ پوش اند

در دل خود گذرانیدم که هفت روپیه را حلوا چه خواهد شد. وقت شام همراه عزیزان بجناب حضرت
رفتم دیدم که جمعے کثیر از پنجهزاری تا چهار صدی همه موجود اند و غربا و مساکین زیاده از حد شمار
حاضر اند و دیگهاے بسیار از حلوا تیار شده بهمه مردم میرسد این معنی باعث مزید اعتقاد گردید۔

محمد امین بیگ حصاری قاری از مریدان حضرت نقل میکردند که وقتے که بادشاه عالمگیر
در پتهه پوری بودند دریاے کشنا بقسمے طغیان نمود که تمام لشکر بادشاه نزدیک بود که غرق شود هیچ کس غیر از
فکر سلامتی خود خبر از دیگرے نداشت تا بجاے که چهپرے در دریا میرفت و بر سر آن چهپر شخصے
نشسته و موشے و گربه و مارے همراه آن چهپر بودند و این همه ضد یکدیگر اند و بحال خود در مانده بودند
نزدیک بود که خیمهٔ دولتخانهٔ بادشاه در آب غرق شود بادشاه قاضی لشکر را طلبیده فرمود که شما بدریا
اعلام بکنید که مگر از خدا نمی ترسی که عالم را تلف می سازی بادشاه دعا بدست خود نوشته بقاضی داد
قاضی بر کنار دریا آمده آن دعا در دریا انداخت باوجود آن دریا ساکن نشد و روبزیادت داشت
من دران حالت بجناب حضرت بابا پلنگ پوش متوجه شدم و بمجرد توجه مرا عینے رو نمود دیدم
که یک مرتبه چهرهٔ مبارک در عین شدت تموج درمیان دریا نمودار شد و کلاه قریشی ظاهر شد
و باز در آب فرو رفت دفعهٔ دویم چهرهٔ مبارک حضرت تا گردن در هیجان طغیانی پیدا شد و
باز فرو رفت و دفعهٔ ثالث چهرهٔ مبارک با قریشی ظاهر گردید من درین اثنا لرزیده بافاقت آمدم
و دیدم که آب دریا یک وجب کم شده بعد ساعتے بقدر یک گز تجاوز نمود و در اندک فرصت
آب دریا بجاے که بود قرار گرفت و خلایق ازین بلا نجات یافتند ۔

میر محمد رفیع خطلانی نقل میکردند که در خاطر من گذشت که چون پیر مرید شغل میفرماید
ذکر قلبی بچه قسم جاری بشود تا آنکه بجناب حضرت بابا پلنگ پوش رسیدم روزے حضرت مرا امامت
در نماز عشاء فرمودند امامت کردم و داب حضرت بود که بعد از اداے نماز مستقبل قبله مراقب نشیند من هم
متوجه بجناب حضرت شده مراقب شدم یکایک دل من در ذکر آمد و دران مشغولی از خود بیهوش شدم
و مدت شش ماه ذکر در دل من جاری بود روزے حضرت بجانب من نگاه کرده فرمودند که تلقین پیسه

عبارت ازین است کہ بمجرد توجہ پیر ذکر قلبی جاری گردد۔

شاہ شہید نقل میکردند کہ حضرت بابا پلنگ پوش را در آخیر وقت کسل شدید عارض گردید و در ان حالت آگاہی دریا جاری بود و روبہ صحت می آوردند و باز آزار عود میکرد و بارہا افاقت می آمد ازین قبیل در یک ماہ سہ مرتبہ بظہور آمد شاہ شہید می گفتند کہ بر ما بےشبہ معلوم شد کہ حضرت بابا صاحب اختیار بودند روزے بما فرمودند کہ ما صاحب اختیاریم اگر خواہیم زندہ مانیم و اگر خواہیم ازین عالم برویم باز فرمودند کہ مردن حق است باید رفت آن روز کوچ لشکر شد در اثناے راہ بلندی بود در زیر سایۂ درخت پالکی حضرت را فرود آوردند و فقیر در خدمت حاضر بود فرمودند مدتے است با غازی الدینخان رفاقت داریم دیدن او ضرور است درہمین وقت ہرکارہاے نواب رسیدند و عرض کردند کہ نواب براے ملازمت می آید نواب آمد باوجودیکہ نواب از خدمت حضرت دور بود زود بجلدی تمام رسید و برما معلوم شد کہ گویا رگہاے زمین کشیدہ شد کہ نواب باین سرعت بخدمت رسید قدمبوس نمودہ آداب اخلاص و اعتقاد مریدانہ بجا آورد حضرت فرمودند بنشینید نشست فرمودند کہ تا حال دعاگوئی و اعانت لشکر شما از جانب بزرگان بعہدۂ ما بود الحال شما را و لشکر شما را بخدا سپردیم و رخصت فرمودند نواب گریان و نالان از جناب حضرت مرخص شدہ رفت و دو ہزار روپیہ نیاز فرستاد فاتحہ خواندند چون دو ہزار روپیہ قرض بود فرمودند بقرض خواہان بدہید ہمان روز بعد رسیدن بمنزل از دار فنا رحلت نمودند روز پنجشنبہ ہفتم ماہ رمضان سنہ یکہزار و یکصد و دہ ہجری چون مکاشفات و کرامات آنحضرت از قیاس انسان بیرون است براے آگہی ارباب صدق برہمین قدر اکتفا نمودہ شمہ از حالات توکل و تسلیم و تجرد و قلندر مشربی و محاسن اخلاق ایشان بہ ترتیب زمان و مکان مرقوم خواہد شد۔

اکنون آمدیم بگذارش احوال فیض مآل ہادی شریعت و طریقت رہنماے حقیقت و معرفت بادشاہ ممالک ولایت خدیو تختگاہ عنایت حضرت بابا شاہ مسافر علیہ الرحمۃ والرضوان مخفی نماند کہ والد بزرگوار ایشان از سلسلۂ شریفہ کبرویہ و والدۂ ماجدۂ ایشان از خاندان سیادت بودند

ودریکے ازدیہات غجدوان سکونت داشتند چون والد و والدهٔ ایشان درعہد خورد سالی
ایشان وفات یافتند خالهٔ مکرمه پرورش ایشان میکردند درسن ہفت سالگی داعیهٔ
خداطلبی دردل ایشان پیدا شد از خدمت آن مخدومه رخصت خواستند خالهٔ محترمه در حالت
وداع بطریق نصیحت گوشهٔ گوش ایشان برتافته گفت کہ اے جگرگوشه ہشیار باش کہ ایام
طفولیت راچندین واقعات مشکل درپیش است ونجدا سپردم حضرت ایشان موعظت
آن معظمه بگوش ہوش شنیده قدم بقبة الاسلام بخارا گذاشتند و بہ مکتبے ازان شہر کہ
درگذر محمدیان بالا رود در مسجد شیخ پیر محمد واقع است پیش معلمے بخواندن علم مشتغل شدند
روزے حضرت بابا پلنگ پوش درانجا قدم رنجه فرموده زیر سایهٔ درخت توت متقابل
مسجد ایستادند وازکشش باطن دل حضرت ایشان را ازجا بردند چون میوهٔ ذوق والفت
بنخل طبیعت ایشان نورسیده بود بختگی آن بحکم الامور مرهونة باوقاتها موقوف بروقت
دیگر ماند وازصحبت ہم مکتبان نتوانستند جدا شد دفعهٔ دویم ہمین حالت روداد بارسیوم کہ
بابا پلنگ پوش تشریف آوردند دل ایشان را بجذب باطن سوے خود کشیدند حضرت
ایشان بکمال محویت وبے اختیاری درعقب ایشان دویدند و مانند سایه باصاحب سایه
ہمراه میگردیدند وسه کس ازہم مکتبان حضرت ایشان نیز بنظر شفقت حضرت بابا پلنگ پوش
سعادت اندوز گشتند یکے موسوم به محمد معصوم حاجی کہ حج اکبر دریافت و وزیر بادشاه وقت
شد و دیگرے فاضل متبحر گشت وسیوم ازجملهٔ مشائخ عصر گردید و حضرت ایشان بعد رسیدن
بملک ہندوستان بدرجهٔ ولایت رسیدند چنانکه پیشتر خواہد آمد —

بیان عزیمت حضرت شاه پلنگ پوش بزیارت روضهٔ حضرت شاه مردان مرتضی علی کرم الله وجهه و توجه نمودن بجانب ام البلاد بلخ و ازانجا از راه کابل به ہندوستان تشریف آوردن و فرو شدن حضرت ایشان بدنبال آنحضرت

ہمدران ایام بابا پلنگ پوش عزم صمیم
زیارت مزار مطلع الانوار شہنشاه
عساکر اولیا فرمانرواے جنود اصفیا
صاحب ذوالفقار امیرالمومنین

مرتضی علی کرم الله وجهه در دل جا گرفت از قبة الاسلام بخارا رهگرای طریق ام البلاد بلخ گشتند
حضرت ایشان یعنی حضرت شاه مسافر بمجرد اطلاع برین معنی لبسان گوی سر از قدم شناخته بدنبال روان
شدند و از راه شهر حصار بطوف مقبرهٔ مطهرهٔ خلاصهٔ ارباب سراپردهٔ قرب ستار حضرت خواجه علاء الدین عطار
روح الله روحه که در سلک نسبت امادی سر حلقهٔ اولیا و اصفیا بهاء الحق والدین حضرت خواجه
نقشبند مشکل کشا شرف انسلاک ازدواج داشتند سعادت اندوز گشته داخل ام البلاد شدند چون شاه پلنگ پوش
پیشتر از ایشان بیک هفته شرف آستان بوس حضرت شاه دلدل سوار دریافته به قصبهٔ غوری رسیده
و از انجا بکابل تشریف برده بودند حضرت ایشان نیز خاک آن عتبهٔ معلی نقش جبین مفاخرت ساخته
ارادهٔ پیشتر نمودند درین اثنا بمقتضای آب خورد و همیت سرای خلاصهٔ خاندان نبوی میرزا هاشمی که
سرگروه اکابر روزگار و مرجع صغار و کبار آن دیار بودند اتفاق نزول افتاد روزی چند از ماه
رمضان بعهدهٔ آب وضو و پرده داری حجرهٔ خاص آن سرگروه مرتاضان قیام ورزیدند چون حضرت
ایشان در علم موسیقی دستگاهی تمام داشتند اکثر اوقات حسب الارشاد شیخ بزمزمه پردازی دل
شیخ را خوش میکردند و دعای ایشان در حق خود ذخیره میکردند شیخ در ایام صیام خلوت العین گزیده بودند
حضرت ایشان بعد رمضان تهیهٔ سفر کرده از شیخ رخصت خواستند هر چند مرضی آن سید بزرگوار نبود
که مفارقت نمایند اما چون جذبهٔ معنوی از حضرت بابا پلنگ پوش بود ناگزیر مرخص کردند و فرمودند
راضی بجدائی نبودم لیکن چه کنم نصیبهٔ شما از آن شاه دل آگاه است حضرت ایشان از خدمت شیخ
مرخص شده به قصبهٔ غوری رسیده در مسجدی نزول فرمودند اتفاقاً یکی از اکابر صاحب دل با ایشان
دران مسجد دوچار شد و بتواضع و اکرام تمام ایشان را بخانهٔ خود برده التماس کرد که پسری دارم میخواهم
که او را برای تربیت و تعلیم بخدمت شریف سپارم حضرت ایشان در قبة الاسلام بخارا تحصیل علم تا
بشرح ملا رسانیده بودند و بحکم اَلمَجَازُ قَنطَرَةُ الحَقِیقَةِ میل خاطر ایشان بسوی آن پسر صاحب جمال
افتاد چندی از وقت بتقریب تعلیم آن پسر دراںجا اقامت کردند بعده از جذبهٔ باطنی بابا پلنگ پوش
راهی شدند چون بدار الملک کابل رسیدند شنیدند که بابا پلنگ پوش به پشاور رفتند چون به پشاور

رسیدند خبر تشریف شریف ایشان بحسن ابدال یافتند در حسن ابدال بملازمت شریف رسیده بجام دل سعادت اندوز شدند و دست بیعت و ارادت بدامن ہدایت ایشان آویختہ زبان حال را باین مقولہ مترنم ساختند

جز آستان توام در جہان پناہے نیست — سر مرا بجز این در حوالہ گاہے نیست

بابا پلنگ پوش بشاہ محمد امین کہ درویشے از مریدان خاص بود فرمودند کہ کلاہ و خرقہ از برائے ایشان باید ساخت حسب الامر کلاہ و خرقہ مرتب کردہ آورد بابا پلنگ پوش کلاہ و خرقہ ارادت بدست مبارک خود بر سر و بر حضرت ایشان پوشانیدند۔

ذکر خرقہ و ارشاد طبقہ شریفہ نقشبندیہ | پوشیدہ نماند کہ انچہ بعضے از اعزہ گفتہ اند کہ خرقہ پوشیدن حضرت خواجہ نقشبند از روے کتاب بہ ثبوت نمیرسد لیکن کلاہ نمد بر سر گذاشتہ اند اگر مراد ایشان ازین خرقہ خرقہ بہ ہیئت و وصف خاص باشد و اگر مراد از خرقہ مطلق لباس است پیراہن باشد یا دستار یا کلاہ پس شک نیست کہ پوشیدن آنحضرت خرقہ را از حضرت شیخ خود در کتب مشائخ مذکور است و در اہل طریقت مشہور و انچہ در خلافت ناماہائی نویسند فلاں از فلاں خرقہ خلافت پوشید مراد ازان مطلق لباس می باشد مولانا علی پسر مولانا حسین مصنف تفسیر حسینی در کتاب رشحات آوردہ کہ حضرت قطب الاولیا خواجہ محمد پارسا قدس سرہ کہ محدث وقت بودہ اند و در مدینہ منورہ آسودہ اند در کتاب فصل الخطاب فرمودہ اند کہ خدمت مولانا شرف الملۃ والدین العقیل الانصاری البخاری روح اللہ روحہ کہ از کبار علما و از خاندان خواجگان عالی مکان اند قدس اللہ تعالیٰ اسرارہم بخط شریف ایشان مرقوم است کہ حضرت خواجہ ابو یوسف ہمدانی قدس سرہ در سن ہژدہ سالگی بہ بغداد تشریف بردند و از حضرت ابی اسحاق فقیہ علم فقہ آموختند و در علم نظر بدرجۂ کمال رسیدند و اقتدا بمذہب امام ابو حنیفہ کوفی نمودند و در اصفہان و بخارا تعلیم فرمودند و در عراق و خراسان و خوارزم و ماوراء النہر صاحب قبول بودند و مدتے در کوہ احد ساکن شدند و خرقہ از دست مبارک حضرت شیخ عبد اللہ جونی قدس سرہ پوشیدند و در تصوف انتساب بحضرت شیخ عبد اللہ جونی و حضرت

شیخ حسن سمنانی و حضرت شیخ علی فارمدی رحمہم اللہ تعالیٰ داشتند و ولادت ایشان در سنہ خمس و ثلثین و خمسمائۃ بودہ است چون صاحب رشحات خرقہ پوشی حضرت خواجہ یوسف ہمدانی قدس سرہٗ بدین وجہ بقلم آوردہ است ما پیروان شاہراہ ارادت را در اختیار و اتباع طریقہ آنجناب دلیلے است ساطع و برہانے است قاطع المقصود حضرت ایشان باباشاہ مسافر غجدوانی قدس سرہٗ مرید حضرت باباشاہ سعید پلنگ پوش غجدوانی قدس سرہٗ اند و ایشان مرید حضرت شیخ درویش عزیزان غجدوانی و ایشان مرید حضرت مولانا پایندہ اقصیٰ قدس سرہ و ایشان مرید حضرت میر خورد بلخی قدس سرہٗ و ایشان مرید حضرت مخدوم اعظم و ایشان مرید حضرت مولانا محمد قاضی و ایشان مرید حضرت ناصر الدین حضرت خواجہ عبید اللہ احرار و ایشان مرید حضرت مولانا یعقوب چرخی قدس سرہ و ایشان مرید خواجہ بہاء الحق والدین محمد نقشبند مشکل کشا و ایشان مرید حضرت امیر کلال و ایشان مرید حضرت باباسماسی و ایشان مرید خواجہ علی رامیتنی و ایشان مرید حضرت خواجہ محمود انجیر فغنوی و ایشان مرید حضرت خواجہ عارف ریوگری و ایشان مرید خواجہ عبد الخالق غجدوانی و ایشان مرید حضرت خواجہ ابو یوسف ہمدانی و ایشان مرید حضرت شیخ ابو علی فارمدی طوسی و ایشان مرید حضرت شیخ ابوالحسن خرقانی و ایشان مرید حضرت سلطان بایزید بسطامی و ایشان مرید حضرت امام جعفر صادق قدس اللہ اسرارہم و حضرت امام جعفر صادق را دو نسبت است یکے آنکہ آنحضرت مرید والد ماجد خود حضرت امام محمد باقر اند و ایشان مرید والد خود حضرت امام زین العابدین و ایشان مرید والد خود حضرت امام حسین و ایشان مرید والد خود حضرت امیر المومنین علی کرم اللہ وجہہٗ رضی اللہ عنہم و ایشان مرید حضرت سرور کائنات محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وصحبہ وسلم و نسبت دیگر حضرت امام جعفر صادق از والد مادر خود حضرت قاسم بن محمد بن حضرت ابوبکر صدیق است و حضرت قاسم از فقہائے سبعہ بودہ و ایشان را نسبت ارادت باطن بحضرت سلمان فارسی است و ایشان با وجود دریافت صحبت حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وآلہ وصحبہ وسلم از حضرت امیر المومنین ابوبکر نسبت باطن اخذ نمودہ اند و نیز حضرت شیخ ابوالقاسم گرگانی را نسبت ارادت باطن بہ شیخ ابو عثمان مغربی داشتند و ایشان

بہ شیخ ابو علی کاتب و ایشان بشیخ ابو علی رودباری و ایشان شیخ جنید بغدادی و ایشان شیخ سری سقطی و
ایشان شیخ معروف کرخی و شیخ معروف کرخی را دو نسبت است یکے بحضرت شیخ داؤد طائی و
ایشان را بحضرت شیخ حبیب عجمی و ایشان را بحضرت شیخ حسن بصری قدس اللہ اسرارہم و ایشان
را بحضرت امیر المومنین علی کرم اللہ وجہہ و ایشان را بحضرت رسالت پناہ علیہ افضل الصلوات
و اکمل التحیات دیگر حضرت شیخ معروف کرخی را نسبت ارادت بحضرت امام علی موسی رضا است
و ایشان را بوالد بزرگوار خود حضرت امام موسی کاظم و ایشان را بوالد ماجد خود حضرت امام جعفر صادق رضی اللہ عنہم
الی آخرہ زبدۃ الکاملین حاجی الحرمین بابا حاجی عبد الرحیم کہ خرقہ از دست مبارک حضرت بابا قل مزید
پوشیدہ بودند و در ام البلاد بلخ تکیہ معتبر دارند و خوارق ایشان اظہر من الشمس است و ہم رسالہ
در باب خرقہ و کلاہ تصنیف کردہ اند داماد ایشان فضیلت و شرافت پناہ خواجہ مومن نغاسیانہ
از روے صدق اخلاص خرقہ ارادت بنام حضرت ایشان پوشیدہ از راہ اصفہان بزیارت حرمین
شریفین رفتہ از انجا در بلدۂ خجستہ بنیاد اورنگ آباد بعد از وفات حضرت ایشان در خانقاہ
مقدس رسیدہ خرقہ را از دست باباشاہ خادم مرید خاص حضرت ایشان پوشیدہ معاودت
بولایت ما وراء النہر کردند و در دار الخلافہ شاہجہان آباد باشاہ قلندر شہید کہ از مریدان
صادق الاخلاص حضرت شاہ پلنگ پوش بودند و بعد از انتقال ایشان ارادت باطن بخدمت
حضرت ایشان آوردہ بدرجۂ کمال رسیدند ملاقی شدند و سلسلۂ خرقہ را کہ بر طبق کتاب از ولایت
بلخ بر داشتہ بودند بشاہ شہادت پناہ نوشتہ دادند و ایشان در تکیہ متبرکہ آوردند چنانکہ
نگارش پذیر میگردد حضرت ایشان باباشاہ مسافر خرقہ پوشیدند از حضرت باباشاہ سعید پلنگ پوش
و ایشان خرقہ پوشیدند از حضرت بابا قل مزید و ایشان از حضرت شیخ چوپین عزیزان و ایشان از
حضرت سید شمس الدین قلندر و ایشان از حضرت میر جمال الدین قلندر و ایشان از حضرت میر
غیاث الدین قلندر و ایشان از حضرت میر نصیر الدین قلندر و ایشان از حضرت میر حمید الدین
قلندر و ایشان از حضرت میر رکن الدین قلندر و ایشان از حضرت سید بغرای قلندر و ایشان از

حضرت سیّد ابراهیم قلندر و ایشان از حضرت ذر دوار قلندر و ایشان از حضرت شاه نعمت الله قلندر
و ایشان از حضرت طیب شاه قلندر و ایشان از حضرت میر سرخ قلندر و ایشان از حضرت شاه
ذکریا قلندر و ایشان از حضرت شاه نسیم قلندر و ایشان از حضرت سیّد مظفر قلندر و ایشان از
حضرت سیّد عبد القادر جیلانی و ایشان از حضرت سید ابو احمد ابدال و ایشان از حضرت سلطان
قرین نامه و ایشان از حضرت شاه حسین و ایشان از حضرت سلطان ابراهیم و ایشان از حضرت
ادهم سقا و ایشان از حضرت شیخ معروف کرخی و ایشان از حضرت امام علی موسیٰ رضا و ایشان
از حضرت والد بزرگوار خود امام موسیٰ کاظم و ایشان از حضرت امام جعفر صادق و ایشان از حضرت
امام محمد باقر و ایشان از حضرت امام زین العابدین و ایشان از حضرت امام حسین و ایشان از
حضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه و ایشان از حضرت ختم رسالت محمد مصطفےٰ صلی الله علیه وسلم
دیگر مقدمهٔ خرقه پوشیدن حضرت باباقل فرید از زبان حقایق آگاه باباشاه خادم جیو مرحوم و
شهادت پناه شاه قلندر شهید باین نوع شنیده شد که حضرت باباقل فرید و حضرت سیّد جان محمد
باهم برادران طریقت اند و خرقه از حضرت شیخ چوپین پوشیده بودند و باباحاجی عبد الرحیم مدتے در
خدمت سیّد جان محمد بوده بندگی میکردند چون حضرت سیّد جان محمد وصال یافتند باباحاجی عبد الرحیم
در وقت نماز جنازه غائب شدند و مدتے غائب ماندند و خرقه حضرت سیّد مرحوم که امانت بود اکثر
مریدان و خلفاے سیّد مرحوم طلب میکردند حضرت باباقل فرید بکسے نمیدادند و بطریق امانت نگاه
میداشتند تا آنکه پس از امتداد ایام در بازار شهر بخارا آواز حمد و نعت از جانبے بگوش مبارک
حضرت باباقل فرید رسید حضرت شاه پلنگ پوش را که حاضر بودند پرسیدند که آواز کیست عرض کردند
صداے عبد الرحیم است فرمودند که او را بیارید چون آوردند بحاجی فرمودند که شما هنوز از ین مداحی
باز نمی آئید و روبروے خود نشانده توجه باطن بحال ایشان فرمودند و بعد از یک پاس از اول
روز تا نماز شام سه پاس متوجه بودند و حاجی را از جمیع مقامات درگذرانیده بدرجه کمال رسانیدند
و حاجی بیهوش و بیخود افتاده بودند چنانچه از جذب توجه حضرت گوشت از دهان حاجی کم شد تا حین حیات

علامت کجی بر کنار لب نمایان و آب جاری بود چون حاجی بافاقت آمدند بابا قل مرید خرقۂ حضرت
سیّد مرحوم بر دست حضرت شاہ پلنگ پوش طلبیده فرمودند که بحاجی عبد الرحیم بپوشانید و کمر ایشان را
بربندید حضرت شاہ پلنگ پوش حسب الامر مبارک خرقہ بحاجی عبد الرحیم پوشانیدند و کمر ایشان
رابستند و ازین جهت حضرت بابا قل مرید پیر طریقت حاجی عبد الرحیم می شوند و حضرت شاہ
پلنگ پوش برادر کلان طریقت حاجی عبد الرحیم میشوند زیرا که در راه فقر پیر که بموجب امر مرشد
خرقه از دست خود بکسے می پوشاند و کمر می بندد او هم بمنزلۂ پیر است چنانکه بابا حاجی عبد الرحیم
عاقبت بخیر ازجهت همین پاس ادب شاہ عبد الکریم خلف رشید خود را از شهر بلخ بملک دکن بخدمت
حضرت شاہ پلنگ پوش فرستادند و دران ایام حضرت در بهادر گڑه تشریف داشتند شاه
عبد الکریم بملازمت حضرت رسیده چندے در خدمت سعادت اندوز بوده لباس از جناب
حضرت برداشته و خرقۂ اجازت و خلافت پوشیدند و از جناب حضرت مرخص شده به خجسته
بنیاد آمده بخدمت حضرت ایشان سعادت ملازمت حاصل نموده عازم ولایت شدند چون
حضرت ایشان در ملازمت حضرت بابا پلنگ پوش بمقتضاے پیوند روز الست سر رشتۂ نسبت
ظاهر و باطن بدست آوردند علی الدوام همراز و هم عنان شدند حضرت بابا پلنگ پوش را حب الوطن
دامنگیر وقت گردید بقصد ماوراء النهر از راه قصبۂ جلال آباد متوجه طے مسافت شدند دران
ایام محمد اورنگ زیب عالمگیر بادشاه فرمانروا بودند حسن ابدال بوده جماعۂ افاغنه زیاده از مور و ملخ
دران اطراف سر بفساد برداشته دو سه امیر عالی شان مثل محمد امین خان وغیره را که از پیے یکدیگر
بمحافظت آن ضلع و اخراج آن جماعت تعین شده بودند شکست داده غارت نمودند و بموجب
حکم ظل الله مغل خان براے تنبیۂ آنها مرخص شده بقصبۂ مذکور رسیده متوقف بود و از کثرت
هجوم آنها نمی توانست بر آمد درین ضمن رسیدن حضرت در انجا صورت بست در همان شب
در واقعه مشاهده افتاد که لشکر اسلام مقابل غنیم ایستاده است و پرده سیاهی مانند ابر بر لشکر خان مذکور
فرو هشته است درین اثنا طبقۂ علیه ارواح مقدسه بمعاونت رسیده حضرت شاہ پلنگ پوش

را فرمودند که پرده از روے لشکر اسلام دور کنید و برین معنی مغل خان را آگاه سازید فی الفور بشارت
دست نورانی پردهٔ ظلمانی از لشکر اسلام بر طرف شده بر سر آن گروه فتنه انگیز طاری گشت علی الصباح
حضرت بابا فرمودند که به خان مذکور بنویسید که حضرات ارواح طیبه ممد و معاون شما اند و ما را باطلاع
دادن برین معنی ارشاد فرموده اند خان مذکور که نهایت مضطرب بود ازین نوید خورسند گردیده در خواست
ملازمت نمود حضرت از روے لطف بخانهٔ خان مشار الیه تشریف بردند خان مسطور بعد ادائے آداب
یکهزار روپیه نیاز گذرانید و التماس امداد کرد حضرت فاتحهٔ خیر خواندند روز دیگر خان مذکور سوار شد افغانان
اگرچه در اوایل غلبه کردند آخر بعون الٰهی شکست خورده هزیمت یافتند و مقتول و مجروح منتشر شدند
خان مذکور با غنایم بسیار معاودت کرد و یک اسپ و دو هزار روپیه نذر گذرانید چون از ان مکان
ارادهٔ توجه بولایت کردند از عالم روحانی بشارت آمد که در ملک هند اقامت کرده کافهٔ این ملک
را بهره یاب هدایت و افادت سازید عنان عزیمت از سمت ولایت باز داشته بسیر کشمیر متوجه شدند
و مدتے در انجا تشریف داشتند جمهور اکابر و مشایخ و علما و سادات آن شهر بملازمت شریف
سعادت اندوز گشتند چنانکه تا الآن فرزندان آنها که ذکر فیوض و برکات حضرت از بزرگان
خود شنیده اند بصدق اخلاص معتقد اند در بلدهٔ کشمیر شاه محمد امین از خادمان و درویشان مقرب
و شاه یحیی از مریدان کامل و شاعر متبحر از خدمت حضرت مرخص شده عازم سیر بنگاله و نواحی آن
شدند بعد چندے حضرت ایشان یعنی شاه مسافر بارادهٔ تفرج آن ملک التماس اجازت نمودند حضرت
نظر بر فوائدے که در سیاحت حاصل است نموده مرخص ساختند و خود دفعهٔ ثانی بعزم زیارت حرمین شریفین
راهی شدند و در اثناے راه در گجرات خورد با معارف آگاه شاه وجیه الدین ملاقی شده با احمد آباد گجرات
رسیدند و از انجا بکنار دریا رسیده متوجه عبور شدند روزے بجهت سیر دریا بر لب کشتی آمده نشستند
درین اثنا غیبتے رو نمود شروع مراقبه برده چنان محو مطلق شدند که شاه جان محمد از فضلاے کامل
و مریدان خاص که دران وقت حاضر بود از فرط بیم مانند موج بر خود لرزیده بنا بر احتیاط در پس
پشت مبارک براے محافظت ایستاد که اگر لغزشے پدید آید خبردار باشم بعد دیرے سر از مراقبه برداشتند

چون ماجرای مذکور بر آئینهٔ ضمیر آن دریای اسرار هویدا بود نگاهی بجانب شاه جان محمد کرده زبان مبارک را بخواندن این بیت از طبع شریف درفشان ساختند

دلم بحر است و تن ماهی تفکر دان دریا ❊ ز هر موجش شود پیدا هزاران چون ید بیضا

شاه جان محمد بصد انفعال از خطرهٔ خود تقصیر تقصیر گویان دست ادب بسته پیش حضرت ایستاده شدند القصه آنحضرت بعد تحصیل زیارت حرمین شریفین مراجعت بهندوستان فرمودند و از راه حسن ابدال و دار الخلافه شاهجهان آباد خجسته بنیاد اورنگ آباد که اعظم صوبجات دکن است در حینی که بادشاهزاده محمد معظم بهادر شاه ناظم آنجا بود تشریف آورده در تکیهٔ شاه عنایت درویش که بر کنار نالهٔ قطب پوره واقع است تمکن گزیدند همدران هفته حضرت ایشان سیر بنگاله و جگناتهه داو دیسه کرده از راه چنجی و چنجاور و حیدر آباد به اورنگ آباد رسیده سعادت ملازمت دریافتند و جمیع اکابر و اصاغر شهر برای دیدار همایون شتافته اخذ فیض می نمودند دران تازگی سوداگری گلاب فرد اعلیٰ و عطر گلاب بجهت تجارت در لشکر بادشاهزاده آورد کسی ابتیاع نکرد بخدمت حضرت بابا پلنگ پوش آمده کیفیت عرض نمود حضرت فرمودند بیار بیار چنانچه آورد زند خرید نمودند فقرا و فضلا و صغار و کبار شهر در خدمت حاضر بودند حضرت فقیری را فرمودند که بالای درخت املی رفته گلاب و عطر گلاب را بر همه اهل مجلس بپاشد چنانچه بعمل آورد و قدری گلاب که باقی بود بفقرا فرمودند که خرقهای خود را دران ترکنید و آن گلاب و عطر که مالیت مبلغی داشت در یک لمحه ایثار فرمودند سوداگر و اهل مجلس متحیر شدند و قیمت آن فی الفور از غیب رسید بسوداگر عنایت فرمودند سوداگر در طرفة العین منافع کلی بدست آورده معاودت بوطن مالوف نمود بعد از آن حضرت ایشان را از روی لطافت نزدیک خود طلبیدند حضرت ایشان بمقتضای ادب قدمی چند پیش آمده ایستادند فرمودند نزدیک بیائید قدری پیشتر آمدند مرتبهٔ سیوم مقولهٔ الامر فوق الادب بر زبان راندند دست بدست مبارک گرفته فراز آورده بتواضع برخاستند و بپهلوی خود نشاندند کلاه سر مبارک خود را بر فرق ایشان گذاشتند و فرق مفاخرت ایشان را بعطای خلافت خود باوج سعادت برافراشتند و بسیاری مریدان خادمان

و فقرا و فضلا و صغار و کبار ارشاد فرمودند که ایشان را بجاے ما بلکه بهتر از ما دانسته اخلاص و
انقیادے که بما دارید با ایشان بجا آرید پس ازان بچندگاه عزیمت هندوستان فرموده بلدهٔ
حسن ابدال را به تشریف گرامی رونق بخشیدند و حضرت ایشان نیز در رکاب سعادت بودند شریف خان
که سابق در عصر شاهجهان بادشاه از ولایت به هندوستان آمده منصب بلند و خطاب خانی یافته
بود و در انجا سکونت داشت چون در خدمت حضرت اظهار صدق عقیدت می نمود گاه گاهے بخانهٔ اش
تشریف می بردند روزے قدوم مبارک در مجلس او اتفاق افتاد جمیع از امرا حاضر بودند درین
ضمن درویشے مجذوب وارد شد حضرت که بتواضع هیچ یکے از اهل دول برنمی خاستند بتعظیم آن
مجذوب برخاسته باحترام تمام بالاتر از همه ارباب مجلس نشاندند این معنی بر طبع خان مذکور که آلودهٔ
دنیاے ناپایدار بود گران رسید بتقریبے از حضرت پرسید که حضرت طائفهٔ فقرا را نسبت باهل دنیا
در کدام مرتبه میدانستند پلنگ تیغهٔ بے نیازی فرمود که شما را و این همه اهل دول را که هم صحبت شما اند
برابر یک تار موے قلندر خود نمی شماریم خان مذکور برآشفت و حضرت بجلالیت تمام برخاسته بمکان
خود تشریف آوردند روز سیوم خان مذکور جاے میرفت بر فراز پشتهٔ رسیده بود ناگاه پالکی کج شده
برگشت و خان مذکور از پالکی افتاد و دستش شکست

بس تجربه کردیم درین دیر مکافات　　　با درد کشان هر که در افتاد بر افتاد

خان مذکور متنبه شده رفتن بطرف دیگر موقوف کرده بخدمت حضرت رسید و عذر و استغفار بجا
آورده دو اسپ که در کوتل داشت و سه هزار روپیه نقد نیاز گذرانید حضرت ایشان یعنی شاه مسکا
از راه اخلاص تاب تحمل نیاورده عرض کردند که حضرت از جملهٔ خاصان درگاه اند می توانند که بیک کرشمهٔ
لطف تاج سلطنت و اقبال بر سر مفلوکے ارزانی دارند با این وصف چه لازم که در خانهٔ اهل دنیا
قدم گذارند حضرت در جواب فرمودند که اگر دل شما می خواهد بعد ازین بجاے نخواهیم رفت چنانچه
تا سه شبانه روز بهیچ جا نشسته از جا برنخاستند روز چهارم که بجهت تجدید وضو بمکان طهارت
رفتند وقت برآمدن فرمودند که برو و بدیده ببینید چه حالت است حضرت ایشان در انجا رفته نگاه کردند

دیدند خون بسیار جاری شده گویا که هفت هشت گوسفند ذبح کرده اند باز فرمودند که ما را از جناب
حق جل وعلا اجازت است و ماموریم بآنکه بپامردی از دولتمندان زر بستانیم و بمفلسان رسانیم
الحق که شیر بعد از سه شبانه روز بعد غلبهٔ اشتها بطلب طعمه قدم براه تلاش می نهد و همت بر جانوران
کمینه نمی گمارد تا آنکه صیدے قوی بچنگ آورده قدرے تناول کرده ما بقی را قسمت ریزه دستان
مثل شغال و روباه و غیرها گردانیده بدستور معهود متوجه استراحت می شود غرض آنکه حضرت بابا ملنگ پیش
پیش هر صاحب دولتے که میرفتند مطیع و منقاد گردیده از سر اعتقاد نیاز میگذرانید و حضرت بغربا ء
و مساکین بخشش میکردند بعد از چندے حضرت ایشان از خدمت آنحضرت رخصت گرفته بعزم زیارت
حرمین شریفین اختیار سفر کردند و از سمت تهته و بهکر بقصبهٔ سورت رسیده نزدیک مسجد جامعے
که در انجا بود وارد شدند خواستند درون مسجد فرود آیند از بس که تن مبارک از گرد راه و تاب
آفتاب متغیر شده بود و آزار خارش و حرارت بشدت دامنگیر شده بود خطیب و موذن مانع
آمدند ناچار بیرون مسجد نزول منزل گرفته نفسے چند بر آسودند قاضی آنجا که از فضلائے اهل دل بود
جهت نماز آمده صورت حال بفراست دریافته باعزاز و اکرام تمام بخانهٔ خود بردند روزے چند لوازم
خدمت بتقدیم رسانید تا آنکه شفاء کلی یافتند التماس نمود که زاد و راحله مهیا میکنم از راه دریا عزیمت
فرمایند قبول نفرموده براه خشکی که چهل منزل مسافت دارد همراه قافله ره نورد گشتند و باتفاق
عزیزے از قوم افغان که صاحب کمال بود قطع مراحل مینمودند حضرت ایشان مشکیزهٔ آبے که در بغل
داشتند بغربا و اهل قافله ایثار میفرمودند و وجه قوت درین چهل روزه راه یک آثار پت باجره
بود که حواله رفیق خود کرده بودند بوقت غلبهٔ جوع مشتے بوے میدادند و مشتے خود میگرفتند و از مشت
خود نیز چیزے بروے ایثار میکردند با این همه محنت و صعوبت و حرارت هوا و بے آبی و درازی راه و گرمی
و درازی منازل یک پاس باقی روز و تمام شب و پاسے از روز دیگر راه میرفتند و در شبانه روز
زیاده از دو پاس قرار نمی گرفتند حضرت ایشان بزبان صدق بیان میفرمودند که روزے در جائے
فرود آمده از تابش آفتاب سر بسایهٔ تنه خارے گذاشته بودم ترکے از مردم قافله طعامے پخته

تناول نمود و سوختهٔ تهٔ دیگ از کفگیر خراشید قلیلے که بر آمد نواله بست و منتظر نشست که اگر سائلے بیاید
باو دهد سگ نفس ما بے طاقت شده خواست که لقمهٔ از ترک طلب کند چون گردن خواهش
او را بقلادهٔ صبر محکم بسته بودیم مجال حرکت نیافت ترک بقیاس کیفیت احوال را دریافت
وگفت اے درویش این نوالهٔ سوخته را میخواهی گفتم آرے ترک نوالهٔ سوخته را بدست حضرت داد
میفرمودند چون آن لقمه در دهن انداختیم سگ نفس چنان معلوم کرد که چنین نعمتے در تمام عمر نچشیده
باین محنتها تا شاقه طے منزل کرده بمنزل مقصود رسیدند آنقدر طاقت نداشتند که زیارت حاصل
کنند سر بگوشهٔ نهادند حاجی مجنون نام درویشے از بندگان شاه پلنگ پوش که هم پیر حضرت ایشان
بود همراه نواب عابد خان از اولاد عالم شیخ عزیزان صدر الصدور لشکر محمد اورنگ زیب بادشاه
هندوستان بزیارت آمده در آنجا اقامت داشت رسیدند و حضرت ایشان را بمکانے که
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم کله و پاچهٔ شتر در آنجا نوش فرموده بودند بردند و سه روپیه
که در کیسه داشت بر آورده قدرے شوربا و کلیچهٔ نان که از سبب قحط نرخ گران داشت خریده با جمعے که
همراه بودند باتفاق تناول کردند چون حضرت ایشان بعد از فاقه‌هاے بسیار خوردند ساعتے ضعف
بطبیعت مستولی شد و اثر گرمی مثل مورچه در بدن دوید چون اندکے قوت پدید آمد سعادت زیارت
حاصل کردند بعده در عرفات رفته ثواب حج حاصل کرده در منی آمدند چون خرید و فروخت در آنجا
مسنون است و چیزے در بساط نداشتند سیلے که در مکهٔ مبارک بود به قرض فروخته ایثار غربا و
فقرا کردند و بعد از زیارت مدینهٔ منوره عنان عزیمت بملک هندوستان معطوف داشتند میفرمودند
که چون محنت بسیار کشیده بودیم هر عزیزے را که میدیدیم حالتش را باحوال خود قیاس میکردیم بخاطر
رسیده بود که بولایت رفته جائے بر سر راهگذرے کاره ساخته ترکاریے کاشته و کوزهٔ آبے نهاده
سکونت گیریم شفقت پیر و مرشد حقیقی آنقدر شامل حال بود که بوقت عزیمت ولایت گویا که حضرت
شاه پلنگ پوش سلسلهٔ آهنی بگلوے ما بسته جانب خود بملک هند کشیدند لاجرم از دریا گذشته از راه بندر
سورت به اورنگ آباد رسیده در تکیهٔ شاه عنایت که اکل شده‌اند از تب شدت رنجور شده بیت

از روی واهمه گفت که حضرت مشغل اند و مردم گمان دارند که درین مشغل اشرفیها می باشد
مبادا قصه واقع شود و حاکم شهر را تصدیع رساند درین شدت از انجا برآمده چند ساعت بر
کناره ناله افتاده ماندند بعد ازان از انجا برخاسته آهسته آهسته در مسجد خس پوش بر کناره همین
ناله که الان تکیه نیبر که هم در انجاست رسیدند شاه شیرین نام درویشی مجذوب که فاضل و محدث
وقت بودند و اکثر خوارق ایشان به مردم ظهور یافته بود و ارکان شهر معتقد ایشان بودند درینجا
قیام داشتند و جمعی از قمار بازان و بنگ نوشان قمار بازی و بنگ سائی میکردند مجذوب به تعظیم
برخاسته گفت مرحبا این جای شماست مدتی پاسبانی میکردم اکنون که خود آمدید آب آمد
تیمم برخاست این را گفته تسلیمات بجا آورده بطرف سلطان گنج رفته سکونت گرفت حضرت
ایشان آلات بنگ سائی را دور نموده آن مکان را پاک ساخته اقامت ورزیدند بانگ نماز گفته
نماز میگذاردند گاهی تنها و گاهی با دو کس که از جای میرسیدند و اکثر اتفاق چنان می افتاد که پنج روز
یا ده روز یا پانزده روز بفاقه میگذشت و هیچ کس بر احوال ایشان اطلاع نمی یافت و هرگز از جای
خوردنی نخواسته رجائی جمیل عزیزی از مردم خطه بخدمت آمده شریک نماز شدند و بعد از دو سه
روزی قدری تنبیخی خشکه برای حضرت می آورد و حضرت تناول میکردند و بهمان اکتفا میکردند بدین
طریق مدتی بعسرت گذشت و من بیگ نام جوانی بملازمت رسیده از سر اعتقاد مقید خدمت
گردیده عرض نمود که اگر حکم شود مسجد خس پوش را کهپریل پوش بسازم قبول فرمودند مسجد را پوشش کهپریل
نمود دران نزدیکی خواجه محمد ذاکر از مردم ولایت داماد جمیل بیگ خان مرحوم که الحال پوره و مسجدی
و حوضی از خان مذکور درون شهر واقع است گاه گاهی از کنار این مسجد گذشته بشکار میرفت
روزی خبر یافت که عزیزی درینجا تشریف دارند آمده ملازمت نمود و اکثر صبح و شام بخدمت
میرسید دران تازگی شاه احمد و بعد از شاه احمد بابا شاه خادم و آخوند بلا خاموش و میر محمود و
شاه عرب و شاه کوچک و خلیفه عبد الرحیم و خلیفه خواجه محمد سعید و خلیفه حاجی عبد الکریم که احوال
اینها عنقریب بقید قلم خواهد آمد بخدمت آنحضرت رسیده کفش برداری می نمودند و بعد آن تی چند دیگر

از ولایت آمده مقید بخدمت شدند خواجه محمد ذاکر التماس نمود که مسجد تنگ است و چندے از فقرا
در خدمت هستند اگر ارشاد شود بنگله بجهت فقرا بسازم فرمودند مختار اید آن عزیز بنگله بنا نمود خواجه
ابو المعانی که از فضلائے وقت و شاعرے بے نظیر و روشناس بادشاه بود و مدرس مسجد خان مذکور و استاد
خواجه محمد ذاکر بود و اجداد امجاد او در سالف زمانه تولیت روضهٔ منوره حضرت شاه مردان کرم الله وجهه
در ام البلاد بلخ داشتند چون شنید که خواجه محمد ذاکر در خدمت حضرت آمد و رفت دارد او هم برائے
دیدن آمد و اکثر اوقات بخدمت آمده می نشست بعد ازان یک یک از اکابر شهر بسعادت ملازمت
می رسیدند حاجی عبد الخالق نام عزیزے از اکابر مغل پوره عقیدت راسخ بجناب حضرت بهم رسانید در آن
ایام دو صد روپیه از جائے نذر آنحضرت رسیده بود حاجی عبد الخالق عرض کرد که مسجد بے احاطه است
و برابر ناله در کمال نشیب واقع است اگر ارشاد شود مکان را بلند کنم و گرد آن احاطه بسازم تا راه
آمد و رفت جانوران مسدود شود حضرت آن زر را حواله بحاجی فرمودند حاجی چار دیوار گلی احداث نمود پس از
چند سال جوانے میرزا عرب بیگ نام بسعادت ملازمت فایز شده در خدمت فیض موهبت
چیزے میخواند بعد چندگاه مرخص شده در لشکر بادشاهزاده محمد کام بخش بتعلق عمده نوکر شد و جمعیتے بهم رسانید
بخدمت ملتمس شد که مسجد کوچک است دیوارهائے خام پوشش کهپریل دارد امیدوارم که قدرے
وسیع و مسقف سازم و دیوارها از خشت بسازم حضرت فرمودند مبارک است چنانکه مسجد بطول
پانزده گز و عرض شش گز وسیع کرده چهار دیوار از خشت خام و مسقف مرتب گردانید و یکے از مخلصان
حجره که حضرت خود دران تشریف داشتند احداث نمود بعد ازان سیادت پناه میر محمد طاهر هراتی از
اولاد خواجه عبد الله انصاری که مرید و خادم با اختصاص بود التماس نمود که چاهے برائے طهارت فقرا
می سازم چنانچه بعد کندن آب قدرے برآمد و باؤلی کلان ترتیب داد بعده طاهر بیگ تاشکندی که
از تجار عمده بود و برادرانش در سرکار بادشاهی بمناصب عمده سرفرازی داشتند عرض کرد که فقرا برائے
وضو تصدیع می کشند میخواهم در تکیه شریف موٹ تیار نمایم تا از باؤلی آب درون حوض آید چنانچه گاؤ
خریده موٹ بر باؤلی تیار کرده و حوض در تکیه احداث نمود پس ازان خواجه منظور نام خواجه سرائے بادشاه که

جوان وجیه وقابل بود واو را محبوب بادشاه می نامیدند در تکیه رسیده در وقت ختم خواجگان داخل
مجلس شد چون قدرے بیماری داشت برائے حصول صحت التماس فاتحه نمود وبعد ازان که بتفضل
الٰهی صحت یافت مبلغے نذر آورده عرض کرد که اگر ارشاد شود بجناب بادشاه عرض نموده برائے نهر آب
از تالاب حکم والا حاصل نمایم امید وارم که فقیرے از فقرائے حضرت بجهت یاد دهی همراه من شود حاجی
قربان درویشے از درویشان مقرب بود ودر همه کارها صاحب سلیقه بود همراه دادند خوجه مذکور کیفیت
حالات بعرض رسانیده درین باب حکم والا حاصل کرده میخواست نهر تیار کند طاهر بیگ تاجر معروض نمود
که حوض را من ساخته ام امید وارم خدمت نهر را نیز بتقدیم رسانم چنانچه مبلغے بخرچ آورده نهر تیار ساخت و
آب از تالاب بحوض آمد۔

بیان احوال خاصه حضرت ایشان اگرچه شرح کیفیت فقر و توکل و تسلیم و جود و سخا و
دیگر مکارم اخلاق وکرامات ایشان زیاده از احاطهٔ تقریر و تحریر است اندکے از بسیار از جهت
آگهی طالبان صادق قلمی می آید سالها از اوقات عمر شریف بحکم حدیث نبوی صلی الله علیه وسلم
كُنْ فِي الدُّنْيَا كَأَنَّكَ غَرِيبٌ كَعَابِرِ سَبِيلٍ وَعُدَّ نَفْسَكَ مِنْ أَصْحَابِ الْقُبُورِ بدین نمط گذشت که بغیر
یک پیراهن در بدن مبارک و یک بوریا زیر پا و یک ابریق آب چیزے دیگر از اسباب نداشتند
و با حق سبحانه عهد بسته بودند که هرگز برائے خود چیزے نخرند و به خواهش نفس چیزے نخواهند هر چه از
غیب میرسید ایثار غربا و مستحقان میکردند و خود هم قدرے ازان برداشتند و برائے خود اصلاً جامه
و دستار نخریدند و اگر از جائے میرسید آن نیز دو سه روزے بطریق عاریت پوشیده به یکے از
مساکین می بخشیدند و از جمله کرامات آنحضرت یکے این بود که پیراهن از بدن مبارک کشیده بهر کس
که عطا میکردند برقد او راست می آمد و هرگز احتیاج اصلاح نبود و جمعے کثیر از یتیمان از فیض عام
ایشان پرورش می یافتند و آخوند ملا خاموش را مقرر کرده بودند که برائے خدا به تعلیم و تربیت ایشان
می پرداختند چنانچه چند هزار یتیم بتفضل حضرت بدرجهٔ کمال رسیدند و چندے خط و سواد پیدا
کردند و بسیارے از بیوها و ضعیفها را روزینها از طرف حضرت مقرر بود و فقرا که بموجب امر حضرت

بخانه‌ها همه آب میرسانیدند چنانکه زیاده از پانصد روپیه در ماهه اینها متعین بود و حضرت هیچ وجه از
هیچ جا چیزی در وجه مصارف مقرر و متعین نداشتند و بخانه هیچ یکی از اهل دنیا نرفتند و این همه
اخراجات از غیب میسر و بخرج می‌آمد در ایام برسات اکثر بوریا و چهپرها خریده میدادند و فقرا
بموجب امر حضرت چهپرها بر دوش گرفته می‌بردند و بر خانه‌ها آنها می‌انداختند و دیوارها را گل اندود میکردند
و بخانه غربا برای بیمارپرسی و نماز جنازه و بتقریب دعوت میرفتند مغل خان که صوبه‌دار اورنگ آباد بود
روزی در ایام صیام بخدمت رسیده عرض کرد که طعامی برای حضرت و فقرا میخواهم بفرستم حضرت
قبول فرمودند و قبل از آمدن مغل خان اخلاص نامی باغبان که در جناب حضرت ارادت داشت
دعوت بخانه خود کرده بود حضرت بخانه اش تشریف بردند و غریب بود و غیر از یک خانه خس پوش
خانه دیگر نداشت حضرت همان نان جوار و ساگ که بخانه باغبان مهیا شده بود نوش جان فرمودند
طعامی که مغل خان فرستاده بود کسان او همانجا بموجب امر حضرت آوردند طعامی وافر و مکلف بود
باغبان فرمودند که این طعام را بر فقرا و غیرهم از حاضران مجلس تقسیم نماید و خود هم بخورد۔

ذکر تشریف آوردن حضرت بابا پلنگ پوش از حسن ابدال در خجسته بنیاد اورنگ آباد و حضور حضرت ایشان و رفتن بلشکر میر شهاب الدین

حضرت ایشان را همین طریق با توکل و رضا و توحید و عبادت مدتی بسر آمد ناگاه خبر رسید که بابا پلنگ پوش تشریف می‌آرند و نزدیک
رسیده اند حضرت ایشان میفرمودند که از حسن ابدال تا اورنگ آباد مسافت دراز است و خبر قدوم
ایشان تا حال نرسیده بود از استماع خبر نزدیک رسیدن ایشان متحیر شدیم بعد چند روز تشریف
آورده در بنگله که بر کنار نالا واقع است نزول فرمودند ازارهچی داشتند و از فقرایی که همراه بودند
بعضی در شاهجهان آباد و چندی در سرونج و پاره در اجمیر ماندند و در برهانپور شاه ناظر و شاه منظور در
فردا پور ماندند و همین طریق جابجا از سبب امراض ماندند و چندی همراه حضرت رسیدند و بعد
رسیدن اینجا دو سه ساعت گذشته بود که فرمودند ترتیب سفر کنید که فردا تشریف میبریم و ازین شنوم عرض
کردیم که دشمنان حضرت ازارهچی دارند و فقرا جابجا مانده اند و صعوبات شدت بسیار است

چندے درینجا توقف باید نمود بعد انقضای برسات بہر جانب کہ اقتضای خاطر شریف باشد متوجہ
باید شد فرمودند کہ چون شما در باب توقف مبالغہ دارید بشنوید کہ وقتے در حین ابدال بوقت سحر
غیبتے رو داد و مجلس مقدس حضرت سرور انبیا صلی اللہ علیہ وعلی آلہ وسلم ظاہر شد وسابق ازین
بکرات مشاہدہ کردہ بودیم کہ حضرت ابوبکر صدیق وحضرت عمر رضی اللہ عنہما بدست راست آنحضرت
بودند وحضرت عثمان وحضرت علی رضی اللہ عنہما را جانب دست چپ حضرت میدیدیم درین
مرتبہ ہر چہار اصحاب کبار را بدست چپ آنحضرت مشاہدہ کردیم وعزیزے میانہ قدے دو مویہ
بدست راست آنحضرت ایستادہ اند وسیفے برہنہ در دست دارند خواستیم قدمبوسی آنحضرت نمایم
حضرت بطرف دست راست اشارت کردہ بزبان عربی فرمودند کہ اول سیدنا حمزہ را زیارت کنید
دانستیم کہ حضرت امیر حمزہ اند سعادت پائبوسی ایشان دریافتیم حضرت امیر ندا کردند کہ محمد سعید عرض
کردم لبیک فرمودند این سیف را بگیرید و در ملک دکن بلشکر میر شہاب الدین بروید وسیف را
بدست من دادند حسب الارشاد عزم دکن کردیم ونمیدانیم کہ ملک دکن بکدام سمت است ومیر
شہاب الدین کیست حضرت ایشان میفرمودند کہ چون حضرت با کیفیت واقعہ بیان فرمودند
اسباب سفر سرانجام کردیم وحضرت صباح آن روانہ شدند بعد طے مراحل اتفاق اقامت بمسجدے
کہ برکنار لشکر میر مذکور بود صورت بست پرسیدند لشکر کیست مردم ظاہر کردند کہ لشکر میر شہاب الدین
خلف عابد خان صدر الصدور بادشاہ عالمگیر است میر مذکور دران وقت چہار صدی منصب
داشت و با جمعے از افواج بادشاہی وچند جمعے از رفقای پدر خود بتسخیر یکے از قلعہ جات دکن از پیشگاہ
خلافت مامور شدہ بود واز سبب امتداد ایام وعدم اتمام این مہم متفکر بود میر مذکور ہمان شب
در خواب دید کہ عزیزے بصورت وہیئت با پلنگ پوش ظاہر شدہ فرمودند کہ چرا متردد ی حقیقت
حال عرض نمود حضرت دست میر شہاب الدین را بدست مبارک خود گرفتہ قدمے چند بجانب قلعہ
ہمراہ خود بردند وفرمودند کہ راہ دروازہ قلعہ این است میر شہاب الدین بوقت صبح بیدار شد
از مصاحبان خود پرسید کہ این چنین درویشے بنظر کسے در آمدہ است یکے از انہا کہ عبدہ چہرہ آقاسی نام

داشت ظاهر کرد که دیروز بزرگی باین شکل در مسجد عقب لشکر وارد شده اند میر بر خاسته بخدمت
حضرت رسید و به تعظیم و ادب خادمانه ملازمت نمود و آنچه در خواب جمال با کمال حضرت را مشاهده
کرده بود بعینه دید و حضرت را بدیدهٔ خود بر در روز دویم قلعه مفتوح شد بمجرد این فتح از جناب خلافت
باضافه منصب و خطاب شهاب الدین خان سرفرازی یافت و بیمن قدوم حضرت اختر سعادتش
براوج دولت ترقی پذیرفت بهر طرف که رو آورده با افواج غنیم مقابل میشد اگر هزاران بودند با جمعیت
قلیل مظفر میگشت و علی التواتر کامیاب اضافها و مناصب میشد تا بمرور ایام بپایهٔ هفت هزاری
که منتهای کمال امرائیت و خطاب غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ فایز گردیده بر سایر امرای اعظام
فایق گشت امرای بلند مکان که بست و دو کس صاحب نوبت بودند با چهل هزار سوار بمتابعت
ایشان متعین شدند جدا جدا با افواج خود ها بهر سمت که غنیم منتشر می شد متعاقب می تاختند و
بجنگ می پرداختند و میدیدند که حضرت بابلنگ پوش پیش پیش لشکر اسلام میروند و بر فوج کفار
تیر اندازی میکنند همین که جمال مبارک را میدیدند اگرچه جمعیت قلیل می بود قوی دل شده بر سر
مقاهیر میریختند و فتح می یافتند و چون بمکان خود ها معاودت میکردند یکی میگفت که حضرت در لشکر ما
بودند و دیگری می گفت که همراه ما تشریف داشتند سیمی میگفت که باعانت ما متوجه بودند چون مردم
لشکر اسلام بعد فتح برگشته می آمدند می پرسیدند که حضرت درین جنگ با که رفیق بودند حضرت میفرمودند
ما با همه شما رفیق بودیم کیفیت احوال کرامت اشتمال سلطان الاصفیا حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند
مشکل کشا قدس سره دال بر صدق این مقال است وقتی در ایام ماه صیام مردم سکنهٔ بخارا انعقاد
جا دعوت حضرت خواجه نقشبند کرده بودند حضرت در یک وقت همه جا حاضر شده بودند مردم بچشم خود ها
میدیدند و نیز حضرت امیر کلال از بخارا تشریف بحج نبرده اند و عزیمت مکه معظمه بحسب ظاهر نکرده اند
و هر سال دران مکان متبرک حاضر میشدند و دران اماکن شریفه خانقاهی داشتند و جمعی کثیر از اصاغر
و اکابر آنجا بسعادت ارادت و دست بیعت آنحضرت مشرف بودند در سالیکه آنحضرت رحلت
کردند مردم آنجا آنحضرت را همراه مردم حج نیافتند از غایت شوق به بخارا رسیدند چون خبر وصال

آنحضرت شنیدند گریه وزاری نمودند مردم پرسیدند شما حضرت را چه میدانید گفتند حضرت هر سال
با قافلهٔ حجاج دران امکنهٔ شریفه تشریف میفرمودند و خانقاهے داشتند که الآن قایم است و مایان
مریدان وخادمان آنحضرت هستیم واین مقدمه در مقامات شریفهٔ آنحضرت مثبت است القصه
حضرت با مدتے در لشکر غازی الدینخان بهادر فیروز جنگ تشریف میداشتند جمهور انام چه از گروه فقرا
وچه از اهل دنیا گنجهاے مراد صوری ومعنوی از خزانهٔ کرم عمیم می اندوختند مبلغ هاے خطیر که بطریق نذر میرسید
همه خرچ غربا وفقرا وبیوه ها ویتیمان بود واسپان تازی وغیر آن که امرا نذر میکردند به تکیه رسانیده درویشان
را میخورانند چون بطریق سیر تشریف بچوک می بردند بدوکان نان پزے که میرسیدند هر قدر نان که
در نظر مبارک می آمد قیمت مضاعف داده همه را می خریدند وبتکیه میفرستادند وهمچنین از برنج فروشان
وروغن فروشان ومیوه فروشان ودیگر اهل حرفه هرچه مهیا بود بزیاده از قیمت می خریدند وبخرچ
میرسانیدند و هر غریبه وضعیفه که از جنس پارچه وغیر آن در بازار می آورد وحضرت میدیدند اگر
چهار آنه قیمت میگفت حضرت بخادمے که همراه می بود میفرمودند که چه ارزان میفروشد چهار روپیه
بده خادم عرض میکرد که این چهار آنه میگوید وبچهار آنه هم گران است باز حضرت میفرمودند که چهار
روپیه میگوید بده که باین قیمت بسیار ارزان است جمعے کثیر از بیوه ها ومساکین که خوشه چین فیض عمیم می بودند
بر سر راهے که حضرت آمده می ایستادند جنس خود را در مقابل نظر مبارک نمودار میکردند ومنفعت کلی می
یافتند ودر هر کوچه وگوشه ورسته که غریبه ولنگے وبیکسے ونابینائے وبیمارے که میدیدند بفقرا میفرمودند
که به فلان مریض که در فلان جا است وبه فلان معذور که در فلان کوچه است برسانید وسواے آن اکثر
بیوه ها وغربا یکروپیه ودو دو روپیه روزینه می یافتند وبراے نان شوربه و اکثر در هفته دو سه هزار
روپیه بخرچ می آمد وطعامهاے لطیف ومکلف که پخته میشد عالمے از گدا وتوانگر وبیوه وضعیفه بهره
ازان می یافتند وهمیشه بزم بغزا وبزم رساله ونقش ملا میشد ودر یک طرف فضلاے صاحب کمال و
شعراے بلاغت آثار باهم نشسته مباحثهٔ علم ومشاعره می نمودند وقتے که آواز مناظرهٔ ایشان بگوش
مبارک میرسید از جاے خود برخاسته تبسم کنان نزدیک میرسیدند وبتلطف می پرسیدند که چه

گفتگوی دارید مدعای خود عرض میکردند حضرت فی الفور دو سه کلمه بنوعی میفرمودند که تشفی همه میشد
و قبول میکردند و در یک جانب مطربان خوش الحان به سرودگوئی و طنبورنوازی و دیگر سازهای دلربای
اهل سماع را بوجد می آوردند و در وقت کوچ پیش پیش سواری هشتاد هشتاد تا قریب صد نفاره سفال
پر از درختهای گلها بر دوش فرودوران میرفت و اینها هر روز در وجه اجرت زیاده از حق خود ها می یافتند
و هر جا که فرود می آمدند فی الفور گلستان ارم ترتیب می یافت و خلایق بسیار سوای اهل زیارت
برای تماشای گلزار میرسیدند و همه از فواید فیض متمتعات وافی برمیداشتند و از فقرای ولایت
قریب صد و پنجاه تا دو صد کس ترکش بند در جلو مبارک میرفتند و جمعی دیگر سر و پا برهنه که غیر از یک
لنگ به بدن نداشتند بخدمت اسپان و شتران و بعهدهای دیگر سعادت می اندوختند خصوصاً شاه
نعمت نام فقیری بوقت سواری آفتاب گیر از پر طاوس که نهایت سنگین بود بر دوش خود گرفته در مقابل
آن آفتاب سپهر کرامت میرفت و اگر اتفاق طی مسافت دراز بیست گروه یا بیست و پنج گروه می
افتاد به چستی و چالاکی بعهدهٔ خود قیام می نمود و بعد فرود آمدن نیز روبروی حضرت بعهدهٔ آفتابگیرداری
و غیر آن همه وقت حاضر می بود و مجنون وار لحظهٔ از حضور انور جدا نمی شد و اینها همه چون طالب حق
بودند و ارادت بجناب حضرت داشتند شفقتهای نمایان روزی را بهترین راحتها دانسته ذخیرهٔ سعادت
اخروی می اندوختند و حضرت از آنجا که مشرب وسیع و طبع کریم داشتند بمقتضای طریقهٔ قلندری صلح
با سایر الناس از بیگانه و آشنا و شاه و گدا نظر مرحمت بر همه مبذول میداشتند اگر شمهٔ از آن بر سبیل
تفصیل گذارش رود در دفترها نگنجد۔

میر اسمعیل از مردم تاشکند که مرید حضرت بود می گفت که روزی بابا پلنگ پوش بر کرسی نشسته بودند
امرای عظام و جمعی از خاص و عام در پائین کرسی در مجلس حاضر بودند و خیابان گلها رونق شگفتگی آورده بود حضرت
قهوه طلبیدند شاه خاکی که از زمان طفولیت پرورش کردهٔ حضرت بود بعهدهٔ قهوه پزی افتخار داشت قهوه خوب
می پخت تا بجائی که نواب غازی الدین خان بهادر قهوه را از جناب حضرت می طلبیدند و ذوق تمام میخوردند و نوکران او
باین خوبی نتوانستند پخت شاه خاکی فنجان پر کرده پیش حضرت داشت بمجرد آنکه فنجان قهوه را در دست

گرفتند رنگ چهرهٔ مبارک متغیر شد و در مراقبه رفتند نزدیک بود که فنجان قهوه از دست مبارک
بر زمین افتد اصحاب محفل متحیر شدند و یارائے آن نداشتند که فنجان از دست مبارک بگیرند
حاجی بابای محمد که خادم خاص و خلیفهٔ حضرت بود فنجان را از دست مبارک گرفت بعد مدتے که
حضرت بافاقت آمدند اہل مجلس از حاجی درخواست کردند که حقیقت حال از حضرت استفسار نماید
حاجی التماس این معنی کرد فرمودند که شما را با این چه کار باز دفعهٔ ثانی عرض نمودند ہمین جواب یافت
مرتبهٔ ثالث که یاران به نهایت مجد شدند و حاجی بمبالغه التماس کرد فرمودند که عزیزے از آشنایان ما
که در ولایت روم مرتبهٔ غوثیت دارد فضلائے آنجا تہمتے دربارهٔ آن عزیز برپا کرده به سلطان عصر
ظاہر ساخته در صدد قتل ایشان شدند آن عزیز در باطن از ما استعانت خواست چنانچه در انجا
رفتیم به فضل الٰہی و امداد حضرت رسالت پناہی صلی اللہ علیہ و آلہ و صحبه و سلم آن عزیز را از دست
معاندان نجات دادیم حضار مجلس روز و تاریخ و ماه و سال را به کاغذ نوشته نگاه داشتند و از ولایت
روم ہر که می رسید از وی می پرسیدند تا آنکه بعد دو سه سال جمعے از ولایت روم آمدند و بموجب استفسار
ایشان ظاہر کردند که درویشے از ساکنان روم که مرتبهٔ غوثیت داشت بادشاه آنجا باغوائے فضلا
در پے ہلاک آن درویش شد بزرگے از غیب پیدا شد و بموعظت بلیغه منزله که بادشاه را در حق آن
درویش بود رفع نمود درویش از ان مصیبت نجات یافت چون در ینجا رسیدیم آن ذات شریف
را در ینجا می بینیم و اشارت بجانب بابا پلنگ پوش کردند و روز و تاریخ و ماه و سال را که نوشته بودند
مطابقت خبر آن جماعت یافتند۔

فضیلت پناه ملا عبدالوہاب بخاری و حاجی قاسم بلخی دولت آبادی ذکر میکردند که بابا پلنگ پوش روزے
بعد نماز اشراق از جائے خود برخاسته صدائے ہوا از زبان مبارک برآورده راہی شدند و پیش از ان که فقرا برسند
به بیرنگامی بخانهٔ سید نیاز خان که از سادات کرام و فضلائے عظام و بزرگ زادہائے ولایت سمرقند و اقربائے خان فیروز جنگ
بود تشریف بردند خان مذکور تواضع و تکریم بجا آورده قهوه طلبید فرمودند اے بزرگ زاده چیزے نذر درویشان
بده جواب داد نذرے ندارم که بدہم باز فرمودند چیزے بده باز ہمان جواب داد فرمودند اگر امروز ندہی

فرداخواہی داد بعدہ بمکان خود تشریف آوردند خان مذکور ہمان شب درخواب دید کہ جمعے کثیر
فراہم آمدہ از پئے ہمہ دیگر میپرسیدند سبب دویدن چیست گفتند درین دیار غوث تشریف آوردہ اند
مردم بزیارت ایشان میروند خان مذکور نیز ہمراہ آنہا دوید دید کہ سراپردۂ عظیمے ایستادہ است و
بسیارے از مردم بزرگ سبزپوش و سفید پوش و مرقع پوش در سراپردہ نشستہ اند و درمیان آن اعزہ
بابا پلنگ پوش بر مسند بلند تمکن دارند پرسید کہ درمیان ایشان غوث کیست اشارت بآنحضرت
کردند خان مذکور بیقین دانست کہ بابا پلنگ پوش درجۂ غوثیت دارند وہم درخواب در دل
قرار داد کہ اسپے خوب و دو صد روپیہ نذر خواہم داد صباح آنحضرت از جا برخاستہ بعزم ہوچنانکہ
بوقت رفتن مقرر بود بر زبان راندہ روان شدند شاہ ناظر درویش کہ از فقراے حضرت باباحاجی
عبدالرحیم عافیت بخیر بود و خرقہ از ایشان پوشیدہ بود و باباحاجی عبدالرحیم شاہ مذکور را بجہت
کسب کمال بخدمت حضرت پلنگ پوش فرستادہ بودند چنانکہ مدتے درجلو حضرت دوید و خدمات
دیگر بجا آورد و ریاضات شاقہ کشیدہ کمال معنوی حاصل کرد و مرید حضرت شد و خرقۂ خلافت از حضرت
پوشید چنانکہ خلیفہ شاہ ناظر می گفت خلیفہ شاہ ناظر عرض کرد کہ حضرت کجا میروند فرمودند بخانۂ سید نیاز خان
میرویم معروض داشت کہ خان مذکور دیروز باین فقیر پیش آمد و بار تشریف می برند فرمودند امروز خود
میرویم چون بخانہ اش رسیدند خان مذکور در پیش میگفت حضرت را دیدہ در سے موقوف داشت
و بعد تعظیم و تواضع بادب نشست قہوہ طلبید چون علما را در جناب فقرا چندان اعتقاد نمی باشد
واقعۂ شب را مثل خوابہاے دیگر شمردہ تغافل ورزید و ساکت نشست حضرت فرمودند اے بزرگ زادہ
نذرے کہ شب مقرر کردہ نمی آری خان مذکور برخاست و بہ قدم مبارک افتاد و معذرتہا کرد و
اسپ دورکابہ مشکی ابلق و دو صد روپیہ نقد و چند تھان پارچہ نذر گذرانید و نقیہ محمد مخلص معتقد
جناب حضرت بود و ہمیشہ خدمت ہا میکرد بیرون برآمدہ خلعت فاخرہ را بجاکروب کجاروب میکرد
بخشیدند این کمینہ نیز آن اسپ را بچشم خود دیدہ بود کہ درخدمت حضرت بود و بمریدان بخشیدند۔ و ہم
میر اسمعیل تاشکندی گفت کہ وقتے حضرت ببازار تشریف بردند و من در رکاب بودم بر دوکان

تاجرے عبور فرمودند که جنس بسیارے از قسم پارچه وغیره از بنگاله آورده مدتے در لشکر بادشاه بود و هیچ کس جنس او را خرید ننمود باز به لشکر غازی الدین خان آمد در آنجا هم جنس او فروخته نشد تا بحدیکه بنصف قیمت راضی شده بود که اگر کسے بخرد بدهم حضرت بآن تاجر فرمودند اے دیوانه چیزے نذر درویشان بده عرض کرد که من سوداگرم و مدتے است از عیال و اطفال جدا مانده ام قریب دو سال است که حیران و سرگردان میگردم حضرت فرمودند اختیار داری اگر نذر درویشان بدهی کارت بسر انجام رسد و اگر نه حیران را فرمودند و از دکان برگشتند تاجر بیاوری توفیق چند تهان پارچه بدست گرفته از عقب دوان دوان بخدمت رسید و تهانها را گذرانید حضرت قبول فرمودند و بر طبق عادت معهود که در وقت گرفتن نذر بود بسم الله الله اکبر گفته دست بر محاسن فرود آوردند و بمکان خود مراجعت فرمودند روز دویم تاجر مذکور پارچهاے بسیار و تانهاے فراوان و روغن و برنج وافر و مبلغے نقد نذر آورد و معروض داشت که دیروز بمیامن قدوم میمنت لزوم سوداگران از اطراف در رسیدند و همه مال را بقیمت مضاعف خریدند و از فیض عمیم حضرت منفعتے زیاده از آنکه متوقع بود بحصول پیوست اراده معاودت بمکان مالوف دارم حضرت آن نذر را قبول فرموده و بعد خواندن فاتحه اسم مبارک الله اکبر بر زبان رانده او را مرخص کردند — و

سبحان قلی بیگ عزیزے ظاهر میکرد که مغل غریبے در لشکر خان فیروز جنگ سیه پاره مسواک و بهله و قمچی اسپ برائے فروختن آورده بود و چون خریدار پیدا نشد مدتے سرگردان ماند آخر الامر چهار قمچی بیک روپیه و دو بهله بیک روپیه بدست من بفروخت و من آنهمه را بهر فروختن ببازار بردم ناگاه حضرت بابا پلنگ پوش پیدا شدند قمچی بر سر مبارک داشتند و جوانے وجیه زیبا منظر در دنبال شریف می آمد شکره بر دست داشت بخاطر گذشت که غیر از این اجناسے که بامید نفع خریده ام چیزے در بساط ندارم و حضرت که خواهند دید از من خواهند گرفت قیمت این از کجا خواهم یافت حضرت نزدیکتر رسیده فرمودند اے دیوانه بهله را می فروشی من از راه شرم حضور انکار نتوانستم کرد و بهله را بدست مبارک دادم حضرت آن را گرفته بجوان صاحب شکره عطا فرمودند و فرمودند که این بهله را در دست خود بپوش بهله در دست او بنابیت چست

و درست آمد آنگاه بمن فرمودند که بهله را از کجا خریدی عرض کردم از شخصی بقل خریدم بعد آن متردد
شدم که وجه قیمت از کجا خواهند داد درین اثنا غریبی مفلوکی که جامهٔ کهنه پاره پاره در بدن داشت
بدانجا رسید و گذشت نظر حضرت بسوی افتاد آواز دادند که ای دیوانه کجا میروی نذر ما که قبول کرده
بیار آن شخص دست در بغل کرده گره از پارچهٔ کهنه وا کرد و یک روپیه برآورده نذر گذرانید و حضرت بمن
عطا کردند من از خواطر خود خجل شدم حضرت نگاه توجه بجانب من کرده فرمودند که ای شکاک از
کجائی عرض کردم از بیجارام فرمودند بهمین سبب شکاکی بعده آن غریب را پرسیدم که احوال تو در
غایت افلاس بنظر می آید جامه درست نداری روپیه از کجا آوردی ظاهر کرد که مرا مشکلی پیش آمده
بود و نیت کرده بودم که اگر مشکل آسان شود یک روپیه نذر حضرت بابا پلنگ پوش خواهم برد بعد از آن
که مشکل آسان شد یک روپیه مهیا داشته از مدتی در تلاش حضرت بودم والحال که حضرت را دیدم
آن مقدمه از خاطر محو شده بود حضرت آن نذر را طلبیده گرفتند - دیگر

میر عبدالقادر نام عسکری می گفت که وقتی من پریشان و بی خرچ بودم از جای دو روپیه بطریق
قرض گرفته یک روپیه آنگیها خریدم و روپیه دیگر پیش خود داشته می رفتم ناگاه میان راه با حضرت بابا
پلنگ پوش در خوردم فرمودند ای دیوانه روپیه که داری بیار در دل خود متحیر شدم که بتلاش بسیار روپیه را
بقرض بهم رسانیده ام و حضرت می خواهند روپیه را نذر کردم حضرت فرمود که بسم الله الله اکبر اگر یک بدهی ترا ده بدهند
بعد از آنکه بخدمت جدا شدم از سر دیوری نواب فیروز جنگ گذشتم میر فهیم ضیا بیگ داروغه هفت چوکی
نواب فیروز جنگ آنجا نشسته بود مرا طلبید رفتم و نزد او نشستم ضیا بیگ نزد نواب رفت و دیدم که
رومالی در پیش او افتاده است و چیزی در گره آن بسته است بعد انقضای یک پاس ضیا بیگ از
درون برآمد و مرا پرسید که این چه چیز است گفتم پارچه افتاده است گفت بردار برداشتم چون گره را
واکردم ده روپیه و شش فلوس برآمد ضیا بیگ گفت بگیر که بسیار بی خرچ هستی خدا تعالی از غیب داده است و نیز

میر عبدالقادر می گفت که لطف الله بیگ نام جوانی اسپی داشت از بیماری
مشرف بمرگ شده بود در دل خود نیت کرد که اگر اسپ صحت یابد از چهار پا یک پای اسپ نذر

نذر حضرت بکنم اسپ صحت یافت لطف اللہ بیگ جوان بے باک بود تغافل ورزید روزے بجائے رفت
و من ہمراہ وے می بودم در راہ با حضرت دوچار شد حضرت فرمودند اے دیوانہ یاد اسپ نذر کردہ
لطف اللہ متحیر شد و عرض کرد کہ می آرم پنجاہ روپیہ قیمت یک اسپ آوردہ نذر گذرانید۔
واصل بیگ قندین نام جوانے صاحب جمال در مغل پورہ بود شاہ عبد اللہ نام فقیرے از فقرا حضرت
کہ تعلق خاطر با وے داشت ہمیشہ بر سر آن کوچہ می گذشت و صدائے حق اللہ و جان اللہ میکرد طفلان
ہم سن باستہزا با وے میگفتند کہ عاشق تو آمد و این سخن بخاطر آن پسر گران میرسید روزے آن مجنون
بر در دلبر بانتظار دیدار پشت بدیوار کردہ ایستادہ بود چنانچہ قریب بدو پاس گذشت چون جوان از
خانہ برآمد طفلان گفتند اینک شیفتۂ تو ایستادہ است جوان برآشفت و سخنہائے درشت بوے گفت
درویش جوابے نداد پسر از غایت غضب خنجر بکشید و بر شکمش زد درویش جان بحق تسلیم نمودہ بدرجۂ شہادت
رسید پسر و تعلقانش از ترس گریختہ پنہان شدند حاکم شہر مردم خود را بچوکی بر خانہ اش تعین کرد
حضرت بابا پلنگ پوش بزیارت روضۂ منورہ حضرت شاہ برہان الدین اولیا قدس سرہ تشریف بردہ
بودند فقیرے کہ در پنجاہ او بخدمت حضرت رفتہ کیفیت بعرض رسانید حضرت تشریف بشہر آوردند
و بر سر آن بسمل دشنۂ عشق رسیدہ بر زبان راندند عاشق مشوید یاران کشتہ می شوند یاران مردم
بسیار از فقرائے مغلیہ بقصاص خون متفق شدہ غلو آوردند حضرت ہمہ را مانع آمدند و چوکی حاکم از
خانہ اش برداشتند و پسر و تعلقانش را بدلاسا طلب داشتند حضرت بلطف تمام دست مبارک
بر سر پسر گذاشتہ اطمینان خاطر بخشیدند و تعلقانش را نیز تسکین دادند آنگاہ ارشاد کردند کہ تابوت
آن شہید را بمنزل اخروی رسانند و خود ہمراہ تابوت روان شدند و آن پسر و تعلقانش را
فرمودند کہ پیش پیش تابوت بروند جمعے کثیر از فقرا و فضلا و شعرا و غیرہم پیرامون تابوت حلقہ زدہ
مترنم بنقش ملامیر فتند و حضرت با جمعے این دو بیت بر زبان میراندند

عالم ز جمال تو جمیل است و جمیل — و ز فرقت تو جہان قتیل است قتیل

با دیت خون خود ز کس نستانیم — خون ہمہ عاشقان سبیل است سبیل

ہمہ ہمراہیان تابوت چون ابر زار زار میگریستند و چشم مبارک حضرت نیز اشکبار بود و آن پسرد
تعائیانش نالان و خاک بر سر کنان پیش پیش میرفتند و در ہر راہے کہ تابوت میگذشت از ہر دمان
آنجا احدے نبود کہ اشک نمی بارید بدین طریق تابوت آن جان باختہ تیغ محبت را بقبرستان آوردہ
مدفون ساختند و بعد تدفین پسر را خلعتے مکلف و تعائیانش را نیز خلعتہا بخشیدہ مرخص فرمودند و
پسر را ارشاد نمودند کہ شب ہاے جمعہ بر مزار آن عاشق زار رفتہ فاتحہ میخواندہ باشد پسر شب جمعہ
بر مرقدش رفتہ فاتحہ میخواند و میگریست وقوع این حال باعث مزید صدق و اخلاص مخلصان میگردید
مقرر بود کہ شب ہا در مجلس شریف حضرت چراغدانے بزرگ از مس کہ قریب دو آثار روغن
و بست و باسی فتیلہ کلان دران افروختہ میشد روشن میکردند از اول شب تا دم صبح روشن
میماند شبے از شب ہا کتابتے بخدمت حضرت رسید برائے مطالعہ آن شاہ قلندر شہید کہ حاضر بودند
فرمودند چراغ بیارید چراغدان مالامال روغن سوزان بود و ایشان دستہ چراغدان را بدست بردا شتہ
آوردند و در حالت برداشتن قدرے از ان روغن جوشیدہ بر دست ایشان افتاد و از سوختگی
صداے چرچر بگوش ہمہ اصحاب مجلس رسید پنداشتند کہ دست سوختہ شد و ایشان بہ ثبات تمام چراغ
را از دست نگذاشتند و بعد از مطالعہ کتابت چراغ را بجائیکہ بود آوردہ بگذاشتند و چون
دست را ملاحظہ کردند اصلا اثر سوزش نرسیدہ بود۔ و نیز
شاہ شہید می گفتند کہ شبے چراغ در حجرۂ حضرت روشن بود و حضرت بیرون حجرہ نشستہ بودند من از
حجرہ بیرون آمدم حضرت فرمودند چراغ را گل کنید چراغ را خاموش کردم و پشت گردانیدہ قصد بیرون
آمدن کردم کسے از غیب ہر دو دست خود از ہر دو طرف بر شقیقہ ہاے من گذاشتہ روے مرا
بجانب چراغ برگردانید دیدم کہ آن چراغ گل شدہ روشن و فروزان است۔
میر قمر الدین پسر خان فیروز جنگ چون بہفت سالگی رسید فیروز جنگ مجلس شادی براے پسر
ترتیب داد مردم جمع شدند پسر را فرمود آفتابہ دست شوی بیار و پسر دست مبارک حضرت و دو کس
دیگر کہ نزد حضرت نشستہ بودند شویانید بعدہ خدام دستہاے دیگر اصحاب مجلس را شستند بعد از فراغ طعام

خان مذکور بجناب حضرت معروض داشت که از فضل حضرت امیدوارم که حلقهٔ ذکر بسازند و دعا در حق این پسر
بکنند فقرا حسب الامر حضرت حلقه بسته بذکر مشغول شدند خان مذکور با جمعی از برادران خود مثل حامد خان و محامد خان
و مجاهد خان و عبدالرحیم خان و محمد امین خان و رعایت خان و امرای دیگر و سایر اهل مجلس داخل حلقه
بودند و حضرت بطریق عادت معهود که در وقت حلقهٔ ذکر بود صدای هو هو بر زبان مبارک می‌راندند و بعد از تحقیق
دور پیرامون حلقه می‌گشتند و چراغی کلان بنیت طالع پسر درمیان حلقه افروخته پسر را نزدیک
آن چراغ نشانده بودند از کثرت ذکر مردم نفس ها زیادتی کرد و آن چراغ یکایک خاموش گردید
خان فیروز جنگ و همه اصحاب مجلس از گل شدن چراغ که فال طالع پسر بود ملول شدند حضرت
باوجود آنکه بیرون حلقه بودند و چراغ از ایشان دورتر بود فی الفور دست مبارک نزدیک بدهان
شریف آورده صدای هو گفته نفسی بسوی چراغ دمیدند آن چراغ گل شده از سر نو افروخته شد
زیاده از آنکه بود بعد فراغ حلقهٔ ذکر خان فیروز جنگ بقدم مبارک افتاد و پسر را نیز بر قدم همایون
انداخت حضرت دست شفقت بر سر پسر گذاشته فاتحه برای تکمیل عمر و دولت او خواندند جمیع حضار
مجلس مبارکباد گفتند از اثر برکت انفاس حضرت است که میر قمرالدین مذکور از جناب عالمگیر بادشاه
بمنصب بلند و بخطاب قمرالدین خان و بعده بخطاب چین قلیچ خان بهادر سرفرازی یافته و سر حلقهٔ امرای
عظام گردیده والحال در عهد سلطنت محمد شاه بادشاه نبیرهٔ عالمگیر بخطاب نظام الملک آصف جاه
و بحکومت تمام اقلیم دکن مسند افروز کامروائی است - هم

شاه شهید می‌گفتند که خان فیروز جنگ حسب الحکم بادشاه برای تسخیر قلعه جوند گره بجنگ مقید بود و مدت
محاصره بامتداد کشید خان مذکور بجناب حضرت عرض کرد که مدتی است که قلعه را محاصره کرده سرگرم جنگ هستم و بادشاه
از سبب توقف تاکید می‌نویسد امیدوارم که توجهی شود که فتح مهم بزودی صورت بندد حضرت فرمودند که شما
بمردم خود بفرمائید تا قناتی در زیر قلعه استاده نمایند ایستاده کردند حضرت کسی را از فقرا فرمودند که در آن قنات بنشینند
و بدعا مشغول شوند عرض کردند که با طهارت را دست نمیدانیم متوجه شدن و دعا کردن را چه دانیم
فرمودند شما با این چه کار دارید بروید و بنشینید پس سه فقیر رفته نشستند یکی از ایشان سنگ نوش بود

دوے افیونی سے وے نیز بعلتے گرفتار بود بعد سہ روز خان فیروز جنگ بہ پیغام عرض نمود کہ باوجود آنکہ فقرا درانجا نشستہ اند تا حال مہم بکفایت نرسید حضرت خود توجہ فرمایند حضرت بہ پیام آور فرمودند برو ببین کہ فقرا در چہ کار اند پیام آور درانجا رفتہ بخدمت حضرت باز آمدہ عرض کرد کہ یکی از ایشان سینہ بطرف آسمان وپشت بزمین کردہ بخواب رفتہ است و دو دیگر ہم بدستور خوابیدہ و سیوم بکشیدن تمباکو از خود رفتہ بیخبر نشستہ است حضرت باو فرمودند کہ بنواب مژدہ برسان کہ قلعہ مفتوح شد نواب از شنیدن این سخن متعجب شد کسان نواب خبر آوردند کہ مردم قلعہ گریختہ رفتند وقلعہ خالی است نواب قلعہ را بتصرف خود آوردہ آداب شکر بخدمت حضرت بجا آورد ۔

عبداللہ بیگ نام جوانے اسپے بسیار خوب داشت وسوار شدہ جیب میرفت از سر دیرۂ حضرت گذر کرد حضرت فرمودند اے دیوانہ کجا میروی نذرے داری گفت ندارم باز فرمودند نذر بدہ گفت کہ ندارم کہ بدہم دفعہ سیوم فرمودند نذرے کہ داری بدہ باز ہمان جواب داد فرمودند اختیار داری ازما ہمین سہ بار گفتن است وبس جوان ازانجا گذشتہ بیاران خود گفت کہ حضرت بزور از مردم نذر میگیرند چون پارۂ راہ رفت اسپش یکایک پیش پا خوردہ بزمین افتاد وپاے اسپ شکست جوان گریان ونالان بخدمت رسیدہ عرض نمود فرمودند بلاے بر تو رسیدہ بود ما بتو گفتیم کہ نذر بدہ اگر میدادی رفع بلا میشد چون ندادی آنچہ شدنی بود شد حالا چہ علاج ۔

خلیفہ عبدالرحیم از خلفاے خاص حضرت ایشان میفرمودند کہ در وقتیکہ ما نوکر بودیم دیرۂ خود را نزدیک دیرۂ حضرت شاہ پلنگ پوش استادہ میکردیم روزے بوقت دو پہر دو سہ جوانے تشکاک بخاطر آوردند این وقت رفتہ بہ بینیم کہ حضرت در چہ کار اند چون رسیدند حضرت درون دیرۂ تشریف داشتند وپردۂ افتادہ بود اینہا بے باکانہ پردہ بر داشتند وبجبر دیر داشتن پس پاشدہ ترسان و لرزان گریختند حضرت آنہا را آواز دادہ نزدیک خود طلبیدند بلطف وشفقت حرفے چند درمیان آوردہ فرمودند کہ طائفۂ درویشان را امتحان کردن وبے ادبانہ پیش آمدن خوب نیست بعد ازان رخصت فرمودند حضرت خلیفہ جی گفتند کہ من آن جوانان را نزد خود طلبیدہ پرسیدم کہ سبب چہ بود کہ بتعجیل رفتید

وترسان ولرزان برآمدیم گفتند وقتے که پرده برداشتیم دیدیم که بر چهارپائی بچے عظیمے خوابیده است چشمها مثل طاؤس پرخون باز کرده ودم خود را چتر ساخته می جنباند بمشاهده این حال ترسے بما رو نمود وپس پا شده گریختیم باز حضرت ما را طلبیدند دیدیم که بر چهارپائی بچے نبود مگر حضرت خود بودند بعد وقوع این معنی بخدمت حضرت بندگیها بجا آوردند۔

رعایت خاں برادر محمد امین خان می گفت که در وقتے که من در لشکر خان فیروز جنگ بودم نهایت پریشان احوال بودم بخدمت بابا پلنگ پوش آمدم وشکایت پریشانی کردم فرمودند اگر نذرے میدهی کشایش تو میشود دوازده روپیه قرض کشیده نذر گذرانیدم فردائے آن بادشاه عالمگیر بے درخواست من دوازده هزار روپیه را فرد جاگیر دستخط کرده فرستاد از برکت حضرت جمعیت دست داد۔

یکے از خادمان حضرت می گفت در حینیکه حضرت در کلبرگه تشریف داشتند اکثر شبها جمعه بزیارت مزار حضرت سید محمد گیسو دراز میرفتند شبے پارهٔ از شب گذشته بود وهمه مردم در خواب بودند حضرت برخاستند ومرا بیدار کردند وراهی شدند من بدنبال حضرت روان شدم از آبادی گذشته بقبرستان رفتند درویشے با صورت نورانی در قبرستان نشسته بود حضرت را دید بتواضع برخاست ومعانقه کرد باتفاق سر بمراقبه بردند ومن بگوشهٔ نشستم بعد دیرے که سر از مراقبه برداشتند درویش بحضرت گفت چیزے تناول میکنید فرمودند آرے کوزهٔ پر از آب پیش خود داشت ونان جوین خشک چند روزه بر سفره در پیش گذاشت باتفاق آن نان خشک با آب تر کرده نوش جان میفرمودند واز آن نان پارچه بمن عنایت کردند من قدرے از آں در دهن انداختم انقدر خشک وسخت بود که هر چند خائیدم بحلق فرو نتوانستم برد در بغل خود گذاشتم پس از خوردن هر دو بزرگ تا آخر شب در مراقبه بودند چون صبح شد یکدیگر را وداع کردند وحضرت توجه بمراجعت نمودند بمن فرمودند چیزے ازین درویش بخواه من بتقاضائے ایام جوانی به خاطر گذرانیدم که درویش سوائے نان خشک جوین چیزے در بساط ندارد مرا چه خواهد داد بعد از آنکه حضرت

نزدیک بکان خود رسیدند از من پرسیدند که چیزی از درویش طلب کردی گفتم نه فرمودند ای
بی دولت هرچه از وی خواستی عطا می کرد آن زمان بخاطر رسید که الحال رفته چیزی بطلبم صبحی در انجا
رفتم هرچند تجسس کردم نیافتم دانستم که ایشان از رجال الغیب بودند که بمقامات حضرت آمده بودند۔
جمعی کثیر از خادمان حضرت بابا پلنگ پوش ذکر می کردند که در ایامی که حضرت بکابل تشریف
داشتند یکی از فقرا اسپ کلانی که هزار روپیه قیمت داشت جهت آب خوراندن می برد
در بازار بدوکان میوه فروشی دید که انگور بسیار خوب دارد دلش بخوردن انگور راغب شد چون
چیزی نداشت اسپ را نزد باغبان فرو گذاشته پنج آثار انگور ازو گرفته خورد و بگوشه رفته سر
بخواب گذاشت چون خادمان حضرت اسپ را ندیدند تجسس کردند شخصی ظاهر نمود که فلان فقیر
اسپ را برای آب خوراندن برده چون نزد آن فقیر رفته پرسیدند جواب داد که اسپ بدوکان
فلان میوه فروش بسته است چون نزد باغبان رفتند و استفسار کردند ظاهر نمود که فلان فقیر بعوض
پنج آثار انگور نزد من گرو گذاشته است خادمان نزد حضرت آمده حقیقت را عرض کردند حضرت
باستماع این معنی بسیار خوشوقت شدند و آن فقیر را طلبیده مهربانی و احسنت فرمودند و آن اسپ
را بباغبان بخشیدند۔

والده کلان خواجه ابراهیم نبیرهٔ جمیل بیگ خان مرحوم می گفت که حضرت بابا پلنگ پوش
اکثری بعد دو سه روز بخانهٔ ما قدم رنجه میفرمودند گاهی که چهار پنج روز میگذشت می گفتیم که دیر است
که حضرت بابا تشریف نیاورده اند حضرت فی الفور همان وقت پیدا میشدند و میفرمودند که شما
یاد ما کردید باینک آمدیم نذر که دارید بدهید و مارا هرچه می بود نذر میگذرانیدیم۔

پیر محمد نام افغانی که پدرش خادم صادق جناب حضرت بود می گفت که وقتی یکی از خادمان
حضرت بخدمت آمد فرمودند نذر بده گفت ندارم باز فرمودند چیزی بده گفت چیزی ندارم چون
دفعهٔ سیوم انکار نمود حضرت دست مبارک در جیب او انداختند او گفت قلیلی برای خرچ ضروری
نگاه داشته ام حضرت آن زر قلیل را از جیب وی برآورده گرفتند حضرت ایشان یعنی بابا شاه مسا

عرض کردند که حضرت این میگوید وجه قلیل برای کار ضرورتگاه داشته‌ام گرفتن آن مناسب نیست
فرمودند اگر بخاطر شما نمیرسد نمیگیریم و واپس دادند آن عزیز چون بخانه رفت از ارتپ بشدت تمام
روی نمود نزدیک بمرگ رسید و حالت نزع طاری شد اقربایش زاری و فغان کردند در ان بیهوشی
آن عزیز بخواب دید که بلاء عظیم درپیش آمده قصد هلاک دارد و حضرت بابا پلنگ پوش پیدا شده
میفرمایند که ما نذر از این گرفته بودیم و باز باین بخشیدیم بمجرد فرمودن حضرت بلا از سر او دفع گردید و
صحت کلی یافت پیر محمد خان میگوید که روز دیگر من در خدمت حضرت حاضر بودم آن عزیز در
جناب حضرت رسیده گریان و نالان بقدم مبارک افتاده آداب شکر بجا آورد و چیزیکه حضرت
از جیب او بر آورده باز داده بودند مضاعف آن نذر گذرانید حضرت بجانب حضرت ایشان
متوجه شده فرمودند که ما نذر از کسی مفت نمی گیریم آن وقت اگر نذر می گرفتم هرگز بلا در مقابل
او نمی آمد نیز پیر محمد خان گفت که روزی حضرت در تکیه شاه عنایت در حالت ذوق و شوق
معنوی در غایت سرور زیر درخت نیم ایستاده بودند شخصی از مخلصان صادق الارادت بخدمت
رسید حضرت بوی فرمودند پیش بیا که ترا خدا کنم حضرت ایشان حاضر بودند عرض کردند که مخلوق هم
خدا می تواند شد فرمودند آری میتواند شد بخاطر فاتر کمترین چنین میرسد که مردان خدا مظهر آثار
و اسرار حق تعالی اند و خدا شدن باین معنی باشد که صفات گوناگون حضرت حق در قول و فعل
دوستان او بظهور می آید و میتوانند که بقوت توجه باطنی دیگری را از خودی او وا رهانند۔

ملا عبدالوهاب میگفت که حضرت در قصبه جهارکوند تکیه سیادت پناه حقائق آگاه میر شریف
سمرقندی تشریف داشتند خان فیروز جنگ فوجی برای تنبیه اشقیا تعین کرده بود و من نیز داخل
زمرهٔ متعینان بودم از حضرت بقصد رفتن اجازت خواستم فرمودند باش کجا میروی دفعهٔ ثانی
التماس رخصت کردم همین جواب فرمودند مرتبهٔ ثالث نیز همین ارشاد کردند بعد از ان عرض کردم
که شورش غنیم بسیار است همراهیان پیشتر رفتند اگر حکم شود خود را بآنها رسانم فرمودند ما منع می کنیم
و شما میروید حق تعالی حافظ باد و خیریت کناد رخص شده راهی شدم و برلب دریا بهمراه رسیده

بر کشتی سوار شدم آب درون کشتی درآمد کشتی نزدیک بغرق شد مردم دیگر که در کشتی بودند خود را در آب
انداختند من نیز خود را بدریا انداختم و دست و پاے میزدم آب از بسکه تند بود مرا کشیده بگرداب
درآورد و گرداب یکدفعه کشید و بیرون پرتافت دفعه دیگر کشیده باز بیرون پرتافت دفعه ثالث بے قوت
شدم و نزدیک بهلاکت رسیدم بخاطر رسید که حضرت برای همین سبب مرا منع میفرمودند و من
قبول نکردم ازین است که باین حالت گرفتار شدم و خیال جمال آنحضرت را بخاطر آوردم فبفضل الهی
و توجه باطنی آنحضرت گرداب مرا بیرون پرتافته نزدیک بساحل رساند دیدم که خواجه محمد ایوب نبیرهٔ
جمیل بیگ خان مرحوم بعد از مشقت شاقه بکنار رسیده است مرا آواز دادم که دستم بگیر او با احوال خود
گرفتار بود بفریاد من نرسید بامداد آنحضرت همان تموج آب وسیلهٔ نجات من گردید و از مردم کشتی بعضے
غرق شدند و جمعے بسلامت برآمدند جمع کثیر از مخلصان صمیم بیان میکردند در وقتیکه جماعهٔ مقاهیر
فیلان سرکار بادشاه عالمگیر را برده بودند خان فیروز جنگ برای تنبیه آنها از حضور خلافت مامور
شد این کیفیت بجناب حضرت عرض نمود فرمودند مبارک است بروز دیگر برای رخصت
بخدمت شریف رسید فرمودند امشب ما در واقعه دیدیم که دست غیب لشکر غنیم را معاونت
می کند نذرے برای خدا بده تا بلا رفع شود خان فیروز جنگ جواب داد که من هم از اولاد حضرت
شیخ شهاب الدین سهروردی ام و طرف مقابل جماعه کفار اند. وارثان بزرگان البته شامل
حال من خواهد شد منصور و مظفر خواهم گردید حضرت فرمودند مگر سرگذشت احوال امامین معصومین رضی الله عنهما
که جگر گوشهاے رسول خدا بودند با این وصف چنان حالتے بذات مقدس ایشان رو نمود بخاطر
نداری چیزے در راه خدا ایثار کردن باعث رد بلا است خان مذکور را پرده غفلتے در پیش نظر
عقل دوبین طاری گشت حضرت فرمودند آنچه خیریت بود ما گفتیم حالا اختیار داری از خدمت
حضرت رخصت شده رفت حضرت با امین بیگ وغیره از مخلصان صادق فرمودند که بجهت
خیریت خودها نذر بدهید آنها علی قدر حال نذر گذرانیدند نذر خان که یکے از معتقدان بود نیز فرمودند
او عرض کرد هرگاه مراجعت خواهم کرد خواهم گذرانید بعد از آن بجمیع مخلصان ارشاد کردند که درین سفر

احتیاط تمام بکار خواهید برد خان مذکور با غنیم مقابله نمود جماعهٔ اشقیا از هر چهار طرف غلبه تمام کردند
و فوج خان مذکور را محاصره کردند قریب هزار سوار مغل از رفیقان خان فیروز جنگ بدرجهٔ شهادت
رسیدند و خنجر خان و جمع کثیر دیگر زخمی و مجروح برگشتند و فوج خان مذکور هزیمت یافت آن زمان
بخاطر نواب رسیدند که حضرت فرموده بودند اگر میدادم این حادثه رو نمیداد بجناب حضرت آمده
بقدم مبارک افتاد و عذر خواهی بسیار نمود و خنجر خان بشکرانه سلامتی جان نذر گذرانید
و امین بیگ وغیره صحیح و سالم آمده شکر بتقدیم رسانیدند بعد از ان خان مذکور هر چه حضرت میفرمودند
قبول میکرد و بجا می آورد۔

رحیم خان بهادر خلف ایش محمد بی یمن که پدرش حاکم سمرقند بود با پدر خود همراه عبد العزیز خان بهادر
بادشاه توران بزیارت مکه معظمه آمده بود پدر خان مذکور و بادشاه دران مکان مقدس وفات
یافتند خان مذکور از انجا بملک هندوستان رسیده از جناب بادشاه عالمگیر بمنصب و خطاب خانی
سرفراز شده مدتی از تعیناتیان خان فیروز جنگ بود اظهار نمود که وقتی مرا خان فیروز جنگ
بتعاقب غنیم رخصت کرده بود مقابل غنیم شدم افواج غنیم بسیار بود و فوج ما قلیل بعد از جنگ بسیار
آنها غالب آمدند اکثری از رفقای من مقتول و مجروح گشتند و من بدست آنها گرفتار شدم مطوق
و مسلسل در قلعهٔ کوهی که بلند و محکم بود محبوس ساختند مدتی بتصدیعات مبتلا بودم موی سر و ناخن
دراز گردید پیش آنقدر عاجز کرده بود که بشرح راست نیاید نزدیک بمرگ رسیده بودم دران حال
روزی بخاطرم رسید که حضرت بابا پلنگ پوش بر من خیلی مهربان و متوجه احوال بودند عجب که با وجود
حیات ایشان مرا این مصیبت رو دهد حیف که درین مدت رجوع بجناب ایشان نکردم درین
اندیشه بجناب آنحضرت متوجه شدم همدران لحظه مرا غیبت رو نمود دیدم که حضرت بابا پلنگ پوش
بکرسی نشسته اند و جمع کثیر از درویشان و امیران وغیرهم در خدمت شریف حاضر اند و شاه محمد
از ملازمان خاص آنحضرت در حضور مبارک ایستاده مرا اشارت میکنند که بیا من بجانب حضرت
نگاه کردم حضرت نیز اشارت بآمدن میفرمایند چون از جا برخاستم دیدم که کوچه تنگ و تاریک

درمیان حایل است از انجا می توانم گذشت حضرت فرمودند ہمین راه بیا درین ضمن با فاقت آمدم متحیر شدم که با چنین بندهاے گران چه قسم از دست کافران راه نجات خواهم یافت روز سیوم باز حضرت آنها خود بخود طوق از گردن و سلسله از دست و پایم واکرده و خلاص داده به لشکر خان فیروز جنگ رسانیدند۔ نیز

عبدالرحیم خان بهادر می گفت که وقتی بیماری صعب قاسم و یعقوب بیگ عمده امراے توران که به ہندوستان آمده از بادشاه عالمگیر بمنصب و مراتب سربلند شده تعیناتی فیروز جنگ اقامت داشت نیز بیمار بود براے حصول شفا التجا بجناب حضرت کردم آن شب بخواب دیدم که بزرگی دو مو بصورت لمعانی در مکانی تشریف دارند و حضرت بابا پلنگ پوش در حضور ایشان باادب نشسته اند و یعقوب بیگ هم بگوشه نشسته بانسهاے بسیار در بغل دارد و من نیز بانس بلندے بدست گرفته ام آن بزرگ مرا می فرمایند که بانس را بما بده عرض کردم که من همین یک بانس گرفته ام و یعقوب بیگ بانسهاے فراوان فراهم آورده دفعه دیگر فرمودند باز همین عرض کردم دفعه سیوم بابا پلنگ پوش بجانب من نگاه کرده اشارت فرمودند که بانس را بده بانس را بدست آن بزرگ دادم بوقت صبح که بیدار شدم از فضل حضرت صحت کامل یافتم و یعقوب بیگ فوت شد۔

شاه خادم از مریدان خاص حضرت ایشان بکرات ذکر میکردند در زمانے که خان فیروز جنگ را عارضه درد چشم روداد و از بصارت معذور گردید روزے بابا پلنگ پوش بجهت احوال پرسی به خانه اش تشریف بردند من هم در رکاب سعادت بودم خان فیروز جنگ باادب در خدمت نشست و التماس نمود که در باب بصارت چشم امیدوارم توجهے فرمایند حضرت ساعتے سر بگریبان تامل فرو برده ارشاد کردند اگر دو لک روپیه نذر بدهی چشمان تو درست می شود و این سخن سه دفعه بر زبان مبارک راندند خان فیروز جنگ این سخن شنیده سکوت ورزید حضرت سر بمراقبه برده بعد دیرے از نزد خان مذکور برخاستند شاه خادم میفرمودند که بجانب حضرت نگاه کردم چهره مبارک متغیر گردید و موهاے محاسن و ابروان راست ایستاده و چشمان مبارک مثل طاؤس

پُرخون شده بود پارهٔ از راه رفته جانب فقیر متوجه شده فرمودند اے دیوانه چه خوب شد که نذر را
قبول نکرد و همچنین در اثنائے راه سه دفعه همین حرف بر زبان راندند بعد از آنکه بمکان خود تشریف آوردند
احوال شریف بهمان قسم متغیر بود درون صحن خانه می گشتند و باز بجانب فقیر نگاه کرده بکرات فرمودند
که اے دیوانه چه خوب شد که نذر قبول نکرد درهمین حالت خان مذکور کس خود را بخدمت حضرت
فرستاده معروض داشت که دو لک روپیه موجود است حضرت فرمودند وقت گذشت الوقت
سیفٌ قاطعٌ شاه خادم می گفتند که اگر خان فیروز جنگ اول نذر قبول می نمود البته خیپانش درست
می شد لیکن چون خواهش ایزدی نبود توقف نمود روزے در خدمت حضرت خواجه بهاؤالدین
نقشبند مشکل کشا قدس سرهٗ شخصے این بیت خواند

گلیم بخت کسے را که بافتند سیاه بهمین همت مردان سفید نتوان کرد

حضرت خواجه بر سر غیرت آمده فرمودند که نتوان کرد بتوان کرد۔

ملا جان محمد از خلفائے خاص حضرت بابا پلنگ پوش مدتے در قصبهٔ نوساری از مضافات
بندر سورت سکونت داشتند سالهائے چند محنت فراوان بکار برده دو کتاب تصنیف کردند بخاطر داشتند
که کتابها را بخدمت حضرت خواهم گذرانید توجهے خاص در بارهٔ من خواهند فرمود چون کتابها از
نظر مبارک گذرانید در آن وقت فقرا از برائے خیابان گل پشتارهائے خار می آوردند حضرت بملا فرمودند
اے ملا چه کردی برو خار بیار ملا کتابها را گذاشته برائے آوردن خار رفت حضرت یک کتاب
بسقاء و دوم بخاکروب دادند ملا برگشته آمد و ملاحظه کرد چون در تصنیف محنت کشیده بود خیلے
گران خاطر گشت و در خدمت حضرت آمده ایستاده شد حضرت بجانب اصحاب متوجه شده فرمودند
که ملا دو بتے از برائے خود ساخته بود ما بتهارا شکستیم باز بجانب خادمانے که سر و پا برهنه خار می آوردند
نگاه کرده بملا فرمودند کار این است که اینها می کنند تصنیف تفسیر گویان پندارے است که بخاطر داشتند
دور کردند یاران دیگر زر داده کتابها را از نزد سقاء و خاکروب خریدند۔

شاه خادم و شاه عرب و جمعے دیگر از مخلصان خاص می گفتند که وقتے خان فیروز جنگ

بعد رفتن بصارت از قلعه بهادر گڑھ عرف پرگانون بقصد زیارت روضهٔ حضرت برهان الدین اولیاء
قدس سرهٔ بقصبهٔ الوره رسید و از انجا پیاده تا بدان مکان قدسی رفته سعادت اندوز زیارت گردید حضرت
خواجه عبد الولی ده بیدی که اکثر امرا آن عصر بخدمت ایشان ارادت داشتند و حضرت خواجه یادگار ده بیدی و
فضیلت پناه حضرت اخوند ملا ظهیر الدین استاد میر قمر الدین خلف خان فیروز جنگ که درین وقت
بخطاب نواب آصفجاه و نظام الملک موسوم اند با جمعے از فضلا و اکابر باستقبال رفتند حضرت
بابا پلنگ پوش به لشکر خان مذکور تشریف داشتند نیز زیارت مرقد متبرک حضرت برهان الدین اولیاء
کرده بطواف مرقد حضرت شاه زین الحق متوجه شده بر سر دروازهٔ مقبرهٔ مطهره رسیده بودند که سید نیاز خان
بعد حصول زیارت بیرون آمده بخدمت حضرت ملاقی شد پرسیدند کجا رفته بودی عرض کرد به زیارت
شاه زین الحق آمده بودم حضرت از سر لطف دستش بدست مبارک گرفته فرمودند بیا که آداب
زیارت ترا تعلیم کنم چون بآن مکان رسیدند رخسار مبارک بر زمین مالیده آستان میمنت نشان را
بمحاسن شریف جاروب کشیده به سید نیاز خان فرمودند که ای سیدزاده طریقهٔ زیارت این است
بعده بدیرهٔ خان فیروز جنگ تشریف بردند جمعے از امیران و علماء و فضلا و اکابر دیگر هم حاضر بودند
هر یک بتواضع برخاستند و خان فیروز جنگ بتعظیم پیش آمده حضرت را بمسند خود نشانده باداب در
خدمت بنشست بعده فیروز جنگ نام هر یک از مردمان شهر که روشناس بودند برده از کسان
خود پرسید که فلان بدیدن من آمده است انها می گفتند آرے از حضرت ایشان یعنی حضرت شاه
مسافر استفسار نمود ملازمان گفتند که نیامده اند خان مذکور بجانب حضرت بابا پلنگ پوش متوجه شده
عرض نمود که حضرت شاه مسافر بدیدن حضرت هم نیامدند فرمودند ما بدیدن ایشان میرویم بعد ازان
که سوار شده متوجه شهر شدند حضرت ایشان در تکیهٔ شریفه زیر درخت توت و گل نشسته بودند و کمر مبارک
وا بود بمجرد استماع نوید قدوم مرشد برحق از کمال شوق بیخود از جا برخاسته پا برهنه برای استقبال دویدند
خادمان خبر یافته بدنبال روان شدند حضرت ایشان بجلدی تمام گذشتند شاه کوچک و شاه
عرب عمامه و خرجی شریف و اسپ سواری با خود گرفته دوان دوان نزدیک عیدگاه بخدمت رسیدند

حضرت ایشان عمامه و پیراهن بر بدن راست کرده کفشها را در پا انداختند و بر اسپ سوار شده
روان گشتند و در انحال طرفه لطیفه بپدید آمد زمانی که حضرت ایشان از کثرت اشتیاق سر و پا برهنه
باستقبال حضرت شتافتند حضرت بر سر کوتل دولت آباد رسیده بودند از کشف باطن آگهی یافته
از غایت لطف از اسپ فرود آمده پیاده روان شدند بعد ازان که حضرت ایشان دستار و
پیراهن پوشیده بر اسپ سوار شدند حضرت بابا پلنگ پوش نیز دران لحظه سوار شده عنان توجه
معطوف ساختند چون سواری حضرت نمودار شد حضرت ایشان از اسپ فرود آمده پیاده راهی
شدند چون نزدیک رسیدند حضرت نیز از اسپ فرود آمدند حضرت ایشان سر بر قدم مبارک
افگندند حضرت سر ایشان را بر داشته در بغل گرفته مدتی با یکدیگر معانقه فرمودند و از جوش محبت
اشک از چشم هر دو بزرگ و جمیع اصحاب همراهی جاری بود و اثر محبت این دو بزرگ در دلها
چنان اثر کرد که هر کس که ازان سمت میگذشت از مشاهدهٔ آن حال حیران می گشت و اشک
از دیدها روان می کرد و از خود محو میشد بلکه از کثرت اژدهام مردم راه آمد و شد مسدود گردید بعد
معانقهٔ دراز هر دو بزرگ در مزار حضرت شاه قاسم بری زیر درخت بر نشسته قهوه نوش جان فرمودند
چون حضرت خواستند که سوار شوند فرمودند که سوار شوید حضرت ایشان یعنی شاه مسافر عرض کردند
که امیدوارم در رکاب سعادت بروم فرمودند سوار شوید بار دیگر همین معروض داشتند مرتبهٔ ثالث
بمبالغه تمام فرمودند سوار شدند و تکیهٔ متبرک تشریف آوردند و بعده بابا پلنگ پوش در زیر دو
درخت پانگره که درمیان صحن مسجد بود استاده کرده بودند در انجا فرود آمدند تا وقتیکه حضرت در انجا
تشریف داشتند حضرت بابا پلنگ پوش جمیع فقرا فرمودند که قصه نخوانند و تلقین نگویند و ذکر جهر
موقوف دارند و اطفال که همراه بودند بآنها نیز تاکید فرمودند که شوخی نکنند روزی وقت دوپهر
حضرت بابا پلنگ پوش سر مبارک خود را برهنه کرده نشسته بودند حضرت ایشان بخیال آنکه حضرت
در قیلوله باشند از اندرون حجره بر آمدند حضرت را بدین طرز نشسته دیدند فی الفور باز درون حجره
رفتند حضرت بنا بر اعزاز حضرت ایشان دستار بر سر مبارک گذاشته نشستند و از مخلصان کسی

کیفیت حضرت ایشان را از خدمت حضرت بی بی سید بوے معلوم می شود مریدے کہ فائق تر از پیر باشد محمد مسافر است۔

حضرت ایشان بکرات نقل میکردند کہ حضرت بابا پلنگ پوش گاہے بر سر چلال می آمدند و بر کرسی می نشستند مردمانے کہ پنہان کار ناشایستہ کردہ بخدمت شریف آمدہ می نشستند حضرت بسوی شخصے کہ مرتکب آن عمل میشد نگاہ کردہ معلوم بودند کہ یاران میدانند کہ ما را از افعال ایشان خبر است و حال آنکہ کسے کہ از کوتل ہندوکش بایں طرف میگذرد ما میدانیم کہ او در ولایت چہ کس و چہ کارہ بود و چہ کسب میکرد و در ہندوستان چہ خواہد کرد۔

شاہ شہید میگفتند کہ ضابطہ بود کہ حضرت بابا پلنگ پوش شبہا بعد از نماز عشا بیرون می نشستند و بعد دو سہ ساعت اندرون پردہ تشریف بردہ بجانب ظاہر دراز می کشیدند مردم میدانستند کہ حضرت بخواب رفتہ اند بعد از آنکہ ہمہ مردم می خوابیدند حضرت بیرون می آمدند و بعد تجدید طہارت باز اندرون پردہ تشریف می بردند شبے بخاطرم رسید کہ حضرت ہر شب بعد از خفتن مردم تجدید وضو نمودہ اندرون میروند آیا ہیچ وقت سر مبارک باستراحت میگذاشتہ باشند یا نہ آن شب خواب نکردم چون ہمہ مردم بخواب رفتند و حضرت بقانون معہود بیرون آمدند پس از تجدید وضو اندرون تشریف بردند من گوشہ از زیر پردہ برداشتہ نگاہ میکردم دیدم کہ مستقبل قبلہ نشستہ اند و تمام شب تا دمیدن صبح میدیدم کہ ہمین طور نشستہ بودند و ہمچنین ہر شب معاینہ میکردم کہ حضرت اصلا خواب نداشتند من اگرچہ خیال متوجہ این معنی بودم لیکن حضرت از کشف باطن آگاہ شدہ بودند روزے بمن فرمودند کہ احوال بزرگان را چنین امتحان نباید کرد۔

خواجہ عبدالرحمن نام عزیزے میگفت کہ شخصے نقل کرد کہ من در لشکریان فیروز جنگ بودم روزے در راہ بخدمت حضرت بابا پلنگ پوش رو برو شدم حضرت نزدیک من آمدہ فرمودند چیزے داری عرض کردم ندارم و دست بکمر کردہ تو طلا قیمتی سی روپیہ کہ در کمر داشتم پیش نمودم گرفتہ فرمودند کہ امید می داری مگر این چنین نیست طلا را از کمر بیرون کشیدہ گرفتند ہیچ نتوانستم

گفت در دل خود اندیشیدم که حضرت نذر را از مردم چه میگیرند درین اثنا یک اسپ جنگی شوخی نموده
سوار خود را غلطانیده نزدیک من رسید و بر اسپ من غالب شد من در میان هر دو اسپ افتادم
و اسپان با یکدیگر لگدکاری میکردند دران حال دیدم که بابا پلنگ پوش گرد من حلقه بسته هر دو دست
خود سپر ساخته اند و لگدها بمن نمیرسد بعد ازان مردم از هر طرف آمده اسپان را از سر من دور کردند
و من بخدمت حضرت رسیدم حضرت بجانب من نگاه کرده فرمودند ای دیوانه ما از کسی چیزی مفت
نمیگیریم و هر دو کف دست خود نمودند دیدیم که هر دو کف دست مبارک از ضرب لگدهای
اسپان کبود شده بود۔

حاجی عبد الغفار نام درویشی میگفت که از ملا عبد الوهاب شنیدم که روزی حضرت بابا
پلنگ پوش فرمودند که درد سر پا پیچیده است و نمیدانیم که از چه سبب است بعد از ساعتی تفکر کرده
فرمودند که امروز دوازده روز است که چیزی نخورده ایم شاید که این درد فاقه است که بر بازو را در دوا ست
خادم خود را که شاه بهره نام داشت طلبیده فرمودند که چیزی برای خوردن داری عرض کرد که قدری
برنج خام هست اگر حکم شود تیار کنم فرمودند مختاری شاه بهره تیار کرده آورد و حضرت جمعی از اطفال را
با خود نشانده دو سه لقمه نوش جان کردند و باقی طفلان خوردند شاه بهره گفت من واقفم که حضرت
مدت دوازده روز انگشت بطعام نبرده بودند بعد ازان که شدت فاقه غلبه کرد معلوم کردند که چیزی
نخورده ایم۔

ملا عبد الوهاب می گفت که حضرت آنقدر استغراق داشتند که از خوردن و نه خوردن خود
اصلا خبر نداشتند و بعد از معلوم کردن زیاده از دو سه لقمه تناول نمیکردند۔

حاجی عبد الغفار میگفت که پسر ملای از پدر خود نقل میکرد که پدرم شبی با من نقل میکرد که حضرت
بابا پلنگ پوش هر وقتی که در می خوردند پنجه و سه روپیه نذر میخواهند هرگاه که ایشان ولی باشند
چرا نذر می طلبند ازین قبیل شکایت حضرت پیش من میکرد درین اثنا بخواب رفت و بعد از ساعتی
آه آه گفته از خواب بیدار شد من از سبب آه کشیدن پرسیدم گفت در خواب دیدم که شتر مستی

بر سر من رسیده دہن خود باز کرده میخواہد سر مرا بکشند درین ضمن حضرت بابا پلنگ پوش ظاہر شدند و چوبے بدست دارند و شتر را بآن چوب از سر من دور کردند من در ہمان خواب ده روپیہ نذر حضرت کردم حاجی عبد الغفار از پیران مغل نقل میکرد که صباح آن بابا پلنگ پوش بخانهٔ ما تشریف آوردند و ہوگفته درآمدند و پدرم را فرمودند ده روپیہ نذر مارا بده پدرم ده روپیہ بخدمت گذرانید باز فرمودند شتر و چوبے که در دست میداشتم دیدی پدرم تقصیر تقصیر گویان در قدم مبارک افتاد۔

احوال حضرت ایشان یعنی حضرت شاہ مسافر قدس سرہٗ

حضرت ایشان اکثر میفرمودند که ما بخدمت پیر و مرشد خود شب از روز و روز از شب نمی شناختیم و پرواے خواب و خور نداشتیم و در ہر کار چنان سبقت می نمودیم که نوبت بدیگرے نمیرسید و ہر کارے که حضرت میفرمودند از ہمہ پیش قدمی نموده بجلدی تمام می شتافتیم و درین جلدیہا گوشهٔ از گلیم بپا میرسید و می افتادیم و مردم می خندیدند و فی الفور برخاسته شتابان میرفتیم و خدمت بجا می آوردیم خادم باورچیخانه ہمہ را طعام میرسانید و حصهٔ ما نگاه میداشت وقتیکه از خدمت فارغ میشدیم و قریب پاس شب میگذشت می خواستیم چیزے بخوریم درین اثنا گدائے فریاد میکرد حضرت میفرمودند محمد مسافر تو خود چیزے خورده باشی حصهٔ خود را باین سائل بده ما حصهٔ خود را باو میدادیم و خود گرسنه میماندیم و ہمچنین روز دویم و سیوم و اکثر تا ہفت روز میرسید که بفاقه میگذشت و در بجا آوردن خدمت بکسر مو تجاوز نمی شد و حضرت برین احوال مطلع بودند لیکن باین قسم تربیت میفرمودند و عزیزانے که بخدمت حضرت حاضر میشدند و تنباکو می کشیدند و اکثر فقرا ہم تنباکو کش می بودند ما خدمت ہمہ میکردیم و تمباکو پر کرده میدادیم تا بحدیکه از کثرت مالش تنباکو کف دست ما پوست بر تافته بود و خون جاری می شد با این وصف ازین خدمت باز نمی ماندیم و موے سر و ناخن دراز شده بود و فرصت سر تراشیدن نداشتیم و سر و پا برہنه شب و روز بخدمت حاضر می بودیم و یک لنگ کہنه برائے ستر عورت در کمر داشتیم و از پیوندہا که بر یکدیگر دوخته بقدر دو انگشت سطبر گردیده بود و شپشہا بسیار

در انجا جا گرفته بود روزے حضرت بجائے تشریف بردند و فقرا ہمہ در رکاب سعادت رفتند و
مارا برائے خبرداری در دیرہ گذاشتند عبداللہ چہرہ آقاسی نام شخصے از مخلصان حضرت کہ
خیمۂ او ہمیشہ نزدیک خیمۂ حضرت می ایستاد احوال ما را مشاہدہ نمودہ پائجامۂ از بخچۂ خود برآوردہ گفت
این را بپوش و لنگ خود را ساعتے در آفتاب بگذار تا پیشش کم شود ما قبول نکردیم پس از مبالغۂ
بسیار لازمی او را پوشیدیم و لنگ خود را در آفتاب گذاشتیم و پیش ازین از جہت پیشش خواب نمی آمد
و بواسطۂ محافظت ستر عورت پا دراز کردہ خواب نمی توانستیم کرد بعد از آنکہ لنگ را برآوردیم از
طرف پیشش پا دراز کردن خاطر جمع گردیدہ سنگے زیر سر گذاشتہ در سایۂ ہمان دیرہ پا دراز کردہ
بودیم ہمدران لحظہ سواری حضرت رسید این قدر فرصت نشد کہ برخیزیم چشم پوشیدہ افتادہ ماندیم حضرت
بجانب ما نگاہ تیز تیز کردہ بگذشتند بعد از آنکہ داخل دیرہ شدند بسرعت برخاستیم و بخدمت
آمدہ ایستادیم حضرت بجانب ما بتبسم زہرخند نگاہ کردہ فرمودند کہ این لازمی پوشیدن و بفراغت
پا دراز کردن و بآرام در سایہ خوابیدن با ذوق خدا طلبی داشتن حضرت اکثر اوقات کہ با اصحاب
صحبت میداشتند در مقدمۂ فقری فرمودند کہ فقر سہ حرف دارد فا اشارت است بفاقہ
و قاف بقناعت و را بریاضت ہر کہ این سہ صفت در خود آمادہ سازد اسم فقر برا او درست
آید و از فقرے کہ حضرت فخر الانبیا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم فرمودہ اند الفقر فخری آیا نصیب کہ باشد و نیز
میفرمودند فقیری خانگے است پختہ و آبے پر و ریختہ نہ پشت پا را از و گردے و نہ کف پا را از و دردے و
حضرت بابا پلنگ پوش اکثر میفرمودند کہ فقیر را حلقے می باشد و دلقے ہر گاہ از حلق چیزے گذشت نفس
او قرار یافت و خرقہ یکبار باستحکام تیار نمودہ پوشید خاطرش جمع شد پس از ہیچ وجہ تشویش نماند ہر گاہ
درویش بے تشویش گردید دلی میگردد حضرت ایشان یعنی شاہ مسافر باین کمترین خطاب کردہ فرمودند
کہ گدای برائے نفس خود حرام محض است باتفاق ہمہ اکابر درویش سوال وقتے میکند کہ سہ روز بروے بفاقہ
بگذرد و از عبادت باز ماند آن زمان از جا برخیزد و سہ در یا ہفت در بگردد اگر چیزے خدا رساند بر گردد
و اگر چیزے میسر نشود ہم باز گردد و تا سہ روز دیگر پائے صبر در دامن قناعت پیچیدہ بنشیند و نیز حضرت

ایشان یعنی شاہ مسافر میفرمودند که در زمان ما فقرا بسیار شده اند و در ایام سابق کم کسی فقیر میشد و فقیر
نمیکردند مگر کسے را که در دنیا منعم می بود و دلش از اسباب دنیا نفرت میکرد و ترک تعلقات کرده بخدمت
مرشد کامل رجوع می آورد و مرشد او را در اوائل قبول نمیکرد و او بصدق اخلاص مدتے بر در پیر
حاضر بوده مشقتهائے بسیار بکار می برد آن زمان پیر نگاہے بجانب او کرده میفرمود که گاه گاه می آمده
باش و این حرف از زبان پیر از آثار نیک بختی خود دانسته خدمتها میکرد بعد از مدتے دیگر که
حسن اعتقاد او با متحان میرسید از سر لطف خدمت جاروب کشی باو میفرمودند و پس از تقدیم این
خدمت خدمت مهیا ساختن کلوخ استنجا میفرمودند و اگر درین خدمت هم او را صادق می یافتند
خدمت پاک ساختن جائے ضرور مقرر می نمودند و او این خدمتها را سعادت خود دانسته بدل و جان
بجا می آورد تا رفته رفته بخدمت باورچیخانه سعادت اندوز میشد و بے وضو اصلا با ورچیخانه نمی رفت
و برائے نمک چشی طعام اول بخدمت مرشد آمده اذن میگرفت و پیر تکبیر میگفت آن زمان نمک
از دیگ می چشید و بعد از ان که طعام تیار میشد بخدمت پیر آمده اذن میگرفت و طعام می کشید و
سفره پیش می آورد غرض آنکه هیچ وقت طالب غافل نباشد و همیشه بپاکی و طهارت بگذراند
تا آنکه لقمه که بخورد از سبب پاکی دل از آلائش وسواس شیطانی سالم و محفوظ ماند هرگاه ظاهر
آراسته شد باطن را نیز حق سبحانه روشن میگرداند کما ورد الظاهر عنوان الباطن
و نیز می فرمودند طریقه فقرائے سابق آن بود که هرگاه بخدمت پیر میرسیدند صرفه بجا میکردند و حرف
بلند نمی گفتند و اگر کسے را آتشے یا چیزے مطلوب میشد بر در مطبخ میرفت و حلقه در میزد خادم
می رسید او می گفت که آتش میخواهم بعد از آنکه خادم اذن میداد داخل شده آتش میگرفت
و میفرمودند که مرید نزد پیر مثل مرده است هر چه پیر فرماید موافق آن بعمل آرد چنانکه گفته اند
المرید بین یدی الشیخ کالمیت فی ید الغسال و نیز میفرمودند که خادم مرید را بخدمت
پیر می آورد و ایستاده میکرد نزد مرید بجز یک لنگ چیزے نمی باشد و خادم موافق امر پیر از
برائے مرید کفنی ساخته پیش پیر میگذارد و بعده پیر در حق آل مرید فاتحه میخواند و خادم همان کفنی

را بمریدی می پوشانید و چون پیر مرید را کفنی پوشانید مرید بمعنی مرد از جهت آنکه کفن مرده را می پوشانند و هر که مرده باشد از تندی و درشتی و عجب هرگز سر بر نمیزند و بعد از آنکه مرید کفنی پوشید خادم کاسهٔ آبے آورده مرید را امید هد و او بخدمت پیری آرد و پیر جرعهٔ ازان می نوشد و بعد ازان مریدان کاسه را نزد جمعے که در مجلس حاضر می باشند می برد و هر کدام چیزے ازان آب میخورد و خادم مرید را بموجب اذن پیر در سایه می نشاند و آبے که در کاسه باقی مانده باشد مرید را میخوراند از جهت آنکه ببرکت سور بزرگان حق سبحانهٔ آن مرید را جلاے باطن کرامت کند که سور المومن شفاء واقع است۔

ریاضات شاقه و احوال سعادت اشتمال حضرت ایشان اگر بتفصیل گذارش رود بتطویل می انجامد لهذا اندکے ازان براے استفادهٔ طالبان در بیان می آید حضرت ایشان با خدا عهد بسته بودند که بخواهش خود چیزے نخواهیم و هرگز براے خود چیزے نخواستند آنچه از غیب میرسید بخادم میفرمودند که بجماعت فقرا و مستحقان و غیر ایشان تقسیم نماید و خود بفاقه بسر می بردند و از کثرت فاقه سر مبارک بگردش می آمد آن وقت میفرمودند که چیزے هست فقیر حقیر پارچهٔ نان خشکے که موجود می بود آورده در پیش حضرت میگذاشت از سبب سختی نان و ضعف دندان خاویدن متعذر بود کاسهٔ آبے نیز بخدمت آورده می نهادم حضرت به سر دو پا که طریقه مسنون است نشسته و با تر کرده نوش جان میفرمودند بارها عرض کردم و مخلصان دیگر نیز بعرض میرسانیدند که پاؤ آثار برنج اگر براے حضرت پخته شود مضائقه ندارد بجانب فقیر نگاه کرده میفرمودند تو میخواهی که فردا قیامت ما را نزد خدا و رسول او صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم شرمنده کنی که فقرا و غربا را نان دهیم و خود برنج خوریم عمر مستعار که دو سه روز پیش نیست خواهد گذشت فقیر از عرض خود نادم و پشیمان شدم تقوی و ریاضت حضرت ایشان بیرون از طاقت بشری بود امر معروف و نهی منکر بحدے بود که اگر کسے احیاناً زیر دیوار تکیه میگذشت و بحجاب حضرت معلوم میشد خود دوره بدست مبارک گرفته او را تعذیر شرعی میرسانیدند هر که می بود بسیارے از مردم شهر که در محله پوره می بودند از نزد تکیه راه آمد و رفت

خود موقوف کردند مقدمهٔ امر معروف حضرت ازبس که مشهور بود احدے از مردم اشرار مجال عبور از
طرف تکیه متبرکه نداشتند وبعضے از فقرا که تنباکوکش بودند چه یارا که نام تنباکو در حضور حضرت بر زبان
آرند کشیدن معلوم مگر وقتے که حضرت درون حجره تشریف میداشتند یا برائے تجدید وضو می رفتند
پنهانے دمے چند کشیده فی الفور آلات تنباکوکشی را بگوشهٔ پنهان میکردند اگر احیاناً بنظر مبارک
می درآمد چلم وحقه را بر سر آنها می شکستند واز تکیه زده می برآوردند بعضے از اکابر را شفیع آورده
عفو تقصیر میخواستند وهمیشه نماز بجماعت میگذاردند واکثرے از افغانان وکشمیریان وغیر ایشان
که در اطراف تکیه می بودند واصلا نام نماز نمی دانستند بهدایت آن هادی کامل بر جادهٔ حق پیما
آمده بهر پنج وقت نماز حاضر می شدند تا بحدیکه همه فرزندان ایشان نمازگذار شدند وحضرت
همه وقت پیش از وقت نماز در مسجد آمده منتظر قوم می نشستند واکثر شب به بیداری میگذشت
وداب مقرر بود که بعد نصف شب از حجره بیرون آمده یکدفعه یا دو دفعه در تمام تکیه سیر نمودند
و بر سر هر کسے میرسیدند و ساعتے توقف کرده میگذشتند وهیچکس را از آمد ورفت حضرت خبر
نمی شد وچون یک پاس شب باقی میماند گاهے در حجره وگاهے در مسجد مستقبل قبله می نشستند و
اصحاب همه در اطراف کسب فیض مینمودند چون صبح صادق میدمید بموذن میفرمودند که اذان
بگوید وباز مستقبل قبله می نشستند ونماز بجماعت ادا کرده داخل حجره می شدند وعزیزان مثل میر
محمود علیه الرحمه وخلیفه عبدالرحیم وخواجه محمد سعید حاجی عبدالکریم وخلیفه حاجی عاشور وشاه شهید و
حاجی عارف وآخوند ملا مشفق که الحال در بدخشان که فیض آباد نام دارد در قید حیات اند وبسجادهٔ
ارشاد متمکن اند ودیگر یاران وعزیزان در مسجد بمراقبه مشغول میشدند تا وقت اشراق وحضرت
بعد از نماز اشراق کتاب مثنوی معنوی را بدست گرفته در بنگله تشریف می آوردند اعزه کرام در درس
مثنوی حاضر میشدند شیخ عبدالله نام شخصے طالب علم وشاعر از مردم بلخ مثنوی میخواند ودیگران سامع
می بودند اگر جائے مشکل رسیدے علما وفضلا مثل مولوی ظهیرالدین وآخوند ملا عبدالله بدخشی وعزیزان که
حاضر می بودند باهم مذاکره ومباحثه میکردند وبعد از آن که مدعا حاصل نمی شد حضرت دو سه کلمه از زبان

مبارک می فرمودند که تشفی همه می شد تا برآمدن یکپاس روز درس مثنوی می بود بعد ازان تشریف
به حجره می بردند و هر کدام مرخص شده بجایهای خودها میرفتند و حضرت بعد دو ساعت باز تجدید وضو
کرده درون حجره بمطالعهٔ تفسیر و احادیث نبوی صلی الله علیه علی آله وسلم مشغول می بودند تا قریب دو
پاس و چون وقت قیلوله که مسنون است میرسید یکدو ساعت استراحت میفرمودند و باز بر خاسته
تجدید وضو ساخته در مسجد تشریف می آوردند تا آنکه مردم حاضر می شدند نماز به جماعت خوانده
باز به حجره می آمدند و کتب مشایخ مثل تذکرة الاولیاء و نفحات و رشحات و دیگر کتابها مطالعه
مینمودند تا قریب سه پاس روز و بعد از سه پاس روز تجدید وضو نموده بجای نماز عصر تشریف
می آوردند و یاران همه کسب سعادت معنوی می نمودند و بعد فراغ از عصر میر عرب و قبل ازو
ایشان عزیزی که پیش از ایشان بودند کتاب سلسلة العارفین یا کتابی از کتابها که سابق مذکور شده
میخواندند و حضرت معنی آن از زبان مبارک میفرمودند و عزیزانی که بشغل باطن مشغول بودند
درضمن این معنی گفتن بمطالب باطنی خودها فایز میگردیدند تا نماز مغرب بعد ازان داخل حجره میشدند
در حجره چراغ نمی بود مگر بجای ضروری چنانکه طریقهٔ مسنون است و قبل از نماز عشا داخل مسجد می شدند و
انتظار قوم میکشیدند و نماز به جماعت میخواندند و ساعتی در مسجد توقف نموده بعضی فقرا که خرقهای خودها
را بجهت تکبیر در خدمت شریف می آوردند تکبیر فرموده درون حجره تشریف می بردند و بعد کشیدن
سر مه خادمی که همراه می بود بیرون می آمد و حضرت از اندرون دروازه حجره را زنجیر می کردند
اوقات گرامی حضرت برین نمط میگذشت و تا مدت سی سال یا سی و پنج سال هرگز تکبیر تحریمه
فوت نشد ازینجا توان دانست که تشرع و اتباع سنت نبوی صلی الله علیه وسلم تا چه غایت داشتند
حضرت از هیچ جا چیزی مقرر نداشتند و مبلغها در ایثار غریبان و مساکین و یتیمان و بیوها بطریق
یومیه و سوای آن از نقد و پارچه وغیره مقرر بود از غیب میرسید و هر روز بخرج می آمد و هر سایلی که
می آمد محروم نمیرفت و با این همه تصرفات خود بفقر و ریاضت اوقات شریف را بسر می بردند
بموجب حدیث نبوی صلی الله علیه وسلم که در صحیح بخاری است خیر الناس فی آخر الزمان

خَفِیفُ الْحَاذِ قِیلَ یَا رَسُولَ اللّٰہِ وَمَا خَفِیفُ الْحَاذِ قَالَ الَّذِی لَا أَهْلَ لَهُ وَلَا وَلَدَ لَهُ
همیشه در تجرید و تفرید گذرانیدند و تعلق و تاهل اختیار نکردند و بر معصومان و یتیمان شفقت و التفات بسیار
میفرمودند و دست الطاف بر سر آنها می کشیدند و بجانب اصحاب که در حضور مبارک می بودند نگاه
کرده این بیت از طبع مبارک خود بر زبان میراندند

پسر هر که بدیدم پسر خود گفتم　　مفلس از بهر همانم که یتیمان دارم

و در ایام محرم و ربیع الاول یتیمان و معصومان را طلبیده نزد خود می نشاندند و دست ترحم
بر سر و روی آنها میگذاشتند و چشمان مبارک را اشکبار مینمودند و میوه یا نقد هرچه موجود می بود بدست
آنها داده رخصت میکردند و اکثر بیوه های بیکس که بجهت کارهای خود بجناب حضرت گفته میفرستادند
کاری که تعلق بذات حضرت میداشت متوجه شده سرانجام می نمودند و آنچه بدیگری متعلق می بود
بفقرا اشارت میکردند و فقرا بانصرام میرسانیدند و برای عیادت مریض و نماز جنازه بجای آنها غربا
میرفتند و اگر حضرت خبر می یافتند که غریبی بیمار است یا مریض بخدمت حضرت گفته میفرستاد همان
ساعت تشریف می بردند و بر بالین او می نشستند و دست شفقت بر سرش میگذاشتند و در باب
صحت او دعا میکردند و فاتحه میخواندند و هرچه موجود می بود برای خرج معالجه عطا میفرمودند و آن
مریض را بیمن مرحمت حضرت تقویت ظاهر و باطن دست میداد و خوشوقت میشد و شفا می یافت
و هرگاه خبر وفات غریبی می شنیدند و اکثر چنان اتفاق می بست که از تکیه فاصله دو کروه درمیان
می بود میرفتند و برای غسل و دیگر شرائط بفقرا میفرمودند و فقرا سعادت دانسته سرانجام می دادند
و نیز میفرمودند که فقیر می باید که مالک هیچ چیز نباشد و اگر حق تعالی از جائی چیزی برساند فی الفور صرف
نماید و اگر چیزی بماند واجب فقیران است که پیش خود نگاه ندارند تا اگر تقاضای الهی در همان شب وفات
یابد بار نزد او چیزی نه باید فقرای پیشین همین طریقه داشتند ـ
حاجی قاسم نقل میکردند که روزی حضرت ایشان مقابله کتاب مثنوی میفرمودند و من بخدمت
شریف حاضر بودم درین اثنا شخصی بجناب حضرت رسیده در زبان هندی سوال نمود اکثر از زبان

مردم شنیده می شود که گفت فلان یافت فلان نیافت یعنی این سخن معلوم نشد حضرت فرمودند
آنچه شما شنیده اید ما هم شنیدیم اما حقیقت یافت و نیافت مفهوم نمیگردد و بعد از ساعتے باز سوال
کرد حضرت همین جوابے دادند دفعه سیوم بمبالغه گفت حضرت کتابے در دست گرفته فرمودند اے
عزیز اینکه شما میگوئید مثل این کتاب نیست که بشما بنمائیم این مقدمه ایست که بتقریر راست
نیاید آن عزیز ساکت ماند و از خدمت رخصت شده رفت بعد از ساعتے جوانے صلاح آثار
که اثر ریاضت از ناصیه اش هویدا بود بملازمت حضرت رسیده سلام کرد و بتواضع و شکستگی تمام
در کفش گاه نشست و بعد از ساعتے نیازے که داشت از کیسه برآورده بخدمت گذرانید و التماس
فاتحه نمود و رخصت شده رفت بعد از رفتن او حضرت بجانب اصحاب متوجه شده فرمودند
که نشان یافت درین جوان است و نشان نایافت دران عزیز است نیز میفرمودند که در آن
ایام که از جناب مرشد برحق رخصت خواسته بسیاحت برآمدیم در اطراف ٹهٹه و بهکر و بنگاله
و اوڈلیه و جنگلات تا ملک کوکن سیر کردیم در هر منزلے و در هر مکانے که میرسیدیم در مسجدے
فرود می آمدیم هر جا که با مردم نیک اتفاق صحبت می افتاد بدلداری و محبت پیش می آمدند و
در بعضے مواضع کار با مردم عوام می افتاد آنها از فرود آمدن بمسجد مانع می آمدند و ایذا رسانیده
می برآوردند هر قدر تصدیع که بحسب ظاهر عارض میشد کشایش تمام در مقصد باطن می یافتیم
و نیز میفرمودند که شاه صبا و میر الیار وغیره پیر خواندهاے حضرت رهنماے کونین خاک توده مرتب
ساخته هر روز شغل تیر اندازی میکردند و اکثر بوقت دو پهر یا سه پهر که حضرت یعنی بابا پلنگ پوش
در حجره شریف تشریف می بردند آن اعزه ما را می طلبیدند ما میرفتیم و ایشان نزد کشیده می بردند
و ما را بر بلندی ایستاده میکردند و شخصے را اشارت مینمودند بیکبارگی لگدے بزور تمام بر پشت یا بر کمر میزد
و بے اختیار بر زمین افتاده غلطان و پیچان بپائین می آمدیم و آنها خنده ها میکردند و ما را چون پاس
بندگی حضرت پیش نهاد خاطر بود هر چه آنها میکردند برداشت میکردیم و هیچ نمی گفتیم و رنجے که
دران وقت بظاهر میکشیدیم در مقدمه باطن باعث ترقی و افزایش کلی میشد۔

ذکر کشف حضرت ایشان یعنی باباشاه مسافر

خواجه میرشاه سمرقندی علی آبادی از بنی اعمام خان فیروز جنگ
که در اوائل منصبدار بادشاه عالمگیر بود و آخر ترک نوکری بادشاه
کرده در خدمت حضرت ایشان دست بیعت کرده و خرقه پوشیده بود نقل میکرد که روزی حضرت
ایشان از حجرهٔ شریف آمده بر کنارهٔ تالاب تشریف آورده ایستاده شدند دران ایام میر محمد طاهر عراقی
از مریدان خاص حضرت بیماری صعب داشت و مرض بطول کشیده بود دیگا یک بخاطرم گذشت
که بزرگان سلف درباره مریدان خود توجهات میفرمودند و اگر مرضی رو میداد آن مرض بر خود قبول
میکردند و بیمار صحت می یافت میر محمد طاهر که مرید برگزیده حضرت است مدتی است که بیمار است
و حضرت توجه نمیفرمایند من این خطره را از خاطر دور کردم دفعهٔ دویم همین خطره در دل راه یافت باز
دفع ساختم مرتبهٔ سیوم همین خطره رو نمود همان لحظه حضرت بجانب من نگاه کرده بطرف حجره راهی شدند
و بر در حجره رسیده چق را بر داشته بطرف من متوجه شده فرمودند اجل دو قسم است یکی اجل معلق
که هرگاه بکسی رو نماید بتوجه اولیاء الله و خیرات و تصدقات برطرف میتواند شد دویم اجل مبرم که
انبیا و اولیاء و غیر ایشان را دران دخل نیست و دفع آن بتوجه ممکن نباشد میر محمد طاهر را اجل مبرم
درپیش آمده بعد از سه روز وفات خواهد یافت لیکن الحمد لله ایمان بسلامت خواهد برد خواجه
مذکور میگفت که میر محمد طاهر بعد سه روز برحمت حق پیوست از زبانی باباشاه خادم و آخوند ملا
سیف الدین منقول است که میر محمد طاهر اولاد نداشت مدتی در آرزوی فرزند بود روزی بمقتضای
طبیعت بشری و ملال در خدمت حضرت آمده و دستار از سر و جامه از بدن وا کرده لنگ بر کمر
بسته التماس نمود که میخواهم آنچه از نقد و جنس دارم ایثار درویشان کرده خرقهٔ درویشی بپوشم امیدوارم
قبول شود حضرت باعث این معنی پرسیدند عرض کرد که فرزند ندارم حضرت زمانی دست بمحاسن
شریف داشته سر بجیب مراقبه گذاشته فرمودند که بعد چندی جواب آن بشما خواهیم داد میر مذکور
از خدمت حضرت مرخص شده بخانهٔ خود رفت بتوجه حضرت همان شب بخانهٔ میر امید فرزند رو
نمود و بعد نه ماه متولد شد آن زمان حضرت بمیر فرمودند نقد و جنسی که آن روز نذر میکردید باگر تقسیم و

پسر بخشیدیم میر مذکور خلعت باسعادت را بطریق فرزندی و خادمی نذر حضرت کرد۔

خواجه محمد عابد سوداگر از مردم شرفا و نجبای کشمیر که ملقب بقاضی و مرید خاص حضرت ایشان اند وقتی بیماری سخت داشتند حضرت دفعهٔ چند بعیادت خواجه مذکور تشریف برده بودند روزی که آثار شدت تمام نمود مردم بخدمت حضرت آمده عرض نمودند که وقت خواجه نهایت تنگ است حضرت بمجرد شنیدن بخانهٔ او رفتند و این کمینه در رکاب حاضر بودم وقتی که رسیدند احوال خواجه را ملاحظه فرمودند دیدند که در حالت نزع گرفتار است و امید حیات منقطع گشته از شفقتی که در بارهٔ خواجه داشتند چشم مبارک اشکبار گردید ساعتی مراقب شدند بعده بحاضران مجلس فرمودند که فاتحه از برای حصول شفا باید خواند بعد فاتحه بمکان شریف تشریف آوردند چون روز پنجشنبه بود بعد از ادای نماز عصر ختم خواجگان کردند اما خاطر شریف بسیار متردد بود همه یاران منتظر بودند که این ساعت خبر وفات خواهد رسید علی الصباح بعد ادای نماز بامداد بتعجیل تمام در حجره تشریف بردند و این کمترین ارشاد فرمودند که خواجه بزرگ قدس سره از برای مهم مسلمانی پالهنگی در گردن انداخته بزاری و تضرع از جناب الوهیت کار او را پیش می بردند ما نیز امشب در جناب حضرت حق سبحانه در باب صحت محمد عابد استدعا کردیم او جل شانه او را بما بخشید رفته خبر بگیر این کمترین در آنجا رفته دید که خواجه مذکور که دیروز در حالت سکرات بود بتوجه حضرت عرق سر کرده و صحت کلی یافته طعام برای خوردن طلبیده اند کمترین بجناب حضرت رسیده بعرض رسانید فرمودند الحمد لله الحمد لله الحمد لله بهمین شیرین کلام چه خوش می سراید

شکر فیض تو چمن چون کند ای ابر بهار　　　که اگر خار و گر گل همه پروردهٔ تست

خواجه محمد عابد ذکر میکردند که موضع قصابه کشمیر که بموجب فرمان در مصارف فقرای حضرت مقرر بود و در زمان صوبداری داود خان متصدیان آن موضع را ضبط در آورده بودند روزی بملازمت حضرت سرفراز شدم حضرت از من پرسیدند که با شیخ عبدالسلام متصدی صوبه دار آشنا هستید عرض کردم که نسبت قدیمی دارم ارشاد کردند که نزد او بروید چیزی واگذاشت موضع از و حاصل کرده بیارید بخاطرم که

که مرا با او آن قدر ارتباطی نیست که گفتهٔ مرا قبول خواهد کرد حضرت فرمودند بعنایت الهی کار می‌شود
چون بخانهٔ متعهدی رسیدم اندرون خانه بود و سابق هم گاه گاهی که میرفتم مدتی می‌نشستم تا ملازمانش
خبر میکردند و او بیرون می‌آمد این مرتبه همین که رفتم ملازمانش خبر کردند همان لحظه مرا بخلوت نزد خود
طلبیده سبب آمدن بیوقت بلطف از من پرسید بمجرد آنکه حقیقت موضوع را از زبان من شنید چیزی نوشته
و مهر کرده بدست من داد گرفته بخدمت حضرت آوردم حضرت این بیت خواندند

کار نه این گنبد گردان کند — هر چه کند همت مردان کند

بعرض رسانیدم این همه آثار توجه حضرت است وگرنه ربط من با او چندان نبود۔

میرزا محمد امین بیگ خادم خاص حضرت ایشان و همشیره زادهٔ خلیفه عبدالرحیم که از خلفای مقرب
حضرت اند در زمان طفولیت در کنف عاطفت حضرت تربیت و پرورش یافته ذکر میکردند که از
خادمان حضرت کسی را کشف روی نمود و بجناب حضرت ذکر میکرد می‌فرمودند که ما این را کمال نمیدانیم
زیرا که کشف از ریاضت است هر که ریاضت کشد صاحب کشف میشود و این مقدمه پایدار نیست
هر شیء در آن نمودار است هر گاه زنگار گرفت مشاهدهٔ تمثال از آن ممتنع گردید و مرتبه که فی حد ذاته کمال
دارد آن را هرگز تنزل نمی‌شود و این صفت موحد است که از خلق بریده و خودی خود را محو ساخته بذات
حق واصل شود و چون باین درجهٔ اعلی فائز گردید از بیم نقص و آفت زوال مصئون و فارغ گشت مثل
آبی که تا در سبوچه است آب سبوچه می‌نامند و وقتی که بدریا انداختند عین دریا شد

میرزا محمد امین بیگ نقل میکردند از خواجه محمد سعید که از جملهٔ خلفای حضرت بودند وقتی ایشان را در مقدمهٔ باطنی قبضی
عظیم رو داد حضرت از روی کشف واقف شده ارشاد کردند که بسیر جوک بروید چنانچه خواجه رفتند و معاودت
کرده آمدند نزدیک مسجد جمیل بیگ خان رسیده بودند همین توجه حضرت انبساط کلی حاصل شد و کار
ایشان کشایش یافت چنانچه می‌گفتند که تا رسیدن تکیه بقدر یک لمحه آسمان چهارم رسیدم
و سیر کردم چون بخدمت حضرت سعادت اندوز شدم بجانب من نگاهی از لطف و کرم نموده فرمودند
که کشایش شما همین بود خلیفه عبدالرحیم این مقدمه را شنیدند و گفتند که ما را بمدت دو سال این

درجه حاصل شده بود شما را از فیض حضرت در یک لمحه حاصل گردید۔

سید اللہ دیہ استاد محمد یار خان صوبه دار شاهجهان آباد که مرد سید و از فضلای متبحر عهد خود بود ایشان را داعیهٔ خداطلبی پیدا شد چون دران وقت خواجه محمد سعید از خلفای حضرت ایشان در شاهجهان آباد تشریف داشتند سید اللہ دیہ بملازمت خواجه رسیده مرید شدند و خواجه شغلی بایشان فرمودند مدتی بآن اشتغال داشتند وقتی ایشان را قبض باطنی رو نمود خواجه هرچند درباب ایشان توجه فرمودند بسط رو ننمود آخر الامر خواجه بسید فرمود که شما عرضداشتی بجناب حضرت ایشان بنویسید و من خطی از طرف خود بشاه محمود یعنی این کمینهٔ کمترین می‌نویسم ان شاء الله تعالی ببرکت انفاس متبرکهٔ حضرت کشایش کلی رو خواهد نمود چنانچه سید عرضداشت بجناب حضرت نوشتند و خواجه خطی از طرف خود بنام فقیر قلمی نمودند بدین مضمون که سید اللہ دیہ نام از سادات کرام و فضلای وقت از چندگاه غایبانه ارادت بجناب حضرت آورده مرید شده اند ایشان را شغلی فرموده بودم بآن مشغول بودند درین ایام قبضی در باطن ایشان رو داده و ایشان عرضداشت بجناب حضرت نوشته اند و ما از راه ادب عرضداشت علیحده از طرف خود بجناب حضرت معروض نداشتیم شما این خط را با عرضداشت سید در وقت نیک از نظر مبارک گذرانیده جواب حاصل کرده بفرستید بنده کمترین خط مذکور را با عرضداشت بنظر حضرت گذرانید حضرت آن عریضه و خط بمطالعهٔ خاص در آورده فرمودند کاغذ و قلمدان بیار فقیر کاغذ و قلمدان آورد حضرت مسوده در جواب آن از دست مبارک خود قلمی فرمودند نقل آن بجهت استفادهٔ طالبان در صحیفه مرقوم میگردد سعادت دارین شامل حال آن نجابت پناه فرزند خواجه محمد سعید باد بالنبی و آله الامجاد بعد مخفی نماند که این ضعیف منبع جرم و عصیان را وقت بآخر رسیده و قوای بدنی تمام از کار مانده و از بی حوصلگی بهیچ کار و مهمی نمیتواند پرداخت احیاناً اگر یاری و دوستی را کاری و مشکلی پیش می آید و التماس میکند بغیر از آنکه بارواح طیبهٔ اکابر متوجه شده فاتحه خوانده شود تدبیر دیگر نیست و از یاران هم کسی که از و کاری کشاید هم نیست چنانچه سیادت پناه نجابت دستگاه سید اللہ دیہ از برای مطالب خود نوشته ارسال داشته بود عجب است که شما برادران در آنجا باشید و این

قسم مطالب را متوجه شده بجائے رسانید و حواله باینجا بکنید باید که درین وقت امتحانات و توجهات خوب نموده بهت آزمائی کرده سعیها نمائید که کارها پیش رود چنانکه حضرت خواجهٔ بزرگ از برائے مهم سلاطین توجهات کرده اند اگر باین نمی شد پالهنگ در گردن انداخته سر برهنه و پا برهنه کرده پیش خدا به عاو زاری و تضرع پیش می برده اند الحمد لله شما جوانید باید که درین وقت از شما کارها کفایت شود و بنده هائے خدا از شما مستفیض شوند ریاضتے بر خود باید گرفت گرسنگی و بے خوابی اختیار باید کرد جوانی غنیمت است

تا محنت سرمائے زمستان نکشد پر گل نشود دامن هر خار که هست

بے محنت راحت میسر نیست عادة الله چنین جاری شده است در جوانی از بسکه هرزه گردی کرده ولایتها مردم سر برهنه و پا برهنه گشتیم با امید آنکه شاید منظور نظر دوستے از دوستان شویم نشد از همان وقت کوفتے در طبیعت راه یافته بود الحال در وقت پیری متوتر شده بسیار ضعف روداده بهر حال محل شکر است دیگر یابے من این پیر بیحاصل را مرده انگارید دعی نمائید که قصیرے که در صحبت شما وارد شود از هر وجه بے بهره نرود والسلام علی الکلام۔

میر عبد القادر نقل میکردند که در ایامے که تحصیل علم نزد مولوی ظهیر الدین میکردم و تابوت حضرت بابا شاه پلنگ پوش قدس سره از گلبرگه در محجسته بنیاد آورده مدفون ساختند در دل خود نیت کرده ام که امشب شب جمعه است در تکیه رفته داخل ختم شوم و حضرت ایشان را ببینم و شب نیز بر مزار حضرت بابا پلنگ پوش بگذرانم از خانه بتکیه آمدم بعد فراغ ختم و نماز عشا حضرت ایشان از مسجد متوجه حجرهٔ خود گردیدند و بجانب من نگاه کرده شاه کوچک را طلبیده فرمودند که بوریا درون مزار شریف برائے میر عبد القادر فرش بکنید و خود درون حجره در آمدند و حال آنکه من نیت خود را به هیچکس ظاهر نکرده بودم این معنی باعث ازدیاد اعتقاد من گردید۔

نیز میر عبد القادر میگفتند که روزے در مقدمهٔ وحدت الوجود مباحثه در میان طلبه علم روداد و هر یک برائے خود حرفے میگفت در همان شب حضرت ایشان را در خواب دیدم و سلام کردم و همان مسئله هائے وحدت الوجود را بحضرت عرض کردم و پرسیدم که حرف من درست است یا حرف عزیزان دیگر حضرت

در جواب من فرمودند که آنچه شما فهمیده اید همان درست است ـ

میر اجل که بخطاب شیر خان مخاطب اند ذکر میکردند که مرا در شاهجهان آباد آزار سخت
رو داد بحدے که مشرف بموت شدم و امید از زندگی منقطع شد شب بخواب دیدم که حضرت خواجه
نقشبند قدس سره ظاهر شدند و مرا میفرمایند که توبه بکن و مرید محمد مسافر شو عرض کردم که ایشان در دکن
و من در اینجا مرید چه قسم شوم فرمودند که خواجه محمد سعید از خلفاے ایشان در اینجا هستند نیابتاً نزد خواجه
مذکور مرید شو گویا مرید ایشان شده باشی صبح که برخاستم آزار من رو بتخفیف آورد و نیابتاً بخدمت
خلیفه خواجه محمد سعید ارادت آوردم و در دل خود اسپے نذر حضرت ایشان کردم بعد چندے که در
دکن به اورنگ آباد رسیدم خواجه عرب شاه تغائی من خدمت صدارت اورنگ آباد داشتند
کیفیت آزار و مقدمه خواب را مفصل پیش تغائی خود بیان کردم و گفتم اسپے نذر حضرت مرشد دارم
خواهم گذرانید چون تغائی در جناب حضرت ایشان و هیچ یکے از درویشان اعتقاد نداشتند منع کردند
و گفتند که تو چرا اسپ با ایشان میدهی حواله ما بکن که فروخته بر علماء و فضلاء و مستحقان دیگر تقسیم نمائیم
من هر چند گفتم تغائی منع می نمودند آخر الامر لاچار شده گفتم که اگر پیر من برحق خواهند بود اسپ خود
را خود از من خواهند گرفت چنانکه روز دویم بجناب حضرت رسیدم حضرت تبسم کنان فرمودند که
اسپ نذر ما را بما نمی دهید من اسپ را نذر کردم و مجدداً ارادت بجناب حضرت آوردم تغائی
من این مقدمه شنیدند اعتقاد راسخ بجناب حضرت آوردند و از جمله معتقدان صمیم گردیدند و فی الحال
مرید شدند ـ

منصور خان مرحوم که در ایام سابق صوبه داری اورنگ آباد داشت بعد چندے تغیر شد
بر کنار دریاے هرسول باغے داشت آن را بعوض مبلغ سه هزار روپیه نزد خواجه محمد عابد که از مریدان
خاص حضرت بود گرو گذاشت مدتے آن باغ در تعلق خواجه مذکور بود روزے خواجه مذکور در خدمت
حضرت آمده التماس کرد که ساعتے بطریق سیر در باغ قدم رنجه باید فرمود حضرت قبول فرموده تشریف
بردند در میانه باغ چبوتره خاک ترتیب داده بودند و بر دو گوشه آن درخت انبه و بر دو گوشه آن

دو درخت جامن نشانده بودند در کمال بزرگی و ارتفاع حضرت آن درختها را دیده بسیار خوش
شده فرمودند باین عظمت درخت کمتر دیده شده است و در زیر همان اشجار بر چبوتره نماز پیشین ادا
کردند و بعد از آن بجهت تجدید وضو بر کنار دریای چهرسول آمده وضو ساختند و دو رکعت نماز شکر وضو
در همان کنار دریا خوانده باز بر همان چبوتره تشریف آوردند نماز عصر را با جمعیت خواندند و فاتحه در حق
محمد عابد خوانده فرمودند این باغ آبادان شود بعد از آن آنحضرت ازین عالم رحلت فرمودند پس از مدتی آن باغ
را مالکان از نزد خواجه محمد عابد خلاص کرده به محمد غیاث الدین خان فروختند در اطراف باغ چهار دیوار احداث
کرده و جائی که حضرت نماز ظهر و عصر خوانده بودند بارهٔ دری معقول مرتب ساختند و در کنار دریا که
دو رکعت شکر وضو گذارده بودند نیز عمارت سنگین بنا نمود و الحال موجود و برقرار است بزرگی فرماید

گر بدیار رخ بشوی خارها هی گل شود   ور بصحرا موفشانی دشت پر سنبل شود

میرزا محمد امین بیگ نقل میکردند که قول محمد بیگ نامی میگفت که وقتی که از ولایت می آمدم
بر سر کوتل که مشهور است رسیدم و مانده شده بر تختهٔ سنگی نشستم دیدم که دو عزیزی از صحرا پیدا شدند
و از من گذشتند و با من گفتند برو بملک دکن بعد از آن که بدکن آمدم حضرت ایشان را در خجسته
بنیاد دیدم که یکی از آن دو عزیز که دیده بودم حضرت بودند در جناب حضرت مرید شدم بعد چندی
که از خدمت حضرت مرخص شده در لشکر غازی الدین خان رسیدم حضرت بابا پلنگ پوش را دیدم که
بر سر کوتل دیده بودم پس از چندگاه باراده نوکری در لشکر بادشاه زاده محمد کام بخش رفتم حضرت
ایشان سفارشی در باب من بعرب بیگ خان که از مریدان با اخلاص بود و پیش بادشاهزاده تقرب
تمام داشت نوشته بودند سفارش نامه گذرانیدم خان مذکور سفارش نامه را بوسیده بچشمان
خود مالید و گفت طرفه وقتی است که شما برای نوکری آمدید درین ایام بادشاهزاده نوکران خود را
برطرف میکنند به برکت توجه حضرت امید قوی است که نوکری شما صورت پذیرد و بطفیل شما دو سه
کس دیگر هم نوکر شوند خان مذکور حقیقت را بمتصدیان سرکار بادشاهزاده ظاهر نمود آنها گفتند که بادشاهزاده
نوکران قدیم را دور میکنند چه جای آنکه مردم جدید را نگاه دارد خان مذکور گفت که روز دیگر برای مجرا

پیش پادشاهزاده رفتم و سلام کردم پادشاهزاده بمهربانی تمام دست بر کتف من گذاشته حرفی زده
مینیت و از من پرسید که از اخبارات تازه هرچه اطلاع باشد بگوئید عرض کردم که پیر یا سفارشی
برای نوکری یکی از مریدان خود بمن نوشته اند پادشاهزاده پرسید که پیر شما چه نام دارند من نام مبارک
حضرت را ظاهر کردم چنانچه بمجرد شنیدن نام شریف بمن فرمود که او را بیارید قل محمد بیگ میگوید که
خان مسطور بنده را بحضور پادشاهزاده برده ایستاده نمود و کس دیگر را نیز که از مدتی پریشان احوال
و امیدوار نوکری بودند ایستاده کرد پادشاهزاده مرا و آن کس عزیز را یک یک صدی منصب مقرر
نمود بهمین تفضلات حضرت در اندک فرصتی مرفه احوال گردیدم عرب بیگ خان میگفت که
محض بعون حضرت کار شما صورت گرفت و الا ممکن نبود ــ نیز

میر افضل میگویند که وقتی که کار باولی آب جاری شد فقرا سنگ و گل می کشیدند حضرت بر کنار باولی نشسته
بودند و چون بدن مبارک نهایت ضعف داشت پیراهن بالاپیراهن پوشیده بودند درین ضمن شخصی بصورت امیران
آمده سلام کرد و نشست و بجانب حضرت نگاه کرده گفت ای ملعون برای من چرا تعظیم نکردی که من
سیدم حضرت بخلق خوش خود فرمودند که واقع از من سهو شد معذور دارید و باز فرمودند که ما آنچه در بر
داریم بعاریت است ملک ما نیست و این رمزی که ما بین یکدیگر گذشت هیچکس معلوم نکرد و فقرا
دندان بدندان میبردند و میخواستند که اگر دست یابند عضو عضو او را از تن جدا کنند لیکن از ترس حضرت
چیزی نمی توانستند گفت حضرت شاه کوچک را فرمودند که شربتی و نانی برای ایشان مهیا کنند
شاه کوچک شربت و نان پیش او گذاشت آن مرد خورد و از خدمت رخصت شده رفت حضرت
بجانب فقرا متوجه شده فرمودند که حرف او چرا در خاطر شما گران رسید او که ملعون گفت راست
گفت از برای آنکه وارد شده است صاحب القمیصین ملعون و چون او در بدن من دو پیراهن
دید مارا ملعون گفت ــ

میر اسمعیل تاشکندی میگفت که حضرت ایشان مرا شغل باطنی فرموده بودند و من بآن اشتغال
داشتم روزی بسیر چوک رفته بودم یکی از آشنایان چیزی مثل قند سیاه بدست من داد و گفت چیزی است

این رانجور چون مبالغه بسیار نمود از دست او گرفتم و خوردم بعد از ساعتی حالتی در خود مشاهده کردم
در دل اندیشیدم که بسبب شغل این درجهٔ باطنی مرا نصیب شده است دران حالت بتکیهٔ متبرکه
رسیدم حضرت زیر درخت تاک بر کرسی نشسته بودند و اکثر اعزه پیرامون کرسی در ملازمت بودند
خواستم خود را از نظر مبارک بگوشه بکشم نظر حضرت بر من افتاد مرا طلبیده فرمودند امروز دماغ
شما پر باد ظاهر میشود فقیر تقصیر تقصیر گویان بخدمت ایستاده شدم حضرت فرمودند که بزرگی مریدی
داشت او را ذکر فرموده بود و همیشه با وضو می بود روشنی در باطن او پیدا شد روزی در راه آمد و رفت
در راه خاری در پایش خلید آن خار را از پا بر آورده در سوراخی گذاشت و بخدمت شیخ آمد احوالش
متغیر بود شیخ پرسید در احوال تو تغیری راه یافته است امروز که از خانقاه بر آمدی ترا چه روداد عرض
کرد که خاری در پایم خلیده بود آن را از پا کشیده در سوراخ دیواری گذاشتم غیر ازین واقعه دیگر رو نداده
شیخ فرمود که برو به بین که کدام خار است موجب فرمودهٔ شیخ خار از دیوار بر آورده دید که آن خار از
چوب تاک است بخدمت شیخ آمده عرض کرد فرمود تغیر احوال تو از همین سبب بوده است میر اسمعیل
می گفتند که بعد از انکه حضرت این مقدمه را بیان فرمودند بیقین دانستم که آن قند سیاه مفرح بوده است
از پندار خود نادم و منفعل شدم و در دل خود توبه کردم و آن رعونت فی الفور از سر من دور شد آری

هر چه در آئینه جوان بیند　　　پیر در خشت پخته آن بیند

این بیت از فرمودهٔ بزرگان در اکثر رساله‌های معتبر مندرج است از سرگذشت احوال این کمترین است
این کمترین این بیت در کتابها دیده و بارها از زبان اکثر بزرگان شنیده بود و بسبب نقص درایت
دلنشین نمی شد تا آنکه روزی حضرت ایشان تجدید وضو میکردند و فقیر آب بر دست مبارک
میریخت پس از تجدید وضو بمسجد تشریف بردند فقیر از تکیه بیرون آمده زیر دو درخت نیم ایستاده شدم
چون عنفوان شباب و آغاز ایام بلوغ بود و بزرگان ابتدای جوانی را انتهای نادانی گفته اند از
غلبهٔ جهل جوانی بخاطر رسید که جای رفته مرتکب امر ناسزا باید شد درین اثنا حضرت کسی را فرستاده
مرا در حضور شریف طلبیده پرسیدند کجا بودی عرض کردم که بیرون تکیه فرمودند دیگر هم برفاقت خود

داشتی یا تنها بودی گفتم تنها بودم باز فرمودند که این حدیث مگر نشنیده که رسول اکرم صلی الله علیه
وآله وسلم فرموده اند اتقوا مواضع التهم فقیر چون این حدیث از زبان رهنماے حقیقی شنیدم در دل خود خجلے
نادم شدم و توبه کردم در آنوقت معنی این بیت دلنشین گردید که

هرچه در آئینه جوان بیند　　پیر در خشت پخته آن بیند

ذکر ریاضت حضرت ایشان

این حقیر کمترین بکرات و مرات از زبان درر فشان
حضرت شنیده که میفرمودند بخدا رسیدن بسیار مشکل است کارے کنید که خود را از راه خدمت یا
بهر راهے که باشد در دل مردے جا بسازید که دلهاے مردان خدا نظرگاه حق است هرگاه این کس
از راه خدمت باخلاص و اعتقاد راسخ در دل اینها جا کند گویا در نظر حق در آمده باشد و نیز میفرمودند
پیش ازین در طایفهٔ درویشان صدیقان بیشتر بودند و زندیقان کمتر و درین زمان زندیق بیشتر
و صدیق کمیاب لیکن بسیارے از زندیق را خدمت باید کرد بامید آنکه شاید یک صدیقے بدست
آید که برکت خدمتش آنچه مقصود است حاصل گردد

میرزا محمد امین بیگ ذکر میکردند که وقتے عرب بیگ خان بخدمت امینی و فوجداری
سرکار کرکون از حضرت بادشاه مقرر شده بسرکار مذکور رفتند من نیز همراه بودم و ایشان خدمت
پرگنهٔ پشاور را تا بمن مقرر ساختند و از ایشان رخص شده عازم آنجا شدم در اثناے راه
با خواجه محمد سعید و شاه قلندر که از جناب حضرت رخص شده بهندوستان میرفتند ملاقی شدم
ایشان قصد رفتن از راه دیگر داشتند من با ایشان یکجا شده گفتم که هرگاه بهندوستان
رفتن است همراه من بپشاور بیائید و چندے در آنجا بوده روانه پیشتر شوید همراه من بپشاور
آمدند بعد چندے عزیمت ایشان بطرف هندوستان موقوف گردید باتفاق یکی قصبهٔ
کرکون نزد عرب بیگ خان رسیدیم بعد دو سه روز غنیم با جمعیت قریب یک لک سوار
بر قصبهٔ مذکور رسیده محاصره کرد قصبه بے احاطه بود مردم آنجا آب از بیرون قصبه از دریاے نزدیک
که مسافتے داشت می آوردند محاصرهٔ غنیم مدت یک هفته ماند خان مذکور و مردم قصبه را صعوبتے

تمام رو نمود درین وقت که قافیه بر ایشان تنگ بود احقر کمترین بیاد دارم که وقت دوپهر
حضرت ایشان از حجره بیرون تشریف آوردند رنگ چهره بغایت متغیر بود تجدید وضو کرده
داخل مسجد شدند و اصحاب همه آمده حلقه بسته در خدمت نشستند حضرت فرمودند که مدتی است
که عرب بیگ خان رفته و از و خبرے نرسیده خاطر متردد می باشد بعد ادائے نماز سفره ختم را طلبیده
ختم خواجگان عالی شان خوانده شروع در فاتحه کردند و در اثنائے فاتحه از زبان مبارک برآمد از برائے
خیریت عرب بیگ و مقهوری کفار فاتحه بخوانید بعد فراغ فاتحه بیاران فرمودند که برای احوال عرب
بیگ خان متوجه شوید عزیزان متحیر شدند که باعث ختم کردن و باین قسم دعا فرمودن چه معنی داشته
باشد بعد چندروز شاه قلندر فسخ اراده هندوستان نموده باز بخدمت حضرت آمده سعادت
ملازمت حاصل کردند و حقیقت محاصرهٔ غنیم را ظاهر ساختند و روز و تاریخ و وقت را که تعین نمودند
همان روز و همان ساعت بود که حضرت بختم و فاتحه متوجه شدند و از برکت انفاس متبرکه بلا از
سر خان مذکور مندفع گردید بعد از انکه میرزا محمد امین بیگ آمدند میگفتند که دران شدت محاصره
که غنیم یورش کرده نزدیک به قلعچه رسیده بود خواجه محمد سعید که همراه ایشان بودند مشت خاکے
از زمین برداشته چیزے خوانده و بر مشت دمیده بر سر کفار انداختند بمجرد انداختن خاک همه
روگردان شدند و دست از محاصره برداشته از نظر غایب شدند بعد از دو سه ساعتے خبر رسید که
نجابت خان صوبه دار تحت بنیاد از پیش بادشاه مقرر شده است به دوازده کروهی قصبه رسیده است
این همه از برکات توجه حضرت بود که هم محاصرهٔ غنیم برخاست و هم فوج بادشاه بیکبارگی رسید
عبدالله بیگ و غیور بیگ که باهم برادران حقیقی بودند به رقاص پسرے تعلق خاطر داشتند
بعد از ان صالح بیگ نامی نیز بآن پسر تعلقے بهم رسانید درمیان این دو برادر و صالح بیگ
عداوت پیدا آمد و از طرفین مستعد جنگ شدند این خبر بجناب حضرت رسید چون هر سه کس
بخدمت حضرت معتقد بودند حضرت عبدالله بیگ را طلبیده از راه نصیحت فرمودند که شما مرد
صالح و از جمله شرفا اید خانه جنگی چه مناسب از ین کار باز آئید عبدالله بیگ آن وقت از راه ادب

چیزے نتوانست گفت و بموجب امر حضرت قبول نمود چون بخانۂ خود رفت طبقے و بالاپوش
سرپوش کردہ بجناب حضرت فرستاد چون حضرت سرپوش از طبق برداشتند کاردے و خربزۂ
درمیان آن دیدند از دیدن آن خاطر مبارک خیلے برہم شد و سہ دفعہ از زبان مبارک فرمودند
کہ این با ما ادا میکند چند روزے برین نگذشت کہ عبداللہ بیگ مذکور تعیناتے ہمت بہادر
شدہ ازینجا رفت و ہمراہ او در جنگ غنیم کشتہ شد۔

راجہ ساہو پسر سنبہا و نبیرۂ سیوا سردار غنیم در قید عالمگیر بادشاہ بود چون محمد اعظم شاہ بعد
وفات بادشاہ متوجہ ہندوستان گردید ذوالفقار خان بہادر کہ میربخشی بود بمحمد اعظم شاہ عرض کردہ
او را از قید خلاص دہانیدہ از کنار دریائے نربدہ بجانب دکن رخصت گردانید راجہ مذکور با فوج کثیر
نزدیک اورنگ آباد رسیدہ متصل مقبرۂ شاہ نور حمامی فرود آمد و در دو سہ روز پورجات بیرون
شہر مثل باجی پورہ و جسونت پورہ وغیرہ را تاراج کرد و مالیت لکہا را بغارت برد روز چہارم
نوبت بقطب پورہ و جیسنگہ پورہ و بیگم پورہ رسید حضرت ایشان شاہ کوچک را طلبیدہ فرمودند

در توکل زانوے اشتر بہ بند

چند کتب مجلد کہ ہست شما در شہر بردہ بجائے گذارید شاہ مذکور کتابہا را در مسجد جمیل بیگ خان
در حجرۂ فضیلت پناہ میر محمد یوسف بردہ گذاشتند و فرمودند کہ دیگہا تکیہ را درون حوض بیندازید
و خود تمام شب کمر بستہ در مسجد متوجہ شدہ نشستند و اصحاب نیز بجاہاے خود ہا نشستہ بودند
یک دبہ خرما چلپی افندی مصطفی نام عزیزے از جانب مکہ معظمہ آمدہ بخدمت حضرت نیاز آوردہ
بود و نیز مرید شدہ داخل صحبت بود حضرت ایشان بوقت سحر باین کمترین متوجہ شدہ فرمودند
شاہ کوچک کجا است کمترین شاہ کوچک را طلبیدہ بخدمت حاضر آورد فرمودند کہ حدیث
نبوی است الصدقة تطفئ غضب الرب آنچہ در خانہ موجود داریم یک دبہ خرمائے عسل
پروردہ است او را بیارید و بر فقرا تقسیم نمائید شاہ کوچک ہمان وقت صبح خرما را از دبہ برآوردہ
بر فقرا تقسیم نمود و بعد از نماز بامداد مردم بادشاہی بر سر قلعچہ آمدہ مورچل قایم کردند شادی بیگ و

روشن بیگ جماعت داران تیرانداز که مریدان حضرت بودند آنها را منصور خان ناظم شهر بر
برج قلعه که روبروی تکیه است مقرر نمود آنها بالای آن برج دیده ایستاده کرده قایم شدند و
بخدمت حضرت آمده التماس نمودند که فوج بادشاهی قلیل و جمعیت غنیم بسیار اکثر پورجات را
تاراج ساخته‌اند و زیر سران پورجات می‌آید بهتر است که حضرت درون قلعه تشریف بیارند حضرت
فرمودند انشاء الله تعالی خیر خواهد شد شما بروید و بر سر مورچل خود قایم باشید و خود خرقه سبز
در بر و سرپیچ موی برنگ فاخته بر سر و کمر مبارک را بلنگی مضبوط بسته و کارد پیش قبض در
کمر مبارک خزیده و مسحی در پا پوشیده و تیره در دست گرفته جانب عیدگاه عازم شدند و جمعی از
فقرا و فضلا و منصبداران همراه بودند و بر سر دروازه قطب پوره پیرخان و سه چهار افغان دیگر
کمر بسته و سه بندوق با خود داشته نشسته بودند حضرت در همانجا رسیدند پیرخان با رفقا خود
بخدمت حضرت رسیده بقدم مبارک افتاد عرض کرد که توجه حضرت از همانجا بر احوال مایان کافی
بود حضرت تبسم کنان فرمودند که ما هم خواستیم که ثواب غزا حاصل نماییم آنها بسیار رنجیده شده عرض کردند
که غنیم جمعیت بسیار دارد و بعد از دو سه ساعت درینجا میرسد و تاب مقاومت با آنها معلوم
و مایان هم قبایل خود بشهر فرستاده‌ایم و خودها هم داخل قلعه خواهیم شد حضرت فرمودند خاطر خود جمع
دارید انشاء الله تعالی غنیم درین پورجات نمیتواند کرد مردم ازین سخن تعجب کردند حضرت
فاتحه خواندند و مراجعت کرده به تکیه آمدند فوج مقاهیر رسید و با مردم قطب پوره جنگ افتاد
یک کس یا دو کس از مردم غنیم زخمی شدند فوج غنیم برگشت و بطرف دروازه دهلی قطب پوره آمد
شاه خادم و خواجه قطب الدین پیرزاده بلوچان و چندی دیگر بر سر دروازه قایم شدند شاه
خادم دو اسپ غنیم را بضرب بندوق زد و خواجه قطب الدین نیز چندی را بزخم بندوق مجروح
ساخت غنیم از آنجا هم روگردان شد و بطرف بیگم پوره غلو آورد منصور خان و راجه بان سنگه
که همراه سپاه شهر بودند رسیدند جنگ افتاد چندی از جانبین کشته شدند آنجا هم زور
غنیم نرسید بلکه فوج غنیم برگشت و به کنار گنگ که از شهر چهار کروه فاصله دارد رفته فرود آمد

مردم شهر متعجب شدند و حضرت ایشان در تکیه نیزه در دست داشته مستقبل قبله راست
ایستاده متوجه بودند توجه حضرت سپر شهر از شر مقاهیر محفوظ ماند روز دویم فوج غازی الدین خان بهادر
رسید و محمد غیاث خان سردار فوج بود این همه اثر توجهات حضرت بود۔

شاه خادم نقل کرد که وقتی در شهر وبا پیدا شد و مردم بسیاری مردند شبی بخواب دیدم
که خرسی سیاهی آمده چنگ در بغل من انداخت من از ترس خود را کشیدم درین اثنا حضرت ایشان علیه الرحمه
ظاهر شدند و فرمودند ای خادم این را بزن و من سنگی برداشتم و بر خرس زدم آن خرس از من
دور شد صبح که بیدار شدم وقت دو پهر تپ بشدت من رو نمود و زیر بغل آبله پیدا شد تمام روز
و شب از خود بیخبر بودم روز دویم حضرت از حجره بیرون تشریف آورده پرسیدند که خادم بنظر نمی
آید یاران حقیقت حال عرض کردند از راه عنایت بر سر بالین آمده دست شفقت بر تن کشیدند
و فرمودند ترسیده باشی بعد فرمودن حضرت آبله که در بغل پیدا شده بود برطرف شد و تپ هم رفع
گشت و صحت کلی یافتم۔

نیز شاه خادم نقل میکرد که وقتی بمهمی حضرت رخصت گرفته بعزم حرمین راهی شدم و بسورت
رسیدم شب در خواب دیدم که حضرت ایشان مرا میفرمایند تو کی آئی عرض کردم الحال بجهاز رسیده ام
میخواهم که سوار شده زیارت حرمین شریفین حاصل کنم علی الصبح بیدار شدم و بجهاز سوار شدم جهاز
بقدر دو سه تیر راه رفته بود یکایک بند شد و استاد هر چند ناخدایان و ملاحان بادبان وغیره آلات
جهاز را درست نمودند جهاز اصلا حرکت نکرد تا یک هفته بعد از آن شبی باز حضرت ایشان بخواب
دیدم که سنگی در دست گرفته مرا میفرمایند که ای کم بخت از سبب تو این جهاز بند شده است
صبح که بیدار شدم پیش ناخدا رفتم بمجرد دیدن من بمردم جهاز گفت این عزیز را از جهاز برآرید که
جهاز بسبب او بند شده است مرا از جهاز برآورده در کشتی خورد سوار کرده بسورت رسانیدند بعد
از آنکه من بسورت رسیدم جهاز یکایک راهی گردید و من مراجعت کرده خود را بملازمت حضرت
رسانیدم۔

شاه عرب نقل میکرد که در اوایل که حضرت سکونت در تکیه اختیار کردند حضرت خواجه عبد الولی
از اولاد حضرت مخدوم اعظم قدس سره که صاحب ریاضت و کشف و کرامات و مقتدای عصر
و پیشوای خلایق بودند و بادشاه عالمگیر ایشان را می شناخت و اکثرے از امرای عظام مرید و مخلص
ایشان بودند اکثر بوقت دو پهر یا چندے از شب گذشته نزد حضرت می آمدند و درون حجره
می نشستند و بجز یک ابریق و بوریا کهنه نزد حضرت نمی بود حضرت خواجه بر همان بوریا می نشستند و از
بس که زمین سخت بود ایشان در نشستن بے طاقت می شدند و باهم مراقب می شدند و صحبت
میداشتند و میفرمودند ما امیدوار توجهات می باشیم بعد چندے ایشان را آزار سخت رو داد
و مشرف بموت شدند و مدت سه شبانروز در حالت نزع بودند و اکثرے از بزرگان عصر
بخدمت ایشان رسیدند آخر الامر مولانا آخوند حاجی تقا که از بخارا بودند و در مسجد جمیل بیگ خان
درس میگفتند کسے را بخدمت حضرت ما فرستادند که احوال خواجه در نهایت تنگی است زود تشریف
آرند حضرت وضو ساخته عازم شدند و بنده و خلیفه حاجی عبد الکریم در ملازمت بودیم حضرت بخانه
خواجه رسیدند و برابر سینهٔ خواجه نشستند و عصای حضرت بدست من و کفش در بغل حاجی بود ما هر دو
رفقاے حضرت ایستاده بودیم حضرت سر بمراقبه فرو برده متوجه احوال خواجه گردیدند شاه عرب میگفتند
که من ملاحظه کردم که شتر بچه بارے که در ون لای فرو رفته باشد احوال خواجه این قسم دیدیم بعد ساعتے
خواجه چشم باز نمود و حرکتے کرده جان بحق تسلیم نمودند و حضرت سر از مراقبه برداشته فرمودند الحمد لله
خواجه ایمان بسلامت بردند و بعد از فرمودن این حرف دست بر کمر خود برده بنده و خلیفه را
اشارت فرمودند ما یان دست خود را در زیر بغل کرده حضرت را از انجا برداشتیم و همچنان دست
زیر بغل داشته تا تکیه آوردیم و معلوم چنان کردیم که در توجه کردن بر احوال خواجه و در نجات دادن از
مهلکه عظیم زور بسیارے بکار بردند و کمر مبارک بدرد آمده باشد و تا چندے کمر حضرت درد میکرد
در زمانے که بهادر شاه پسر عالمگیر فوت کرد محمد معز الدین پسر کلان ایشان سه برادر
را کشته بر تخت نشست فرخ سیر پسر محمد عظیم برادر زادهٔ معز الدین در بنگاله بود بقصد جنگ از انجا

راہی شدہ نزدیک بہ اکبر آباد رسید و معز الدین با فوج کثیر از شاہجہان آباد مقابل او بر آمد
و عبد الصمد خان از اولاد حضرت خواجۂ احرار کہ در وقت عالمگیر از ولایت بہند آمدہ منصب
ہفصدی داشت و بعد فوت عالمگیر و بہادر شاہ در عصر معز الدین بمنصب عمدہ و خدمت
صدارت امتیاز داشتہ ہمراہ بود ہر دو باہم جنگ کردند و فرخ سیر با وجود آنکہ جمعیت قلیل داشت
بر معز الدین ظفر یافتہ عازم شاہجہان آباد شد دراں وقت داؤد خان ناظم خجستہ بنیاد بود
روزے حضرت برائے نماز عصر در مسجد نشستہ بودند در انوقت خبر آمد کہ بخانۂ داؤد خان خط
رسیدہ کہ محمد فرخ سیر بر معز الدین فتح یافت و ذو الفقار خان بہادر میر بخشی و عبد الصمد خان
صدر الصدور را بقتل رسانید از شنیدن این خبر رنگ مبارک حضرت متغیر شد و محاسن شریف
را بدست گرفتہ سکوت کردند و بعد لحظہ فرمودند مگر عبد الصمد خان نبیرۂ حضرت خواجہ احرار قدس سرہ
نیست کہ فرخ سیر او را تواند کشت درہمین ضمن ملا محمد امان کہ از طرف عبد الصمد خان درین شہر
برائے گرداوری جاگیرات بود این خبر موحش را شنیدہ بخدمت حضرت از راہ اضطراب آمدہ
عرض نمود حضرت بجانب ملا امان متوجہ شدہ فرمودند کہ انشاء اللہ تعالی این خبرہا ہمہ کذب
است بلکہ عبد الصمد خان عمدہ و رئیس ملکی خواہد شد شما خاطر جمع دارید ہیچ وسواس نکنید ملا
امان بعد مغرب بخانۂ خود رفت بعد چند روز حیدر قلیخان کہ دیوان کل صوبجات دکن بود
صبح کس خود را فرستادہ ملا امان را طلبید و از بیشتر بیشتر مہربانی نمود مبارک باد داد و گفت
کہ بادشاہ نواب عبد الصمد خان شما را حکم کشتن فرمودہ بود لیکن میر جملہ شفیع شدہ از کشتن خلاص
کنانید و بادشاہ ہفت ہزاری ہفت ہزار سوار منصب دادہ صوبہ دار لاہور کردہ فرستاد و
بہ مہم گرو تعین نمود و ملا امان میگفت کہ ہمچنے کہ من خبر قتل نواب عبد الصمد خان شنیدہ سراسیمہ
بجناب حضرت رفتم بقسمے کہ حضرت از زبان مبارک فرمودہ بودند ہمان قسم بظہور آمد ملا امان
بعد وقوع این واقعہ بجناب حضرت ارادت آوردہ مرید شد و الحال از بادشاہ منصب
و خطاب خانی یافتہ متعلقہ فوجداری امین آباد مضاف بلاہور اقامت دارد و نواب

عبدالصمد خان بصوبه‌داری لاهور و ته و بهکر و ملتان مسندآرای حکومت اند و عالمی از ایشان
فیض یاب -

در وقتیکه بنیاد حوض می نهادند اکثری از فضلا و فقرا و اهل دولت خدمت خشت و گل
کشی بجا می آوردند و حضرت خود بدست مبارک خشت و آهک میدادند و از برای تعجیل کار
بخشیان مقرر بودند هر شام بیاران هر یا بایان خشت و آهک بدهید معمار معطل نمانند و فقرا بخدمت
مقید بودند شاه فقیر نامی از راه کاهلی با یاران گفت که امروز بر سر کار نخواهم رفت و بهانهٔ آزار
خواهم نمود در ضمن کار کردن نظر حضرت بر شاه فقیر افتاد و پرسیدند که این کیست او خود عرض کرد که
منم فقیر حضرت فرمودند چه بر سر کار نمی آئی او گفت پای من آزار دارد حضرت فرمودند هرگاه
آزار باشد بخواب برود و حال آنکه پای او هرگز درد نداشت روز دوم یکمرتبه در ران اش آبله
برآمد و درد بهم رسید بقسمی که شب و روز فریاد و فغان میکرد هر چند جراحان معالجه نمودند هیچ فائده
نشد تا آنکه بقدر پانزده بیست آثار ریم و خون از پای او جاری شد شاه فقیر میگفت که من بخدمت
حضرت خود را بدروغ بیمار ظاهر کرده بودم باین بلا مبتلا شدم و بیاران گفت که شما بخدمت حضرت
رفته عفو تقصیر من بخواهید یاران بخدمت حضرت آمده التماس کردند حضرت فرمودند که آنچه مقدر بود شد
با خاصان حق هرگز دروغ نباید گفت اگر گوید احوالش تباه می شود بعد چند روز شاه فقیر بهمان آزار مرد -

میرزا محمد امین بیگ نقل میکردند که در وقتی که عالمگیر بادشاه فوت کرد خواجه بابا را که از
ولایت توران بود و فاضل خان خطاب داشت و از جملهٔ مقربان بادشاه و فاضل عصر و محدث
وقت و شاعر متبحر و صاحب دیوان بود و منصف تخلص داشت محمد اعظم شاه خدمت تولیت
مزار عالمگیر تفویض نموده خود متوجه شاهجهان آباد گردید روز عرس بادشاه مرحوم بود خان مذکور
که اخلاص تمام بجناب حضرت داشت آمده دعوت کرد و میرزا عبدالجبار که متولی مزارات بزرگان
و از مریدان حضرت بود نیز مجد شد که حضرت برای زیارت بزرگان تشریف بیارند حضرت قبول
فرمودند شاه نظام الدین درویش و خواجه عبدالرحیم وغیره اکابر کرام نیز در مزار عالمگیر رفتند و مولانا

حاجی محمد بقا و جمعی کثیر از فقرا و فضلا همراه حضرت بودند حضرت در باغ میرزا اسمعیل بیگ که نزدیک
مزار حضرت شاه برهان الدین اولیا بر کنار تالاب واقع است فرود آمدند و بزرگان شهر در هر جا
بطور خود نزول نمودند شاه نظام الدین بر سر مزار حضرت شاه برهان الدین نشسته حلقهٔ صحبت
سماع گرم کردند شور عجیبی برخاست و مریدان ایشان و مردم دیگر را حالاتی روداد شخصی آمده بخدمت
حضرت ظاهر کرد که شیخ نظام الدین چنین صحبت گرمی دارند حضرت بجانب شاه قلندر متوجه
شده فرمودند که شما بروید حقیقت صحبت را دریابید شاه قلندر آمده در کنار صحبت شیخ مراقب
نشستند و بمجرد متوجه شدن شاه شور و غوغایی که در صحبت سماع شیخ بود فرو نشست شیخ
هرچند بجانب قوالان نگاه میکردند که خوب بخوانید آنها هم هرچند سعی می کردند هرگز صحبت گرم
نمی شد و تا مادامی که شاه قلندر در مراقبه بودند صدایی بر نیامد و همه ساکت بودند بعد از آنکه
شاه برخاست شیخ هم برخاسته در منزل خود رفت شاه نزد حضرت آمده ایستاده شد حضرت بجانب
شاه نگاه کرده تبسمی فرمودند ـ

چندرسین نامی سردار غنیم از همراهان راجه ساهو جمعیت کثیر فراهم آورده ملک بادشاهی را
تاخت و تاراج می نمود اکثری از مردم اهل هند بسبب بیکاری و پریشانی نزد او رفته نوکر شدند
و خواجه ایوب نبیرهٔ جمیل بیگ خان مرحوم که درین عصر خطاب جمیل بیگ خان دارد نیز رفاقت
او اختیار کرد فوج چندرسین بر شهر بیدر تاخته مال و متاع ساکنان آنجا بغارت برد کتابخانهٔ
قاضی آنجا بدست چندرسین افتاد و این همه کتابها را بخواجه ایوب داد خواجه ایوب مذکور از انجمله
دو کتاب معتبر و چیزی نقد بطریق نذر بجناب حضرت فرستاد حضرت قبول نکردند و فرمودند
که خواجهٔ مذکور در تاخت و تاراج ملک بادشاهی شریک غنیم است کتابها را مع زر بخانهٔ خواجهٔ
مذکور که در شهر بود واپس فرستادند این خبر بسیادت پناه میر محمد یوسف رسید و ایشان که طالب
این کتابها بودند و از مدتی جستجو داشتند هر دو کتاب را از والدهٔ خواجهٔ مذکور طلبیده گرفتند روزی
در خدمت حضرت آورده ظاهر ساختند که کتابهایی که از مدتی تلاش میکردیم بهم رسید خواجه ایوب

برای ما فرستاد حضرت چون ملاحظه کردند دیدند که همان کتابها است که خواجه از برای ما فرستاده
بود ساعتی سکوت کرده فرمودند در واقع کتابهای خوب کمیاب است لیکن یک پیسه حرام و ده پیسه حلال را می
برآرد ایشان در جواب گفتند که ما طالب علم ایم از این قبیل کتابها که بدست آید بر علما مضایقه ندارد
حضرت سکوت فرمودند و میر کتابها را بخانهٔ خود بردند بعد چندی اتفاق رفتن ایشان بجانب
شاهجهان آباد صورت بست و همه کتابهای خود را برای محافظت از خانه برآورده در بالاخانهٔ
تکیه درمیان صندوق گذاشته عازم هندوستان شدند و آن دو کتاب نیز دران صندوق بود
باوجود آنکه بالاخانه مسقف از چوب بود از زیر صندوق دیمک سوراخ کرده درون صندوق داخل
شد و همه کتب را که مبلغ کلی قیمت داشت خورد و بخاک برابر ساخت بعد ازان که میر از هندوستان
آمده دیدند که همه کتابها خاک توده شده مگر همان دو کتاب و سه کتاب دیگر یکی مثنوی معنوی
دویم نفحات الانس سیوم تذکرة الاولیاء که متون اینها باقی مانده بود و حواشی اینها هم ضایع شده
بود در وقتی که کتابها را در آفتاب انداخته ورق میگردانیدند حضرت از درون حجره بیرون آمده
فرمودند که ما میگفتیم یک پیسه حرام ده پیسه حلال را می برآرد بخاطر علما از سبب این دو کتاب
همه کتابها ضایع گردید عزیزانی که دران وقت بخدمت حاضر بودند بر صدق این مقال گواهی
دادند۔

امیر خان افغانی از تجار عمده هفتصد شتر بار از یافته برای تجارت از سرهند با لشکر
بادشاه عالمگیر که در احمد نگر بود برد و چون در آنجا فروخته نشد از آنجا باورنگ آباد آورده در کتهره
که متصل چوک واقع است سکونت گرفت همشیره زاده داشت بخدمت شاه حیدر درویش که
در نخاس سکونت داشتند و از جمله اکابر وقت بودند ارادت آورد و شیخ اسمی باو فرمودند که بخواندن
و در خواندن اسم او را دیوانگی رو داد و تعالی او او را زنجیر کرده در خانه نگاه داشت بعد ازان این همه جنون
را که بابت امیر خان مذکور و از مریدان حضرت بابود پرسید که علاج دیوانگی این پسر چه باید کرد گفت
من بخدمت حضرت ایشان مریدیم ما و شما بجناب آنحضرت رفته التماس این معنی نمائیم والا از حکما و اطبا

علاج نخواهد شد ابراهیم خان امیر خان را همراه خود بخدمت حضرت آورد امیر خان بر پاے حضرت
افتاد و تضرع و زاری بسیار کرد والتماس نمود که همشیره زادهٔ دارم و اورا بفرزندی تربیت کرده ام
او بخدمت شاه حیدر مرید شد و او نفرمودهٔ ایشان اسمے میخواند از خواندن آن دیوانه شد و من اورا
بزنجیر مقید کرده ام امید وارم که توجهے شود که دیوانگی او برطرف شود شاه قلندر را طلبیده فرمودند که
شما بروید و متوجه شوید و از دیوانگی برآید تا صحت نشود پیش ما نیائید شاه بهمراهی امیر خان بخانه
اش رفته یک شب و یک روز متوجه احوال پسر شدند و گفتند که زنجیرها از دست و پایش دور
بکنید امیر خان ترسید که مبادا بعد برآوردن زنجیرها دیوانگی او روبزیادت آرد شاه گفتند که
بے وسواس زنجیر از و دور بکنید عمل و زنجیر از پایش واکردند دیوانه بافاقت آمده پیش شاه نشسته
حرفهائے معقول درمیان آورد و طعام هم خورد شاه از انجا رخصت شده بهمراهی ابراهیم خان
آمده صورت حال بعرض رسانیدند حضرت فرمودند باز دیوانگیش عود نخواهد کرد ابراهیم خان
شکر توجهات بجا آورده بخانهٔ خود رفت فردا ے آن یکی از کسان امیر خان آمده بعرض حضرت
رسانید طفلے که بافاقت آمده بود باز دیوانه شد حضرت ایشان شاه قلندر را طلبیده توحشت
فرمودند که شما همین قسم توجه میکنید بروید و خوب توجه بسازید شاه بموجب امر بخانهٔ امیر خان رفته
سه شب و سه روز متوجه احوال پسر شدند از دیوانگی بالکل نجات یافت روز جمعه بود که
شاه مع امیر خان و ابراهیم خان و همان پسر و چندے دیگر بملازمت حضرت آمدند و هفت
اشرفی و چند تهان پارچه و چند خوان مصری کاسپی بطریق نیاز آورده شکر تفضلات بجا آوردند
حضرت فاتحه خواندند ایشان رخصت شده رفتند این خبر بشاه حیدر رسید ایشان با امیر خان
پیغام فرستادند که تو مرید ما را در انجا بردی الحال ما قسمے دیوانه خواهیم کرد که در کوچها سوا شده
خس و خاشاک چیده بگردد و بار دیگر بافاقت نیاید یک پهر روز برآمده بود که امیر خان مع
ابراهیم خان ترسان و هراسان بخدمت حضرت آمده پیغام شیخ بعرض رسانیدند حضرت
اندکے سکوت کرده تبسم کنان فرمودند که خاطر جمع دارید انشاء الله تعالی هیچ نخواهد شد امیر خان بخانهٔ

خود رفت لیکن همیشه وهمناک بود و بتوجه حضرت توجه شیخ بجاے رسید و بهتر بود با صحت و هوشیار
بود چون محمد اعظم شاه بعد وفات عالمگیر بادشاه بطرف هندوستان روانه شد امیر خان مع ان
پسر و همراهان دیگر و با اموالے که داشت بوطن مالوف خود رفت در انجا با قوم خود این سرگذشت
بیان میکرد و شکر توجهات حضرت بجای آورد چنانکه اکثر مردم غایبانه مرید و مخلص جناب حضرت
گردیدند۔

چون بادشاه عالمگیر فوت کرد و پسرش بهادر شاه بر تخت نشست باراده جنگ
برادر خود محمد کام بخش که بادشاه حیدرآباد و بیجاپور شده بود متوجه دکن شده بر کنار دریاے
نربده رسید قلیچ محمد خان متوطن بخارا که سابق نیاز علی نام داشت و در هندوستان رسیده
بمنصب بادشاهی سرفراز شده و در اواخر بمنصب هفت هزاری فائز گردیده بود و در جناب
بزرگان و درویشان اعتقاد کلی داشت آوازهٔ بزرگیهاے حضرت را شنیده غائبانه از
دل معتقد گردید و چون استماع یافته بود که حضرت از هیچکس چیزے بطریق نذرانه قبول
نکرده اند بعاملان جاگیرات خود که پرگنات اطراف خجسته بنیاد بود نوشت که از محاصل جاگیر
یکصد و پنجاه روپیه در هر ماه از طرف ما نیاز حضرت میگذرانده باشید چون بادشاه بعد از فتح مهم
محمد کام بخش بعزم معاودت بهندوستان در خجسته بنیاد رسید بادشاهزاده محمد جهان شاه بملازمت
حضرت آمده از اندرون کهرکی شهر که بر کنار ناله مقابل تکیه واقع است از پالکی فرود آمده بفاصله
دو تیر انداز پاے پیاده در تکیهٔ متبرکه بخدمت حضرت رسید و با اعتقاد ملازمت کرده بوقت
رخصت التماس فاتحه از جناب حضرت نموده همراهان وطریق درون کهرکی پاے پیاده رسیده
بر پالکی سوار شده رفت محمد قلیچ خان بهادر و اکثرے از امیران عظام نیز سعادت دریافتند
بهادر شاه بادشاه در خواست ملازمت بار دوے تمام نمود تا بجاے که وزیر اعظم خود را بخدمت
فرستاد التماس آمدن خود را پیغام نمود فرمودند اگر بدستور دیگران بے تکلف می آمدند مضائقه
نداشت درین محل [illegible] ناموزون که از بزرگے است بخاطر فقیر میگذرد

هر که خواهد گو بیا و هر که خواهد گو برو   گیر و دار و حاجب و دربان درین درگاه نیست

حالا که احیانًا طلبیده اند درویشان را با پادشاهان چه اختلاط و اگر خواهند آمد فقرا را
تصدیع بسیار خواهد رسید بعد از آنکه پادشاه از اورنگ آباد به هندوستان کوچید قلیج محمد خان بنا
بجهت رخصت در جناب حضرت رسیده ایستاده شد و عرض نمود که در خدمت حضرت التماسے
دارم فرمودند بشنید و بگوئید عرض نمود که خادمان و مخلصان درین مکان عمارتے ترتیب داده اند
من هم میخواهم که عمارتے بسازم فرمودند هر عمارتے که دل شما خواهد بسازید باز التماس نمود که
اعزه عمارات آب و گل ساخته اند من عمارت دلها میخواهم که بسازم حضرت فرمودند مقصد شما
چیست عرض کرد که پرگنات چند در اطراف اورنگ آباد در جاگیر خود دارم از آن جمله دهی برا
خرج فقرا خانقاه از طرف خود نیاز کنم و فرمان پادشاه نیز حاصل کرده میفرستم یکے از فقرا همراه
من تعین شود درین باده از بسکه الحاح کرد حضرت میر اسمٰعیل را همراه دادند خان مذکور موضع قضا کهیر
عمله پرگنه ایلوره از جمله دیهات جاگیر خود نذر کرد و فرمان پادشاه حاصل کرده داد میر اسمٰعیل فرمان
گرفته بخدمت شریف آمد دیه از فتور غنیم ویران محض بود و سوای هفت هشت خانه آبادی
نداشت و پیش از رسیدن فرمان و بعد از رسیدن هم چند دفعه بتاراج در آمده بود و برای خبرگیری
رعایا و دیگر کارهای آنجا حاجی عوض درویشے که از نجار ایلوره بود مقرر فرمودند و شورش غنیم
از حد زیاده بود وقتے که سواران غنیم می آمدند رعایا سید ها بسر گرفته میگریختند و راه روضه
ایلوره پیش میگرفتند حاجی عوض بکرات نالش این معنی بجناب حضرت نمود و رعایا نیز برای
نالش بحضور مبارک آمدند بنابر پاس داشت رعایا این کمینه بندگان ارشاد کردند که هر چه
محاصل دیه است رعایا بگوئید که صرف کرده چهار دیواری بجهت احتیاط خود ها بسازند تعمیر پخته شود
رعایا مبلغی که برای ساختن آن مطلوب بود پیش ساهوکار بقرض بهم رسانیده قرار یکمیان آورد
که مبلغ مذکور از محاصل دیه ادا کرده شود تمسک قرض نوشته برای مهر بخدمت حضرت آوردند
آن وقت قبول کردند و فرمودند ساختند تو دانی که وقتی پیش بهر تمسک را از بهت مهر

بخدمت آورد دست بمجاسن شریف برده فرمودند که امروز فردائے ما مانده است بعد از ما
اگر ساہوکار برائے مبلغ قرض خود ترا کشیده ببرد میتوانی از عہدۂ آن بر آئی فقیر بتقصیر گویا
دست بسته در خدمت ایستاده شد فرمودند تمسک بیار تمسک آورد حضرت تمسک را
بدست مبارک گرفته پاره کردند و فرمودند اگر خدا خواسته است خواہد شد بعد ازان روزے
بشاه قلندر شهید ارشاد فرمودند که شما در دیه رفته باغے در فلان زمین بساز بشاه شهید در دیه
رفتند حاجی عوض بساختن باغ راضی نشد و اظہار کرد که درینجا ہمیشه شورش غنیم از حد زیاده است
و فوجداران اطراف ہمه ظالم در صورت ترتیب باغ از عہدۂ فرمایش آنہا نمیتوان برآمد شاه
شهید باز بخدمت آمده عرض کردند باز بشاه شهید ہمین فرمودند که اگر خدا خواسته است
خواہد شد بعد چندے که حضرت وصال یافتند و نظام الملک از صوبه داری اینجا تغیر شده عزم
رفتن بحضور محمد فرخ سیر بادشاه کرد برائے زیارت مرقد متبرک در تکیه آمد بشاه شهید گفت که
رفاقت مرا قبول فرمائید ایشان ہمراه نظام الملک رفتند و سالے چند برفاقت بودند بعد ازان
در عصر محمد شاه بادشاه نواب از صوبه اجین بدکن آمده بر عالم علی خان فتح یافته بحکومت تمامی
ملک دکن کامیاب گردید دو دیه از پرگنه پھلمری نذر شاه شهید کرد و ایشان محصول دو ساله
آن دو دیه را برائے ساختن چار دیوار دادند چنانکه چار دیوار مرتب گردید و بعد از چندے
در ہمان زمین که حضرت شاه مرحوم فرموده بودند بسعی این فقیر باغ ہم مرتب شد آنچه بر زبان مبارک
گذشت بظہور آمد دفعهٔ اول که نواب نظام الملک از حضور محمد فرخ سیر بادشاه بخدمت صوبه داری
ملک دکن مقرر شده در خجسته بنیاد رسیده بود ترکتاز خان بہادر که والدهٔ او بجناب حضرت ارادت
داشت ہمراه نظام الملک از ہندوستان آمده بخانه خود نرفته اول بملازمت حضرت بتکیه رسید
حضرت فی الجمله نقاہتے داشتند و در زیر درخت توت نشسته بودند خان مذکور بر قدم مبارک
افتاد گریان گردید حضرت را نیز رقتے رو نمود و سر خان مذکور را برداشته در کنار خود گرفتند و
احوال پرسی نموده فرمودند که شما از راه دور آمدید بخانهٔ خود رفته کمر را وا کرده آرام بکنید خان مذکور

رخصت شده رفت بعد چندے نظام الملک خان مذکور را براے کارے بجانب تلچاپور رخصت
ساخت خان مذکور از شهر برآمده در کرن پوره در حویلی راجه کرن فرود آمد بیکبار آثار پیچش بشدت
رو نمود قریب پنج شش آثار خون برمی آمد سلیم بیگ را بخدمت حضرت فرستاد و معروض داشت
که چنین آزار رو داده است حضرت از براے عیادت او تشریف بردند خان مذکور به قدم
حضرت افتاد و گریان شد و گفت آزار من بشدت است امید زندگی ندارم حضرت از
روے شفقت دلاساے بسیار دادند و فرمودند انشاء الله تعالی خیریت خواهد شد و شفاء کلی
خواهید یافت و فاتحه خوانده بتکیه تشریف آوردند بعد از سه چهار ساعت دو صد روپیه
نقد و اسپ ترکی خوبے بدست سلیم بیگ نیاز فرستاد حضرت فاتحه خواندند و خان مذکور
شفاء کلی یافت حضرت مهربانی زیاده از حد درباره خان مذکور داشتند و خان مذکور بعد وفات
حضرت مدتے آمد و رفت در تکیه موقوف کرده بود و اکثر اوقات در خاطر این کمترین میرسید که
حضرت اینقدر شفقت بر خان مذکور میفرمودند و اخلاصے که خان مذکور بجناب حضرت داشت
الحال بعد وصال اصلا اثرے ازان نمانده و گاهے درین مدت براے فاتحه و زیارت مرقد
شریف نیامده تا آنکه درین ایام پس از انقضاے هفده سال حق تعالی توفیق رفیق ایشان گردانید
و ده هزار روپیه خرچ کرده مسجد سنگین در تکیه بنا نمودند و نه هزار روپیه خرچ کرده خانقاهے براے
فقرا تیار ساخت معلوم میشود که این همه مهربانیها که حضرت بر خان مذکور داشتند از جهت همین معنی
بود که درین وقت از خان مذکور بعمل آمد این معنی پیش از وقوع منظور نظر حضرت گردیده بود۔

خواجه عبد الله از اولاد حضرت امام که در عصر عالمگیر بادشاه از ولایت آمده بمنصب قلیل
نوکر شده بودند ثانی الحال ببرکت انفاس متبرکه حضرت ایشان حق تعالی ایشان را استعداد
عظیم در تجارت عطا فرمود و صاحب دستگاه شدند و در راه مکه معظمه و مدینه منوره چاههاے
آب تیار ساختند و در راه خدا ایثارها کردند اوصاف و خوبیهاے ایشان مثل آفتاب مشهور است
و خیرها از ایشان جاری است درین وقت بمنصب و مراتب ارجمند و خطاب خواجه عبد الله خان

ممتاز بودند زمرهٔ مقربان و مصاحبان نواب نظام الملک قیام داشتند میفرمودند که در وقتی
که بادشاه عالمگیر در کاکله بود ما از سبب منصب قلیل تنگ دل بودیم و از لشکر برآمده ارادهٔ آمدن
باورنگ آباد کردیم و سه چهار سوار دیگر با ما رفیق شدند باتفاق راهی شدیم و قافله از مردم بسیار
همراه گردید در آن روزها شورش غنیم از حد زیاده بود و قافلها بغارت میرفتند ما چهار پنج سوار برای
محافظت گرد و پیش قافله می گشتیم مراد بیگ نام شخصی از جملهٔ رفقا که پیش پیش قافله میرفت او را
بر سر اسپ غنیمتی روداد دید که حضرت ایشان علیه الرحمه ظاهر شده میفرمایند که بخواجه عبد الله
بگو که خاطر خود جمع دارد و هیچ وسواس نکند که ما رفیق این قافله ایم همراه ایشان باشد بافاقت آمده نزدیک
ما رسیده ظاهر کرد که من حضرت ایشان را باین قسم دیدم چنین فرمودند خاطر ما جمع گردید با این
همه شورش بخیر و عافیت داخل اورنگ آباد شدیم حضرت ایشان قبل از رسیدن ما از برای
ما طعام تیار فرموده بودند و حویلی بجهت اقامت ما کرایه گرفته و حال آنکه از آمدن ما هیچکس را خبر
نبود بعد از آنکه بخدمت رسیدیم فصل انگور نبود حضرت فرمودند انگور ما را آورده بود خوشهٔ چند جهت شما
نگاه داشته ایم چنانچه طلبیده عنایت فرمودند ما انگور را گرفته بمنزلی که حضرت مقرر فرموده بودند
رفته فرود آمدیم و از همان وقت بیمن تفضل حضرت کشایشها روز بروز رو نمود و در تجارت منفعتی
و جمعیتی حاصل کردیم و در چند روز باین مراتب رسیدیم این همه از آثار تفضل و کرم حضرت است و
نیز خواجه عبد الله میفرمودند که وقتی که ما و برادر ما خواجه رحمت الله ایشان از آسیب جن بیمار شده
بودیم بخدمت حضرت گفته فرستادیم حضرت از برای دفع اجنه خلیفه عبد الرحیم را ارشاد کردند که بخانهٔ
خواجه بروید خلیفه بخانهٔ ما آمده و متوجه شده اجنه را برطرف ساختند چون خاطر ایشان از طرف ما
جمع شده بود بوقت شب قدری دراز کشیدند قریب بدو پاس شب گذشته بود که اجنه باز بر ما
غلبه کردند و تصدیع بسیار رسانیدند همراهان لحظهٔ دویده بجناب حضرت رسیده حلقهٔ در زد
و خلیفه را آواز داد که حضرت فرموده اند که ما شما را از جهت تیمارداری فرستاده ایم بجهت استراحت
خلیفه فی الفور بیدار شده متوجه گردیدند و اجنه را از حویلی ما بالکل مدفوع ساختند و ما صحت کلی یافتیم

شاه رضا که مرید حضرت ایشان‌اند گفتند که چند مدت در تکیه متبرکه بودم و هیچ کشایش باطن
رو نداد ازین جهت خاطر متردد شد خواستم که از تکیه بروم و در صحراها بگردم درهمین خطره شب شد
و بخواب رفتم در واقعه دیدم که شاه کوچک بر چهارپائی دراز کشیده اند و دو کس از فقرا آب گرم
او را غسل میدهند و خود حضرت کیسه بدست گرفته بدن شاه مذکور را مالش میفرمایند و من هم
درخواب از سر ایشان دو سه دفعه آمد و رفت کردم و همدران حال شنیدم که خواجه عبدی نام
درویشے که از مریدان حضرت بود میگفت که وجود آدمی مثل مرکب است بارے برنشستن
می باید که باشد بعد شنیدن این حرف بیدار شدم صبحے بوقت یکپاس روز برآمده حضرت بعد
فراغ درس بحجره تشریف داشتند من بخدمت آمده ایستاده شدم چندے از یاران هم بخدمت
حاضر بودند حضرت مرا اشاره کرده درون حجره طلبیدند و این بیت از زبان مبارک خواندند

غرض از سیر قلندر طلب دیدار است ورنه این نان و نمک در همه جا بسیار است

و باز فرمودند این همه خطره بخاطر راه دادن چرا بنده تقصیر تقصیر گویان بخدمت ایستاده شدم
و بعد دو سه روز باز خطره بخاطرم راه یافت آخر شب بود که در زیر درخت توت آمده بر سر دو پا
نشستم و دران وقت حضرت موافق دستور از حجره برائے تجدید وضو بیرون آمدند خواستم که برائے
تعظیم حضرت ایستاده شوم نتوانستم برخاست و باز بر زمین افتادم و همان طور بر سر دو پا نشستم با دل خود
گفتم که خطره بسیار رو میداد و ترا حضرت رابطه فرموده اند چرا بآن مقید نشوی درهمین اندیشه چهره مبارک
در تصور آوردم دران حال غیبتے رو داد دیدم که حضرت تقسیمے بالیدند و کلان شدند که تمام عالم از وجود
ایشان پر گردید و من بدیوار تکیه کردم و بالیدگی حضرت بجائے رسید که جسم مبارک بر من
رسید و چنان تنگی و خفگی رو نمود که استخوانهائے پهلوے من بدرد آمد درین اثنا بافاقت آمدم
و حضرت بجانب من نگاه کرده فرمودند این قسم خطرات از خاطر دور باید کرد۔

میرزا حسن بیگ از زمان طفولیت در جناب حضرت ایشان علیه الرحمه پرورش یافته
مرید گردیده بودند و حضرت درباره ایشان تفضلات بسیار داشتند لیکن حق سبحانه زیارت

حرمین شریفین کرده باز دریں ملک آمدند دریں وقت موسوم بحاجی حسن شده اند وپیش نواب
نظام الملک تقرب تمام وخدمت عرض بیگی دارند نقل میکردند که وقتے من از جناب حضرت
رخصت شده در لشکر سمرنا رمیند در ملک کزانک رفته بودم در انجا چندے از اوباشان مجلس
شراب خواری داشتند وبا من بجد شدند که شما هم بنوشید قبول نکردم وگفتم که بجناب حضرت بابا صاحب
مریدم گفتند که شما دست بجا وپیر شما در محبت بنیاد اند برائے دیدن شما در بنجا نمی آیند چنانکه مرا بزور
شراب نوشانیدند وقت شب در خواب می بینم که حضرت پیر و مرشد آمده مرا میفرمایند که شما مارا
دور دور دیده وغصه شده چهار پائی مرا بر داشته بر زمین زدند چون بوقت صبح بیدار شدم دیدم که
چهار پائی من واژگون افتاده است من بعد دیدن ایں حالت اسپ خود را فروخته ترک نوکری کرده
بجناب حضرت آمدم حضرت در درس مثنوی معنوی مشغول بودند بقدم حضرت افتادم فرمودند که شما
مارا از خود دور دانسته بودید من تقصیر گویان ایستادم وتجدید توبه کردم۔ نیز

حاجی حسن نقل میکردند که وقتے مرا آزار سخت روداده مشرف بر موت شدم وجان از
دست وپائے من برآمده سر دگردید والده وغیره گریه وزاری مینمودند ایں خبر بجناب حضرت رسید
از روئے شفقت بر سر بالین من تشریف آوردند خلیفه عبدالرحیم وخواجه محمد سعید وحاجی عبدالکریم
همراه بودند حضرت بدست مبارک خود چادرے که بر روئے من بود بر داشتند چشم بر جمال
مبارک افتاد گریاں شدم حضرت بجانب یاراں متوجه شده فرمودند توجه بحال ایں جوان کنید
یاران همه متوجه شده سکوت نمودند وحضرت نیز متوجه شدند وبعد از مدتے سر از مراقبه برداشته
فرمودند بلائے عظیم بر سر ایں جوان رسیده بود بفضل الٰہی بر طرف کردیم وفاتحه خوانده برخاستند چنانچه
همین توجه حضرت آزار من تخفیف آورده در اندک روز شفاء کلی یافتم۔

نیز میگفتند که من با کابلی نام رقاص پسرے میل خاطر تمام داشتم اگر او را نمی دیدم دیوانه میشدم
وهر چه در بساط خود داشتم صرف او می نمودم ایں خبر بحضرت رسید مرا طلبیدند وشاه کوچک را فرمودند
که دره بیارید ومرا فرمودند ما شمارا بارها گفتیم که ازیں خیال بگذرید وشما دست ازیں برنمیدارید تنبیه

کردن شما لازم شد من گریان شدم و عرض کردم که من درین امر اختیارے ندارم مگر توجہ حضرت ازین بلا خلاص یابم حضرت مرا نزدیک طلبیدہ بغل گیری کردند و سر مرا در آغوش کشیدہ قبلہ از پیشانی من گرفتند و فاتحہ خواندند ہماں ساعت دل من از محبت کابلی برگشت و بار دیگر خاطرم بجانب او میل نکرد روز دویم بتکیہ آمدم و کابلی آمدہ روبروے من نشست ہر چند بجانب من اشارت کرد و مرا طلبید ہرگز نگاہ بسوے او نکردم و ازاں بلا نجات یافتم برکت ہماں قبلہ حضرت بود کہ بحرمین شریفین رسیدم و پیشانی من از سجود آں مکان مبارک بنور سعادت دارین منور گردید۔

نیز میگفتند کہ وقتے بلشکر پادشاہزادہ محمد کام بخش میرفتم نزدیک بہ بیر رسیدم جمعے از رفیقان مجلس شراب خواری داشتند و مرا بزور شراب خورانیدند شب بخواب دیدم کہ حضرت ایشان قمچی در دست مبارک خود دارند و براے تنبیہ بر سر من رسیدہ اند و میخواہند کہ بزنند من از ترس فریاد و نالہ کناں از خواب برخاستم مردمے کہ در اطراف من بودند از فریاد من بیدار شدند و پرسیدند کہ سبب فریاد شما چہ بود ظاہر کردم کہ حضرت مرشد مرا در خواب میخواستند تنبیہ نمایند از ترس آں بیدار شدم مردم متعجب شدند و من از کردار خود توبہ کردم۔

میر حکیم از شہر حصار در ولایت تحصیل علوم نمودہ در شہر بلخ بطالب علمی مشہور بودند بہندوستان رسیدہ از نزد عالمگیر پادشاہ منصب یافتہ تعینات فتح اللہ خاں خوستی کہ در اوائل خدمت حراست بلدہ خجستہ بنیاد داشت و در اواخر صوبہ دار کابل شدہ بود گردیدند و بہ خجستہ بنیاد آمدند و بجناب حضرت سعادت اندوز شدہ مرید گردیدند روزے حضرت بہ سرکار نہر حوض تشریف داشتند و فقرا ہمہ بخدمت مقید بودند قریب یک و نیم پہر روز برآمدہ بود کہ میر حکیم بخدمت حضرت آمدند و سلام کردہ نشستند بعد از ساعتے برخاستہ درخواست رخصت کردند حضرت فرمودند بنشینید ساعتے توقف کردہ باز برخاستہ رخصت خواستند حضرت باز فرمودند بنشینید دفعہ ثالث التماس کردند کہ کار ضروری دارم امیدوارم کہ رخصت دہند حضرت

ساعتے سر در پیش انداختہ وسکوت ورزیدہ فرمودند

ہر چہ خدا خواست ہماں می شود　　انچہ دلم خواست نہ آں می شود

حضار مجلس و میر حکیم ازین سخن متعجب شدند میر رخصت شدہ از بر کل گذشتہ در کوتوال بودہ
کہ در انجا کارے داشتند رفتند وقت معاودت ولی بیگ از قوم کمل پوشان با یکے از رفقائے
میر گفتگو نمود فیما بین خانہ جنگی روداد میر از برائے صلح درمیان آمد یک زخم کاری در دست
میر رسید و دو کس از رفقائے ایشان نیز زخمی شدند مردم ایشان را بر داشتہ بخانہ آوردند
بعد از نماز ظہر خبر بحضرت رسید حضرت برائے عیادت میر تشریف بردند و بربالین ایشان نشستند
میر اضطراب بمرتبۂ کمال داشتند بر قدم حضرت افتادہ گریاں شدند و گفتند کہ حضرت منع فرمودہ
بودند و قبول نکردہ رخصت شدم و بایں بلا مبتلا شدم چوں زخم کاری است امید صحت
نیست حضرت توجہ فرمایند کہ عاقبت بخیر شود حضرت فاتحہ خواندند و برخاستہ بتکیہ تشریف
آوردند یک پاس شب گذشتہ خبر رسید کہ میر جان بحق تسلیم کردند وقوع این حادثہ باعث
ازدیاد اخلاص واعتقاد مردم گردید۔

ملا محمد سلیم از مریدان حضرت ایشان علیہ الرحمہ والرضوان کہ استاد ابراہیم خاں عرف
بہادر خاں برادر داؤد خاں بود صاحب ذوق و وجد و اہل کشف بود طبع سلیم و رقت دل
داشت و حافظ محمد صلاح کتاب مثنوی معنوی میخواندند از شنیدن آں ایشاں را وجدے و
حالتے رو میداد و اگر از جائے آواز نغمہ بگوش ایشاں میرسید از خود میرفتند و ابراہیم خاں
کہ در ملک کرناٹک بود اکثر اوقات ایشاں را نزد خود می طلبید و مدد خرچ دادہ رخصت میکرد
وقتے ملا از نزد خان مذکور بخجستہ بنیاد رسیدند وقت دو پہر بود حضرت در مسجد تشریف داشتند
ملا ملازمت کردند و گرد حضرت گردیدند حضرت خواستند کہ دست ملا بگیرند ملا تعجیل کردہ دویم بار
دور کرد دفعہ سیوم حضرت دامن ملا گرفتہ نگاہ داشتند و فرمودند کہ بنشینید ملا عرض کردند کہ من
آرزو دارم کہ سہ بار تصدق شوم حضرت تبسم کناں فرمودند کہ شما انچہ بخاطر داشتید بعمل آمد

بنشینید ملا تقصیر گویان نشستند بعد از ساعتے حضرت از ملا احوال پرسی نمودند ملا عرض کردند که من از پیش ابراهیم خان عازم این طرف شدم اسپ خوبے و مبلغے که خان مذکور برائے خرج داده بود همراه داشتم در راه شورش غنیم بود قریب بشولاپور رسیده بودم که سواران غنیم از هر چهار طرف پیدا شدند در هر جانب که نگاه میکردم فوج غنیم بود دران وقت پناه بجناب حضرت آوردم و در باطن متوجه شدم ملاحظه نمودم که تمام عالم از صورت حضرت پُر شده و بهر طرفے که نظر کردم بجز جمال حضرت چیزے دیگر در نظر نمی آمد سواران از یمین و یسار من میگذشتند و من آنها را میدیدم و آنها مرا نمیدیدند از اول روز تا دو پهر در میان سواران میگذشتم تا آنکه همه سواران از من گذشتند و من بخیر و عافیت با اسپ و مال بجناب حضرت رسیدم حضرت این ماجرا شنیده سکوت ورزیدند عزیزانے که بخدمت حاضر بودند اخلاص ایشان در جناب فزید گردید۔

محمد زمان خان افغان از مریدان حضرت ایشان که مدتے در ملازمت شریف کسب سعادت مینمود و بوقت نماز امامت میکرد نوکرے داشت که غلام مغلے بود وقتے از و تقصیرے بوقوع آمد محمد زمان خان از روئے غضب چوبے یا سنگے بر پیشانی او زد و زخمے نمایان شد لیکن چون وقت او رسیده بود فوت کرد مالک غلام دعوی قصاص خون نمود محمد زمان خان بخدمت حضرت آمده کیفیت حال بعرض رسانید فرمودند دو روز پنهان باشید در روز سیوم نزد او بروید حق تعالی بخیریت خواهد کرد محمد زمان خان دو روز مخفی ماند و روز سیوم نزد او رفت بمجرد دیدن او برخاسته بغل گیر شد و از دعوئے خون درگذشت و بدلاسائے بسیار مرخص نمود۔

نیز محمد زمان خان در زمانے که سکونت در خجسته بنیاد داشت بیمار شد مال خود را به برادر خود سپرده وصیت نمود چون برادرش سبب این معنی ازو پرسید جواب داد که من در غیب دیدم که بلائے عظیم پیش من رسیده است و حضرت ایشان میفرمایند که این بلا را بزنید معلوم کردم که بلائے که حضرت ایشان در دفع آن این قدر متردد باشند غیر از مرگ نخواهد بود و دانستم که اجل نزدیک رسیده است بعد گفتن این سخن روز دویم یا سیوم وفات یافت۔

در زمانے کہ محمد عالمگیر پادشاه در دکن وفات یافت محمد اعظم شاه پسرش باراده سلطنت
بجانب شاهجهان آباد که پایه تخت هندوستان است عزیمت نمود اسد خان امیر الامرا که وزیر اعظم
بود و پسرش ذو الفقار خان که میر بخشی بود و دیگر امرای عظام همراه بودند نظام الملک دران وقت
خطاب چین قلیچ خان بهادر داشت و محمد امین خان بهادر هر دو از رفاقت محمد اعظم شاه جدا شده
از برهانپور به خجسته بنیاد آمدند و بهادر شاه پسر کلان عالمگیر که صوبه داری کابل داشت نیز بداعیه
تخت ستانی عازم شاهجهان آباد گردیده و محمد کام بخش پسر کوچک عالمگیر در حین حیات خود
سلطنت بیجاپور و حیدرآباد باو داده بود در بیجاپور قیام داشت چین قلیچ خان و محمد امین خان
از سبب سلوکے که با محمد اعظم شاه کرده بودند متردد و متفکر بودند روزے چین قلیچ خان بهادر بخدمت
حضرت آمده التماس نمود که بهادر شاه از طرف کابل و محمد اعظم شاه از دکن بشاهجهان آباد میروند
و محمد کام بخش در بیجاپور است نمیدانیم که سلطنت نصیب که باشد امیدوار ارشاد حضوریم تا هر که
بادشاه شود رفیق و ملازم او شویم بعد از ساعتے محمد امین خان بهادر نیز بخدمت آمده همین عرض کرده
هر دو رخصت شدند و بعد از دو سه روز دیگر شب جمعه در وقتے که حضرت بختم خواجگان مشغول بودند
محمد امین خان بهادر بخدمت رسید و داخل ختم گردید بعد فراغ ختم خواجه میر شاه که از بنی عم محمد امین
خان بود و از مدتے ترک منصب کرده بخدمت حضرت ارادت آورده در ملازمت می بود خان بهادر
بحجره خواجه میر شاه رفته ایشان را همراه خود بطریق وسیله آورده باتفاق نزد حضرت آمد خان بهادر
ایستاده شده مقدمه سابق را بعرض رسانید حضرت باز سکوت ورزیدند خان رخصت شده بمکان
خود رفت روز دویم چین قلیچ خان بهادر بجناب حضرت رسید دو سه کس بخدمت حضرت حاضر
بودند فقیر حقیر نیز در خدمت ایستاده بود خان مذکور عرض کرد که التماسے بخدمت حضرت دارم امیدوارم
که در خلوت بعرض رسانم حضرت بطرف عزیزان اشارت کردند اعزه برخاستند و کمترین بخدمت
بود خان مذکور عرض کرد که ما سلوکے که با محمد اعظم شاه کرده آمدیم بر ضمیر انور ظاهر است از طرف
اعظم شاه خوف بسیار داریم و معهذا او را نسبت برفض میدهند نمیدانیم ازین سه برادر کدام

برتخت سلطنت خواہد نشست حضرت ازین معنی آگہی بخشند تا بر فاقت او پردازیم حضرت فرمودند
که بنشینید و این بیت بر زبان راندند

علم غیبے کس نمیداند بجز پروردگار　　گر کسے گوید که میدانم ازو باور مدار

و فرمودند شما میدانید که علم غیب غیر از حق سبحانه دیگرے ندارد پس چه قسم خبر غیب از ما می
پرسید خان مذکور سکوت ورزید بعد ازان فرمودند که استخاره مسنون است بفقرا میفرمائیم که استخاره
نمایند انچه ظاهر شود از دو حال بیرون نخواهد بود رحمانی یا شیطانی اگر رحمانی است کار شما
اوج خواهد گرفت و اگر خدا نخواسته باشد شیطانی بود برعکس آن باشد خان رخصت شده رفت
بعد ازان محمد امین خان بهادر خواجه خیر الله نام معتمد خود را که از مریدان حضرت بود فرستاد مطلب
مذکور معروض داشت همان جواب که چین قلیچ خان را فرموده بودند فرمودند بعد ازان درویشان
مثل حاجی عاشور و حاجی صادق وغیره را فرمودند که شما در کار چین قلیچ خان و محمد امین خان متوجه
شوید عزیزان متوجه شدند و هر کس هر چه رو میداد پاره نوشته میگذرانیدند و پاره بزبان عرض
میکردند حضرت این همه را شنیده سکوت کردند روزے از برائے تجدید وضو بیرون آمدند شاه
قلندر بخدمت آمده ایستاده شدند حضرت بجانب ایشان متوجه شده فرمودند که شما غیر از خواب کار
ندارید و همیشه در خواب می باشید چین قلیچ خان و محمد امین خان چنین گفته فرستاده اند برو ید و متوجه
شوید و هر چه ظاهر شود معلوم بکنید حضرت ایشان باز بعد دو سه روز شاه قلندر فرمودند چند روز
است که شما را این کار فرموده ایم تا حال جواب ندادید بروید و متوجه شوید شاه تقصیر تقصیر گویان
درون مزار حضرت بابا پلنگ پوش رفته مراقب شدند هوا در نهایت گرمی بود در مراقبه ایشان
بدیرانجامید بعد از مدتے سر از مراقبه برداشته تجدید وضو کردند و نماز ظهر با جماعت گذارده بر در حجره
حضرت دست بسته ایستاده شدند کمترین بعرض رسانید که شاه قلندر بیرون ایستاده اند فرمودند که
بطلبید شاه درون آمده ایستاده شدند فرمودند که بنشینید و بگوئید شاه نشسته عرض کردند که درون
مزار متوجه نشسته بودم غیبتے رو داد و عالم صاف نورانی در نظر آمد و دران عالم خنجرے مرصع بدست ما

دادند و آوازے بگوش ما رسید بهر طرف که این خنجر میل کند همان طرف بروید با خنجر را بکف خود گرفتیم
و خنجر بطرف هندوستان از دست ما پریده افتاد بعد ازان باز آواز بگوش ما رسید اگرچه دراوایل تصدیع
خواهد کشید لیکن عاقبت بخیر است عمدهٔ وقت خواهد شد این مقدمه را شاه بعرض رسانید حضرت
فی الفور شیخ عبدالله نام عزیزے را که منشی حضرت بود طلبیده فرمودند که این مقدمه را بچین قلیچ خان
بهادر و محمد امین خان بهادر بنویسید که درویشے در واقعه چنین دید شیخ بموجب امر نوشته بهردو عزیزان
فرستاد بمجرد آنکه بشارت نامها رسید پیش خانهٔ خود را بجانب هندوستان برآوردند و روز دویم
بخدمت حضرت آمده فاتحه گرفته رخصت شدند بخیریت در شاهجهان آباد رسیدند و بهادرشاه بر
محمد اعظم شاه فتح یافته بر تخت سلطنت نشسته بود هردو ملازمت کردند و بادشاه بمهربانی تمام
پیش آمد بعد چندے ارکان دولت بعرض رسانیدند که با محمد اعظم شاه چه وفا کردید بادشاه بنا بر
عرض غرض گویان چندے نا متوجه بود بعده خدا تعالی ایشانرا تقربے پیش آورد که همه امرا محتاج
گردیدند و ایشان همیشه شکر توجهات حضرت در مجلس بیان مینمودند و در آخر محمد امین خان وزیر اعظم
محمد شاه بادشاه گردید بعد محمد امین خان چین قلیچ خان بهادر بپایهٔ وزارت رسیده بعد ازان وکیل
مطلق بادشاه و صاحب مدار سلطنت گردید الحال بحکومت سایر ممالک دکن کامیاب و بخطاب
آصفجاه نظام الملک بهادر فتح جنگ سپه سالار مخاطب است این همه از اثر توجهات حضرت
است —

وقتے در ایام برسات آب ناله در طغیان بود و میر محمود جنون سرشار داشتند و عبدالجبار بیگ
از مریدان حضرت در بالاخانه می بود کابلی نام رقاص پسرکه درانوقت شهرت تمام داشت میر او را
بوقت شب طلبید در بالاخانه با عبدالجبار بیگ نشسته تماشاے رقص او میدیدند و پنداشتند که
چون آب ناله زیر تکیه است شورش تمام دارد صداے رقص و سرود بگوش مبارک حضرت نخواهد
رسید صبحے بعد فراغ از قهوه حضرت بر میر اعتراض کردند و دو سه طمانچه بر رخسارهٔ میر زدند میر تقصیر
گویان بر قدم حضرت افتاد و پاے می بوسید و چشمان خود را بر قدمها میمالید و چون حضرت بر سر

جلالیت بودند لکدے بر فرق میزدند و رخسار و محاسن میر بخاک آلوده شد میر پیشتر رفت و باز پابوس حضرت کرد و چشم خود را بر قدم حضرت مالید سه دفعه چنین واقع شد شاه کوچک که بجناب حضرت تقرب تمام داشت شفیع شد حضرت به حجرهٔ خود تشریف بردند میر شکر الٰہی بجامی آورد و میگفت هر لکدے که حضرت بر سر من میزدند کشایشها در باطن خود می یافتم —

درایامے که فقیر در سن هفت سالگی بود خلیفه عبدالرحیم در اربعین نشسته بودند و جمعے دیگر از فضلاو فقرا نیز همراه ایشان در مسجد اربعین نشسته بودند و قناتے در مسجد ایستاد کرده بودند و ان روزها حضرت ایشان باتفاق مولوی خلیفه عبدالله بدخشی و مولوی ظهیرالدین و چندے دیگر از اعزه در بنگله نشسته کتاب نفحات الانس را مقابله میفرمودند روزے فقیر فرصت یافته در خدمت خلیفه آمده وایشان بنده را از روے شفقت نزدیک خود طلبیده نشاندند و بمراقبه فرو رفتند و اعزهٔ دیگر نیز در مراقبه بودند فقیر نیز از راه تقلید بدستور عزیزان سر فرو برده نشست درین اثنا فقیر را هم غیبتے رو نمود در ان غیبت تمام عالم قسمے صاف و نورانی بنظر آمد که وصف آن نتوان کرد اگر بیضه مورے در مغرب بگذارند از کنار مشرق بعینه بنظر می آمد و در همان عالم انفساحت تمام دل انشراح میگرفت بعد از انکه اعزه سر از مراقبه برداشتند فقیر هم سر برداشت حضرت خلیفه گوش این حقیر را بدست خود گرفته از سر ملاطفت قدرے مالش دادند و پرسیدند دل شما چه میگفت گفتم الله الله میگفت فرمودند اگر شما هر روز پیش ما بیائید ما همین قسم دل شما را میگویانیم فقیر را ذوق و شوق این صحبت بیشتر شد و دل بسیار راغب گردید اکثر بخدمت خلیفه آمده می نشست و در ان وقت اکثر حضرت مرشد برحق بجهت طلبیدن کتاب یا کارے دیگر فقیر را بنام آواز میدادند از درون قنات می برآمدم و خدمت بجامی آوردم دو روز بهمین عنوان گذشت روز سیوم حضرت بعد نماز ظهر در مسجد ایستاده شدند و خلیفه را نزد خود طلبیده فرمودند که فلانے یعنی این حقیر دست و پاے کن شده است اگر در صحبت نشیند کار معطل میماند او را بعد از این پیش خود منشانید بعد دو سه ساعتے که فقیر بخدمت خلیفه باز رفت از سر ملاطفت نزدیک خود طلبیده نشاندند و فرمودند که تا با او در خدمت حضر

شب و روز بجان و دل حاضر باشید که کار شما همین است وقتے که حضرت بابا پلنگ پوش تا آنکسے
رو میداد میفرمودند که یک آثار کیچری در یک آثار روغن زرد بریان بکنید تیار کرده بخدمت می آورند
حضرت بر همه تقسیم نموده دو سه لقمه خود تناول میکردند حق تعالی شفاء کلی میداد در حین حیات حضرت
از مخلصان صمیمی هر که بیمار شد کیچری بدین طریق پخته بمردم میخورانند و خود هم میخورد و صحت می یافت ۔

وقتے حضرت ایشان یعنی شاه مسافر آزار تپ بشدت تمام داشتند هیچ علاجے برطرف نمیشد
باین کمترین فرمودند که دوا، نذر حضرت مرشد برحق تیار سازید کیچری بریان بدستور مذکور پخته آوردم
بنام حضرت والی دارین فاتحه خوانده تقسیم کرده دو سه نواله خوردند تپ برطرف شد و شفاء کلی
حاصل گشت و تا حال آشکار است هر بیماری که کیچری نذر حضرت بابا پلنگ پوش می پزد باعتقاد
درست صحت می یابد انشاء الله تعالی ۔

وقتے کمترین را آزار تپ بشدت رو نمود مدت سه سال تصدیع کمال گذشت شاه
شهید و صوفی عبدالله و اعزه دیگر گفتند که سر بر قدم مبارک حضرت والی حقیقی بگذار و بزاری
التماس شفا بکن این فقیر بخدمت شریف آمده بر قدم مبارک افتادم و عرض کردم که از آزار
تپ بجان آمده ام توجهے شود که برطرف گردد حضرت دست مبارک بر سر این فدوی گذاشته
فرمودند که بتربت حضرت بعجز و انکسار التماس کن حسب الارشاد بر سر مزار فایض الانوار آمده
تضرع بسیار نمودم بعد ازان حالت غیبتے رو داد دیدم که حضرت بابا پلنگ پوش روبرو آمده ایستاده
شدند قدم مبارک نمایان و قرنشی بر سر بود لیکن چهره شریف ظاهر نمیشد دست خود را بگردن این
فقیر انداختند چیزے مثل دود یا سایه در مشت حضرت آمد و نیز در تا حلقوم کشیدند وقتے که پائین
حلقوم رسید از دست حضرت جدا شده باز بگلوے من چسپید دفعه دویم باز حضرت دست بگردنم
انداخته کشیدند تا سینه رسید و باز از دست شریف بر آمده بگلوے من پیچید دفعه سیوم بزور تمام
کشیدند تا بکمر آمد و من سراسیمه برخاستم چون آن روز روز نوبت تپ بود تپ آمد نوبت دویم
نیز بقدرے آمد نوبت سیوم بالکل دفع گردید و این اثر فرموده حضرت ایشان بود ۔

شاه نور حمامی که الحال مقبرهٔ ایشان مشهور و معروف است با حضرت ایشان اتحاد تمام داشتند و هر سال روز آخری چهارشنبه ماه صفر مجیبے در خانقاه ایشان میشد و حالا نیز می شود و بعد فوت شاه نور شاه شهاب الدین که خلیفه و جانشین ایشان بودند مرید خود را بخدمت حضرت فرستادند که فردا آخری چهارشنبه است و صحرا سبز و خورم است حضرت تشریف بیارند در روز دویم خادمان از خانه خوش خبر خان اسپے چند برائے سواری آوردند حضرت بعد نماز ظهر سوار شدند میر محمود و میر عبدالله و این فقیر و چند شخص دیگر سوار شده بخدمت حضرت بودیم چون اسپان جابند بودند شوخی و تندی کردند میر محمود اسپ خود را مهمیز داده دوانیدند و میر عبدالله که در عین جوانی بودند نیز اسپ تاختند و اسپان دیگر هم بشورش آمدند این معنی بخاطر حضرت گران رسید بعد رسیدن بمکان شاه نور نماز عصر خوانده بجانب شهر عازم شدند و عزیزان که همراه بودند نیز راهی شدند پارهٔ راه طے کرده بودند که اسپ میر تندی نموده در دویدن آمد و میر را گرفته برد چون میر جنونے هم داشتند مردم گمان بردند که میر اسپ را تاخته باشند و حال آنکه میر از خود خبر نداشتند چون میر نزدیک بکاله چبوتره رسیدند از پشت اسپ بر زمین افتادند و ضرب تمام رسید و سر و اکثر بدن مجروح گردید و بیهوش شدند و اسپ بسید مردم از عقب برسیدند و این حالت را مشاهده کرده از جائے چهارپائی بهم رسانیده میر را بران انداخته بتکیه آوردند تا سه شب و روز بیهوش بودند. روز چهارم حضرت برائے دیدن میر آمدند میر فی الجمله بافاقت آمده بر پائے حضرت افتادند و گریه بسیار کردند و نذرے بخدمت حضرت گذرانیدند حضرت از برائے شفائے میر فاتحه خوانده بحجرهٔ خود تشریف بردند میگفتند ضربے که بما رسید از سبب بے ادبی بود که اسپ را دوانیده بودم و این محنت از جانب حضرت بما رسید ــ

شاه کوچک که از خادمان مقرب حضرت بود برادرے داشت شاه بارکی نام داشت درون حجرے که در تکیه بود میماند و باتفاق پسر خود که در حسن و جمال بے نظیر وقت بود

وچندے دیگر از اوباشان شبہا پنہانے درون چہیرا یم بوزه میخوردند اینہا بفاصلۂ کس بودند و
گمان می بردند که ما مرتکب این عمل بطریق خفیه میشویم اما بر ضمیر روشن حضرت آشکارا بود قریب ششماه
این افعال گذشت یکایک وحشتے در دل اینہا پیدا شد داعیۂ رفتن به بندر سورت در خاطر
پیدا شد از خدمت حضرت رخصت شده روانه شدند و شاه کوچک در ملازمت حضرت بود
چندے برین معنی گذشت روزے حضرت بجانب اصحاب متوجه شده پرسیدند که شاه باری
وغیره که به بندر سورت رفته اند خبرے از اینہا رسیده اعزه عرض کردند که بسورت رسیده باشند
حضرت فرمودند عنقریب است که خبر آنہا خواهد رسید بعد سه چهار روز خبر رسید که بعد رسیدن
به بندر سورت همه از پے یکدیگر بفاصلۂ شش روز مردند مگر یکے از جملۂ اینہا زنده است بعده
شاه فیضی نام از جملۂ آنہا که زنده بود از سورت مراجعت کرده بخدمت حضرت آمده او نیز در پنج
شش روز بمرگ مفاجات مرد بعد از چندے شاه کوچک رخصت رفتن ولایت از حضرت
خواست حضرت دو سه دفعه از راه شفقت منع کردند چون بمبالغه التماس نمود تند شده
فرمودند دیدی که حال برادرت چه شد باز میخواهی که جلادی کنم شاه مذکور از رخصت
خواستن نادم شده تقصیر گویان سر خود در قدم مبارک نهاد

میرزا نعیم بیگ از مریدان حضرت ایشان علیه الرحمة والرضوان میگفتند که پیش ازانکه
نواب نظام الملک بهادر فتح جنگ در عصر محمد فرخ سیر بادشاه بخدمت صوبه داری دکن در خجسته بنیاد
سکونت داشت من برائے حراست تعینات بودم جاگیرے در تعلق خود داشتم که سابق در
تنخواه مستوفی بود و چون مستوفی با دیوان آشنائی قدیم داشت دیوان خواست که جاگیر مرا تغیر
کرده بمستوفی بدهد من هر چند بسماجت بدیوان گفتم که جاگیر مرا بحال دار قبول نکرد و مقرر نمود که
بعرض نواب رسانیده دیه جاگیر بمستوفی بحال میگردانم ازین جهت متردد خاطر شده بخدمت
حضرت آمدم و سلام کرده نشستم حضرت بجانب من نگاه کرده فرمودند که تم ملا میشود من حقیقت
جاگیر بخدمت عرض کردم ساعتے توقف نموده فرمودند که الضرب ضربة واقع شده است

کارے که بصلح بر نیاید دیوانگی دران بباید در دل اندیشه کردم که دیوان مرد عمده و از [illegible]
اورا چه قسم ضرر برسانم از خدمت رخصت شده بخانهٔ خود رفتم و فردا به کچهری رفته نزد دیوان
نشستم و مقدمه جاگیر باز درمیان آوردم دیوان بدستور سابق جواب داد درین اثنا مستوفی
از دروازهٔ کچهری درآمد و نظر من برو افتاد یکایک از خود رفته دست بقبضهٔ شمشیر کردم و گفتم
که شما جاگیر مرا تغیر کرده میخواهید که باین هندو بدهید این گفته برخاستم و مقابل مستوفی رسیده
بآواز بلند گفتم که اگر این مرا بکشد جاگیر از آن اوست و اگر من این را بکشم جاگیر از من است
مستوفی از مشاهدهٔ این حال ترسیده و لرزیده از پیش من گریخت و دیوان مردم را فرستاده
مرا نزد خود طلبید و دلاسا بسیار داد و گفت خاطر جمع دارید جاگیر از تغیر نگاهم چنانچه فی الفور
عرضی نوشت و دستخط بحالی کرده داد به خوشی تمام بجناب حضرت رسیدم حضرت بجانب
من نگاه کرده و تبسم نموده فرمودند که معنی الغضب حرمة را دانستی من شکر توجهات حضرت را
بجا آوردم۔

میرزا عبدالله نامی از ارباب کمال نقل کردند که روزے بملازمت فائض البرکة حضرت
بابا شاه مسافر قدس سره رفته بودم وقت نماز عصر بر کنار دریا متصل مسجدے بر تخته سنگے نشسته بودند
ناگاه مارے سیاه مهیب برآمد حاضران بدفعا و مستعد شدند فرمودند که پیش ما می آید بهستی بار آمد
وسر خود بر زانوے حضرت مالید آنگاه بمار فرمودند که برو مارا از نظر حاضران غائب شد۔

حاجی عبدالرحیم از مریدان حضرت [illegible] صاحب که در ارکات از مشائخ عظام و بزرگ
سرا با احترام بودند نقل میکردند که عزیزے نوجوان با ارادهٔ خداطلبی سیاحت اختیار کرده در ملتان
ولاهور و شاهجهان آباد بخدمت مشائخ وقت رسیده استدعا کشود کار خود نمود و هیچ جا حصول
مدعا نشد از انجا به بندر سورت که سید سعدالله نام صاحب کمال در انجا بودند رسید و چندے
بتقدیم خدمت پرداخته اظهار مطلب نمود فرمودند که راه دراز در پیش دارید [illegible] میخواهید [illegible] بمنزل
برسید چگونه صورت بندد کشود کار سالک وابسته بفیض حضرت شاه است کرم الله وجهه

هر چند که هر چهار یار کبار رضی الله عنهم برحق اند اما ارادت و محبت جناب مرتضوی بیش از دیگران
می باید آن عزیز قبول نمود و در خدمت شیخ شروع باشتغال کرد در چند روز مجنون شد یکے از
آشنایان که در مکه معظمه بود بعد از معاودت او را بهمان حالت با خود گرفته در بلدهٔ خجسته بنیاد بخدمت
قدوة العارفین حضرت باباشاه مسافر قدس الله تعالیٰ سره العزیز رسید و احوال او را بعرض رسانید
حضرت فرمودند که او را پیش ما بیارید چون در خدمت حضرت حاضر شد بمجرد نگاه حضرت بهوش
آمد و سر بر قدم حضرت گذاشت فرمودند شما غلط کردید که در جناب هر چهار برگزیده خیال بیش و
کم کردید و ثمرهٔ آن هم دیدید آن شخص مطیع ارشاد حضرت گردید در چند روزے بمدعا خود رسید
کرامت الاولیاء حق۔

شاه کوچک می گفتند که در اوایل عسرت خرج بمرتبهٔ کمال بود دران ضمن ماه مبارک رمضان
رسید کیفیت رسیدن ماه رمضان بجناب حضرت عرض کردم فرمودند که خدا قادر است و بعد چند
ساعت در بالاخانه که بر حجرهٔ شریف واقع است تشریف برده از درون زنجیر نمودند بعد از دو سه
ساعت شخصے بحشمت تمام در تکیه در آمد او را در دیوانخانه نشاندم و برائے خبر کردن بر بالاخانه آمدم
دیدم که دروازه مضبوط است از روزن نگاه کردم دیدم که حضرت گوشهٔ بوریا را کناره نموده روے
خود را بر خاک میمالند و بعجز و انکسار آهسته آهسته چیزے بجناب الٰهی عرض می کنند از دیدن این
کیفیت خوفے و هراسے در من مستولی گردیده لرزه بر اندامم افتاد ترسان و لرزان از بالا فرود آمدم
بعد از ساعتے حضرت از بالاخانه فرود آمده بدیوانخانه تشریف آوردند و آن عزیز ملازمت نمود
بعد از فراغ از قهوه از نوکر خود چیزے طلبید مبلغے در رومال بسته بود برخاسته بخدمت حضرت
گذرانید و گفت چین قلیچ خان بهادر بجناب حضرت عرض بندگی کرده و برائے خرج رمضان
مبارک دو صد روپیه نیاز فرستاده اند حضرت فاتحه خواندند و بجانب من اشارت کردند که بگیر آن
مبلغ را برداشتم حضرت تبسم نموده فرمودند

تا نه نالد کودک حلوا فروش　　　بحر بخشایش کجا آید بجوش

چون نگاه کردن از روزن بر حضرت مکشوف شده بود تبسم کرده این بیت خواندند ـ

محمد غیاث خان بہادر که در عرس حضرت برائے زیارت آمده بود نقل میکردند که در ایامے که نواب غازی الدینخان بہادر بعد وفات بادشاه عالمگیر در برہانپور سکونت داشتند محمد اعظم شاه راجه ساہو را که در قید بادشاه عالمگیر بود خلاص کرده رخصت بملک او نمودند راجه مذکور با افواج کثیر شہر خجسته بنیاد را محاصره کرد نواب این خبر شنیده مرا با فوج بجهت تنبیه او فرستاد چنانچه آمده بر قصبه که بمسافت چہار کروه از شہر واقع است دائره نمودم غنیم این خبر شنیده کوچیده رفت و من یک پہر روز بر آمده داخل شہر شدم و بخانه حاجی محمد ضیا که از مخلصان حضرت بود فرود آمدم روز پنجشنبه بوقت سه پہر بملازمت حضرت در تکیه آمدم حضرت با جمعے در مسجد بختم خواجگان مشغول بودند من هم داخل ختم شدم سفره مدور از شروع در زیر دانهائے ختم گسترده بودند بخاطر خود گذرانیدم که من نیز همین اسلوب سفره بجهت ختم در خانه رفته تیار خواهم نمود بعد فراغ از ختم حضرت از من پرسیدند که شما هم ختم میکنید عرض کردم که بلے رخصت شده بخانه آمدم روز دویم همان سفره را برائے من فرستادند شاه کوچک آمده گفتند که حضرت فرموده اند که برین سفره ختم میکرده باشید من تسلیمات بجا آوردم خطره که بخاطر من گذشته بود بر حضرت مکشوف گردیده باعث مزید اعتقاد گردید والحال مدت بیست و پنج سال است که آن سفره در خانه من است و بران ختم خواجگان میخوانیم و هرگز کهنه نشده و از روزے که این سفره بخانه من آمده است روز بروز کشایشها و برکتها می یابم ـ

حافظ محمد اسمعیل نقل میکردند که روزے بجناب حضرت عرض کردم که میخواهم که معرفت الهی پیدا کنم فرمودند که در سن چهل سالگی درویشے با تو در خواهد خورد او را دعا ما خواهی گفت آن درویش در حق تو توجه خواهد کرد و مراد خواهی رسید عرض کردم او را کجا یابم فرمودند در شاهجهان آباد نزدیک قدم رسول می باشد باز عرض کردم که تا زمان ملاقات او چه کار کنم ارشاد کردند که تا آن وقت هر که منظور بود بیاید آن را از خود بهتر دان و نیز فرمودند که از ذکر هو غافل مباش ـ و

نیز حافظ محمد اسماعیل گفتند که روزے در مسجد بخدمت حضرت نشسته کتاب تحفة الابرار
می خواندم درین وقت شخصے از در در آمد و عرض کرد که پسرم آزار دارد امیدوارم تعویذے عنایت
فرمایند حضرت قلمدان از دست شاه یونس طلبیده تعویذ نوشته دادند روز چهارم آن عزیز
بخدمت آمد و پسر خود را همراه آورد و شکرانه صحت پسر نذرے گذرانید ـ و
نیز حافظ نقل کردند که روز یکشنبه بود بجناب حضرت نشسته بودم عرض کردم که حضرت برا
مردم تعویذ عنایت فرمایند و برادرم محمد صادق بآزار صرع گرفتار است و ما را بجناب حضرت
دعوے غلامی و خانه زادی است پس کجا رویم و با که گوئیم فرمودند ساعتے صبر کن درین اثنا چند
کسے جنازهٔ شخصے را آوردند و حضرت برائے نماز جنازه برخاستند و اعزهٔ دیگر نیز همراه آنحضرت
نماز جنازه خواندند بعده حضرت باین فقیر ارشاد کردند که دو گل از جنازه بیار من رفته گلها آوردم
حضرت بر آن گل چیزے خوانده از دست خود بمن عنایت کردند و فرمودند که در گلوے برادرزادهٔ
خود ببند و تا یکهفته و آنکه گلها را تعویذ کرده در گلوے محمد صادق بستم بفضل الهی بتوجه حضرت آزار
صرع بالکل مندفع گردید ـ

میر محمد وفا حصاری که سید و عارف وقت بودند و بادشاه عالمگیر اعزاز و اکرام بواقعی
بجا می آورد و با حضرت پیر و مرشد ربطے قلبی داشتند خلف ایشان میر رشید خان که پرورش
یافته و مرید مقبول حضرت اند ذکر میکردند که من در ایام خورد سالی در مکتب خانه تکیه نزد میر محمد
یوسف میخواندم در ماه مبارک رمضان اکثر اطفال روزه میداشتند و من نیز روزه دار بودم
روزے میر محمد یوسف گفتند طفلے بود که در ماه رمضان بطهارت خانه رفته آب میخورد بخاطرم
گذشت که توهم بطهارت خانه رفته چرا آب نمی خوری با همین خطره زیر درخت بید مجنون که در آنجا
ظروف وضو میگذاشتند آمدم و چون ظروف نو و تازه بود یکے را برداشتم و در طهارت خانه
رفتم و با وجودیکه تشنه نبودم آب خوردم و لبها را خشک ساخته بیرون آمدم و نماز ظهر خوانده
بمکتب خانه رفتم وقت سه پهر که طفلان آزاد شدند من نیز همراه طفلان بجناب حضرت

سلام کرده خواستم که بجائی خود بروم حضرت نام مرا گرفته نزد خود طلبیدند نزدیک رفته ایستاده شدم
فرمودند شما در طهارت خانه رفته آب نخورده باشید و حال آنکه برین معنی هیچکس اطلاع نداشت مرا
خجالت بمرتبه کمال دست داد چون خجالت مرا ملاحظه کردند فی الفور برای تسلی من فرمودند شما
مرد آدمی اید البته این قسم نخواهید کرد ما با شما مطایبه کردیم — نیز

میر رشید خان میگفتند که من در اوایل ایام جوانی مرتکب شراب خواری و تماشای رقص
طوایف و منهیات دیگری بودم و از خجالت این افعال در تکیه متبرکه نمیتوانستم آمد شبی بخواب دیدم
که بتکیه آمدم و در دهلیز دروازه رسیدم و شاه عرب متصل دروازه نشسته اند سلام کردم ایشان گفتند
که میر رشید بعد مدتی بتکیه آمده حضرت پیر و مرشد در صحن حجره شریف ایستاده بودند آواز مرا شنیده
فرمودند که ایشان چرا بیایند اگرچه از خجالت جرأت رفتن بحضور مبارک نداشتم لیکن چون دانستم
که حضرت از آمدن من مطلع شده اند لاچار پیش رفته سلام کردم حضرت دست مرا بدست مبارک
خود گرفته درون حجره بردند درین ضمن میر باقی خان ابن عم بنده نیز از عقب در حجره درآمدند حضرت
جانب من نگاه کرده فرمودند که شنیده ایم که شما شراب میخورید در آن وقت بخاطرم یاد آمد که شخصی
در جناب حضرت غوث الثقلین از دروغ گفتن توبه کرده بود هر وقت که بعزم کار ناشایسته از خانه
بیرون می آمد کسی می پرسید که کجا میروی آن عزیز اگر راست میگفت خجالت میکشید و دروغ گوئی
را خود ترک کرده بود لاعلاج از اراده فاسد در دل توبه میکرد و عازم کار نیک میشد و نام همان
کار پیش سایل ظاهر مینمود و باین طریق به بهانه آن توبه نیکی مبدل گشت من نیز در همان حالت خواب
در دل از خوردن شراب توبه کردم و بجناب حضرت عرض نمودم که از خوردن شراب توبه کردم و در
دل اندیشیدم که بی خوردن کیف چه قسم خواهم گذرانید باز تسلی خود باین معنی میکردم که بعد ترک
شراب مسکرات دیگر بسیار است باز حضرت پرسیدند که دیگر کدام کیفها می خورید فقیر از کیفهای دیگر
نیز در دل تایب شده بعرض رسانیدم که از جمله کیفیات توبه کردم درین ضمن میر باقی خان بابنده

گفتند که از تماشای رقص کنچنی هم توبه بکنید حضرت قول ایشان را شنید و جانب بنده متوجه شده فرمودند که
اگر شما ترک این فعل هم بکنید اسپی که نزد میر محمد باقی است از آن قسم اسپ در خانهٔ شما خواهد آمد درین
اثنا بیدار شدم و از سبب ندامتها که در خواب بخدمت حضرت کشیده بودم ملول و غمگین نشستم همان
روز وقت نماز عصر میر باقی خان نزد بنده آمده گفتند که حضرت بشما دعا گفته اند و از ابتدای اعلامی
که بنده در جناب حضرت داشت همین یکمرتبه دعا گفته فرستادند دانستم که دعا گفته فرستادن محض از
برای ترک افعال شنیعه است همین توجهات حضرت ارادهٔ خیالات فاسده بالکل از دلم زایل
گشت و بعد چندی بخدمت شریف رسیده از جمیع کردارهای بد توبه کردم و مرید شدم آخر الامر
همان اسپ که در خواب از جناب حضرت بشارت شده بود بخانهٔ من آمد و بر همان اسپ نوکر
شدم الحمد لله تا این وقت برفاهیت میگذرانم ـ

نیز میر رشید خان می گفتند که بعد وصال حضرت در وقتیکه نواب نظام الملک از دار الفتح
اجین عزیمت بملک دکن نموده از دریای نربده عبور کرده نزدیک برهانپور رسیدند خبر آمدن دلاور خان
از طرف هندوستان و آمدن عالم علیخان از اورنگ آباد برای مقابلهٔ ایشان درمیان آمد و من
دران وقت بخشی فوج میر احمد خان بهادر ناصر جنگ خلف خورد نواب نظام الملک بودم خواستم
که چیزی از تعلقهٔ خود در خدمت نواب عرض نمایم هرچند سعی کردم نواب متوجه نشدند ازین هم محزون
شده بخانهٔ خود آمدم و اندیشه کردم که عجب اوقات گذرانی است ازین نوکری و خدمت فقیری
بهتر است و همین فکر خوابم ربود در خواب دیدم که حضرت پیر و مرشد بر چبوترهٔ بلندی بر سر دو پا نشسته اند
و نواب نظام الملک بجانب دست چپ حضرت نیز بهمین طور نشسته اند و بنده روبروی حضرت
دست بسته ایستاده است حضرت بجانب بنده متوجه شده دست راست خود را دراز کرده اشارهٔ
بتسلیمات فرمودند و نواب هم اشارت حضرت را دریافته جانب بنده نگاه کردند فقیر تسلیمات
بجا آوردم و درهمان حالت از اشارت حضرت مفهوم فقیر شد که ازین قسم عزیزی گله مند بودن مناسب
نیست درین اثنا بیدار شدم و بخدمت محمد غیاث خان بهادر رفته کیفیت خواب را بیان کردم

تعبیر نمودند که انشاء الله تعالی فتح نصیب نظام الملک میشود و تسلیمات منصب و جاگیر بجا خواهید
آورد بعد چندے نواب نظام الملک بر دلاور خان و عالم علی خان فتح یافتند و بنده تسلیمات
منصب و خطاب بجا آوردم و جاگیر هم یافتم۔

نیز میر رشید خان می گفتند که بعد از وصال حضرت در وقتیکه قلعداری ملیر به محمد غیاث خان
بهادر مقرر بود من از طرف محمد غیاث خان نیابت قلعداری قلعه مذکور داشتم بعد ازان که خدمت
از ایشان تغیر شد من نیز تغیر شدم مردم سپاه که قریب ده هزار روپیه طلب آنها در سرکار بود بر من
هجوم کردند من چیزے در بساط خود نداشتم آنها خواستند که مرا بے آبرو نمایند درهمین وسواس
بودم که یک پاس روز باقی مانده خوابم ربود در خواب دیدم که من بتکیه متبرکه آمده ام و بخاطر خود
گذرانیدم که از تو کدام خدمتے که لایق جناب حضرت باشد بجا آورده نتوانی مگر آنکه خود را زینه دروازه
تکیه نمایم تا مردم بر سر تو گذشته آمد و رفت کنند خود را زینه ساختم و مردم پا بر پشت من گذاشته
میگذشتند و مرا فرحتے ازان دست میداد و باز بخاطرم رسید که اگر مردم پا بر گردن من گذاشته
بگذرند بهتر است مردم پا بر گردن من گذاشته میرفتند و مرا فرحتے و بشاشتے زیاده رو نمود باز گفتم که
پا بر سرم گذارند مردم پا بر سرم گذاشتند و ریش و دهانم بخاک آلوده میشد و بسیطے تمام در حالت
خود مشاهده می نمودم درین ضمن هندوے نزدیک من ایستاده بود او را گفتم تو نیز پا بر سرم گذاشته
بگذر او نگذشت و مرا گفت این کدام فعل است که اختیار کرده مرا از گفتن او حجابے رو نمود برخاستم
و درون تکیه در آمدم دیدم که حضرت در صحن مسجد مستقبل قبله و شاه خادم روبروے شریف بپشت
بقبله نشسته اند حضرت بجانب من نگاه کرده فرمودند که خوب هستید من خاموش ماندم و تسلیمات
بجا آوردم شاه خادم بمن گفتند که حضرت بشما میفرمایند که شما خوب هستید و شما تسلیمات می کنید
بایستے که جواب میدادید که خوب هستم درین اثنا از خواب بیدار شده دیدم که دو گهڑی روز باقی مانده
و خوب یاد دارم که چون حضرت در خواب احوال پرسی من می نمودند در تکیه همین قدر روز باقی بود از
دیدن این خواب تسلی خاطر حاصل کردم اما وسواس از دست مردم در خاطر بود و هر روز و شب فکر

می گذشت صبح همه مردم نزد من آمده بملامت تمام گفتند که شما چیزے در بساط ندارید چرا حکم نمی کنید
که زر خود را از معتقدان موضع هیچ و غیره بگیریم من بخاطر گذرانیدم که اگر محمد غیاث خان مرا زیر پاے
فیل بیندازد قبول دارم لیکن فی الحال خود را از دست این مردم نجات باید داد پروانگی دادم
و آنها زر خودها را از معتقدان مذکور گرفتند و من ببرکت حضرت از بلاے عظیم رهائی یافتم —

نیز میر رشید خان نقل میکردند که رابعه بیگم زوجه فقیر میخواست که در طریقه قادریه مرید شود من اورا
گفتم اگرچه فی الحقیقت درمیان بزرگان جدائی نیست لیکن چون آبا و اجداد ما و شما در سلسله علیه
نقشبندیه مرید شده اند بهتر است که شما هم درین طریقه مرید شوید اهلیه این فقیر در خواب دید که در صحن
خانه دیگهای کلان بر دیگدانها گذاشته اند و طعام می پزند و آواز مردم بسیار از بیرون می آید گفت من
در خواب در صحن خانه آمدم دیدم که میر محمد یوسف و حاجی حبیب الله ایستاده اند و پرده از چادرگلها
دو کس از دو طرف گرفته می آیند و عقب آن پرده حضرت پیر و مرشد تشریف می آرند و مردم بسیار
عقب حضرت می آیند پرسیدم سبب پختن این طعام چیست و حضرت کجا تشریف میبرند میر محمد
یوسف و حاجی حبیب الله گفتند که براے مرید کردن شما می آیند اهلیه مرا از آن وقت خلوص
ارادت بجناب حضرت حاصل شد —

خواجه عبدالسلام وقایع نگار جالندهر میگفت که من روزے بخدمت حضرت سعادت
اندوز شدم و از مدتے آزار تپ داشتم حضرت پرسیدند چه حال دارید عرض کردم که حرارت مرا
نمیگذارد فرمودند اگر حرارت شمارا نمیگذارد شما حرارت را بگذارید از همان وقت ببرکت نفس مبارک
حضرت آزار من برطرف شد و صحت کلی یافتم وقتے در تنگی عسرت حرج بود بجناب حضرت عرض
کردم دوسه روز گذشته که در مطبخ دیگ بار نشده حضرت پرسیدند که دهان خم هاے غله واز است
یا پوشیده عرض کردم که پوشیده است فرمودند که دهن هاے انبار را وا بگذارید که بر بندگی اب
مقرر سے داشتند که هرگاه در خانقاه چیزے نبود میفرمودند که دهن ها خم ها غله را وا بگذارید
تا آنکه حق تعالی از خزانه غیب برکند مردان کتب فرموده اکل می آورند فی الفور تحقیق

میر سید و انبار ہا را پر میکردند فقیر حسب الارشاد دہن ہا خمہار را واکردہ گذاشت روز دویم نذور
بعضی رسید و غلہ فراوان خرید نمودہ خمہار را پر کردہ شد۔

قلیچ بیگ نام جوانے بود از قوم بلوچ بے باک و بامور غیر شرعی گرفتار روزے بعد نماز
عصر حضرت در مسجد تشریف داشتند و قلیچ بیگ از طرف قطب پور مست و لایعقل بدروازۂ
تکیہ آمدہ ایستادہ شد و طرۂ شاخے از بنگ کہ آن را چرس می نامند بر سر گذاشتہ از شخصے پرسید کہ
حضرت کجا اند آن شخص گفت کہ در مسجد نشستہ اند بے محابہ داخل دروازہ شد چون نظرش بر حضرت
افتاد رنگش متغیر شد و لرزہ بر اندام او پیدا آمد ترسان و لرزان سلام کرد و بادب تمام بخدمت
حضرت در کنار صفہ مسجد نشست حضرت تبسم زہر خندہ نمودہ پرسیدند کہ از کجا می آئید گفت از طرف
قطب پورہ حضرت فرمودند گوش ہا شما گرم ظاہر می شود بخانۂ خود رفتہ بخواب روید بے اختیار از
خدمت برخاستہ بخانۂ خود روان گردید و بآزار سخت مبتلا شد و بعد از چہار پنج روز فوت کرد بسبب
بے ادبی کہ بجناب حضرت کردہ بود بجزا رسید و جوان مرگ مرد۔

ملا عالم نام خادمے بے باک و بے ادب ہمیشہ در خدمت حاضر می بود و اکثر کارہاے
نامرضی شریف بعمل می آورد و حضرت بارہا از کردارہاے او ناخوش میشدند روزے بملا عالم فرمودند
کہ شما بخانۂ میر عبد اللہ نمی رفتہ باشید و اگر خواہید رفت شما را تنبیہ خواہیم کرد ملا عالم ساکت ماند
بعد دو سہ روز پیش از نماز عشاء در مسجد تشریف داشتند این فقیر و میر عبد الامین ہر دو بخدمت
ایستادہ بودیم حضرت پرسیدند کہ ملا عالم کجا است میر عبد الامین عرض کرد کہ بخانۂ میر عبد اللہ رفتہ
است خاطر شریف متوحش شد فرمودند کہ او را طلبیدہ بیارید او را آوردند حضرت بملا عالم فرمودند
کہ ما گفتہ بودیم کہ بخانۂ میر عبد اللہ نخواہی رفت چون است کہ سزا رسانیم یا فرمودند کہ الحال
شب است فردا ترا و او را ایذا خواہیم رسانید در جواب گفت ہر تنبیہ باشد در حق من باید کرد
و بمیر عبد اللہ ہیچ نباید گفت حضرت زیادہ برہم شدہ فرمودند کہ خوب فردا خواہیم دید بعد این
گفتگو برخاستند و نماز عشاء بجمعیت خواندہ در حجرہ تشریف بردند چون یاران ملا عالم را از رتب

روداد ور روز دویم زبانش بند گشت و سگفت ہی دریغ سوختم روز سیوم جان داد و باعث عبرت اکثرے از مردم شد

میر حسین پدر میر محمد یوسف از مردم بدخشان بودند از انجا بهندوستان آمده در سرکار شاهزاده محمد بیدار بخت نوکر شدند و در خجسته بنیاد متاهل گشتند و بجناب حضرت اتحاد تمام داشتند بعد ازان مع قبایل عازم مکه معظمه گشتند و در بندر سورت رسیده در کشتی نشستند درهمان ایام میر مذکور متولد شد نام ایشان میر دریائی گذاشتند بعد از انکه والد ایشان سعادت زیارت حاصل کرده خجسته بنیاد آمدند طفل را در جناب حضرت آورده عرض کردند که بنده اراده دارم که بلشکر شاهزاده بروم و میخواهم که طفل بدستور طفلان دیگر بیدقدم حضرت باشد میر حسین بلشکر شاهزاده رفتند بعد چندے والده میر محمد یوسف را بیماری روداد بجناب حضرت التماس کرده فرستاد که وقت من نزدیک رسیده و این طفل را چنانکه پدر او در بندگی حضرت سپرده رفته است من نیز نیاز حضرت کردم بعد مردن مادر میر را حضرت نفرزندی تربیت کردند و مختون ساختند و در خوراندن ایشان تقید فرمودند و کتخدا ساختند درین اثنا ایشان داعیه نوکری کردند اگرچه مرضی حضرت نبود لیکن چون خواهش ایشان بسیار دیدند بلشکر بادشاهزاده محمد کام بخش نزد عرب بیگ خان که سابق ذکر ایشان گذشته است فرستادند دران وقت بادشاهزاده بموجب حکم بادشاه قلعه جنجی را محاصره کرده بودند و ذوالفقار خان پسر اسد خان وزیر بادشاه که تعین بادشاهزاده بود با محمد اعظم شاه پسر کلان بادشاه اتفاق داشت و میخواست که بعد بادشاه محمد اعظم شاه بادشاه شود و در گرفتن قلعه کوشش نمی کرد کام بخش ازین معنی واقف شده خواست که خود یورش کرده قلعه را بگیرد خان مذکور بر اراده او اطلاع یافته عرضداشت مخفی به بادشاه نوشت که بادشاهزاده بمشورت و صلاح دید بنده ها را قبول نمی فرمایند و میخواهند که قلعه گرفته قدم از جاده اعتدال بیرون نهاده از جناب بادشاه منحرف شوند بادشاه بخان مذکور حکم فرمود که کام بخش را مقید سازد میر محمد یوسف در لشکر بادشاهزاده رسیده در تلاش نوکری بودند درین اثنا خان مذکور بادشاهزاده را مقید کرد و میر محمد یوسف مایوس شده در خجسته بنیاد

بجناب حضرت سید رسیدند چون رخصت بخلافت عرضی حضرت حاصل کرده بودند بنا امیدی مراجعت
کردند حضرت فرمودند بفضل الهی همه چیز در اینجا میسر است همین جا باشید و به تحصیل علم مشغول شوید میر
بکسب علم مشغول شدند و حضرت در باب تربیت ایشان توجهات بعنایت مبذول داشتند
و در چند سال همین توجه خاص حضرت از جمیع علوم بهره یاب گشته فاضل و حکیم شدند بعد از آن حضرت
خواستند که علم تصوف و طریقه درویشی ایشان را تلقین فرمایند لیکن ایشان درین علم که سرمایه سعادتها
است دل ندادند مجذوبه ماماشکر نام در محل بوره بود اکثر بخدمت حضرت میر سید سخنہا جذب
آمیز میگفت و حضرت درباره اش توجه میفرمودند و نان و لباس عطا میکردند روزے غلام میر
مجذوبه را بے سبب رنجانید مجذوبه در جناب حضرت آمده فریاد کرد حضرت فرمودند غلام را
بیارید درین اثنا میر محمد یوسف آمدند حضرت فرمودند غلام شما این بیچاره مجذوبه را ناحق آزار داده
است او را تنبیه نمائید که بار دیگر چنین نکند ایشان در جواب گفتند که مجذوبه هم باو چیزے گفته باشد
درین باب بخدمت حضرت مکابره کردند تا بحدے که حضرت ناخوش شدند و ایشان را از آمدن
در تکیه منع فرمودند و نیز میفرمودند که با آنچه در حق میر میکردیم و هر چه فهمیده بودیم بیجا بود بعد چندے
میر حاجی حبیب الله که از مخلصان حضرت و همسایه میر بودند واسطه کردند تا ایشان را بخدمت
شریف شفاعت کردند و حضرت قبول نمیفرمودند آخر الامر برای خاطر حاجی قبول نمودند ایشان
میر را آورده در قدم حضرت انداختند حضرت عفو تقصیر ایشان کردند لیکن تا حین حیات از
ایشان ملال خاطر داشتند و میفرمودند

چوب را آب فرو می نبرد دانی چیست   شرمش آید ز فرو بردن پرورده خویش

ایشان بعد وصال حضرت چند روز در تکیه بودند چون صحبت ایشان با فقرا موافقت نکرد
برآمده در مسجد جمیل بیگ خان سکونت گرفتند و مدتے در آنجا بودند و درس میگفتند و اکثرے از
اکابر و اهل دول از سبب انتساب بحضرت با ایشان اخلاص میداشتند و آمد و رفت مینمودند
تا آنکه بیمار شدند و وقت ایشان نزدیک رسید فقیر برای عیادت رفت بسیار تغیر یافته بودند و گفت

شده بودند و دهان بخته بود گفتند که الحال از قصور بے ادبیها که بجناب حضرت کرده ام از هوش
میروم و پشیمان میشوم لیکن تقدیر را چه علاج بعد ازان بفقیر پیغام کردند که بکرات در خواب دیدم که
حضرت مرشد میفرمایند که خرقه بپوشید و از دست مبارک خود خرقه پوشانیدند بموجب امر حضرت
خرقه برای من تیار سازید فقیر خرقه تیار کرده نزد ایشان فرستادم خرقه پوشیدند و گفتند که همین قسم
خرقه حضرت مرا در خواب عنایت فرمودند و نیز بعضے مردم نقل میکردند که من حضرت خواجه بزرگ
را در خواب دیدم که میفرمایند شما بعد ازین لنگ بندید چنانکه لنگ بستم و نیز حاجی محمد تقا که از جملهٔ
فضلاے وقت و بزرگ عصر بودند عمامه بر سر من بستند ازین قسم خوابها بیان میکردند و قبل از وفات
که احوال ایشان متغیر شده بود و فرزندان ایشان مکانے برای دفن ایشان تلاش میکردند فقیر
دران ایام بیمار بود و این خبر شنیده گفته فرستادم که خاطر را مترددنکنید شما را در تکیه خواهیم گذاشت
میران فقره را شنیده خوشوقت شدند و گفته فرستادند که ما از شما همین چشم داشتیم و حضرت مرشد هم
مرا در خواب این بشارت داده بودند چنانچه از شما بظهور آمد بتاریخ شهر شوال ۱۱۴۵ سنه یکهزار و یکصد و چهل و
پنج هجری رحلت نمودند و ایشان را در تکیه قریب شاه قلندر دفن نموده شد۔

میر نظر خان که از ایام طفولیت پرورده و تربیت کرده و مرید حضرت مرشد اند میگفتند که وقتے
حضرت از کمال تفضل نیمهٔ آستینے از پوشاک خاص خود بمن عنایت فرموده بودند چون تبرک بوده
بقچه نگاه داشتم و بسه و پنج زخم از برکت آن قماش بسیارے از هر جنس نزد من جمع شده بقچه که دران
نیمهٔ آستین بود بخانهٔ پدر اهلیه خود گذاشته عازم بعضے از اطراف شدم بعد مدتے که ازان طرف
مراجعت کردم دیدم که در اطراف بقچهٔ من بقچها بسیار فراهم آمده اند از پدر اهلیه پرسیدم که این همه
پارچها از کجا رسید گفت که خدا تعالی از غیب رسانید به یقین دانستم که از برکت نیمه آستین حضرت
است بعد ازان همراه نظام الملک به برهان پور رسیدیم و جنگ دلاور خان در میان آمد میر
رشید خان گفتند که درین وقت اگر چیزے از تبرکات حضرت بهم میرسید آنرا بجاے حرز با خود نگاه
میداشتیم شاید که ببرکت آن ازین بلاے عظیم نجات می یافتیم چون ایشان پرورش یافته و مرید

جناب حضرت بودند یک آستین آن نیمه آستین جدا کرده بایشان دادم وایشان تعویذ کرده در دستار خود نگاہ داشتند و باقی را من در بدن خود پوشیدم بسیارے از مردم در جنگ از طرفین کشته شدند و زخمی گشتند حق سبحانه برکت آن تبرک مرا و میر رشید خان را محفوظ و سالم داشت و ہیچ آسیبے بما نرسید۔

میر محمد تقی میگفتند که امنیه خواجه محمد سعید روز عرس اول حضرت طعامے بسیار مہیا کرده بودند و فقرا و مشایخ اجتماع داشتند خواجه طهرانه و محمد الف برادر ایشان و حیات بیگ نام جوانے از آشنایان فقیر آمدند چون اہتمام امر طعام وابسته باین فقیر بود طعام پیش اعزهٔ مذکوره گذاشته سرگرم رسانیدن طعام بمردم بودم بعد از فراغ مسموع شد که در اثنائے تناول طعام حیات بیگ لقمه که بر داشت دران استخوانے پوشیده بود استخوان در گلوے او بند شد رنگ رویش پرید نزد و عنیفت می برآید و نه فرو میرود حیات بممات قریب رسید حیات بیگ گفت که من بدل متوجه شده گفتم که یا حضرت یا صاحب مردم طعام نیاز بزرگان خورده از بلاہائے عظیم نجات می یابند و این عجب که بگرفتن لقمه طعام نیاز حضرت جان من باین اضطراب برآید دریں حالت یاس سرفه شدے آمد استخوان از حلق جسته برآمد حیات بیگ میگفت اگر مدد از جناب حضرت ایشان نمی شد در مردن من ہیچ توقف نبود۔

در ایام قرب وصال حضرت که فی الجمله کسرے داشتند روزے نواب نظام الملک برائے دیدن حضرت آمدند حضرت بر چہار پائی نشسته بودند دستارے که حضرت چند بار بر سر مبارک خود بسته بودند از دست فقیر طلبیده کنار آن بدست مبارک درست کرده بدست نواب نظام الملک دادند نواب بر سر خود بسته مرخص شده رفتند و دریہان روزہا دو روز پیشتر از وصال حضرت باز بخدمت رسیده حضرت را در نہایت ضعف مشاہده کردند مغموم و آب دیده شده دست خود بر قدم حضرت گذاشتند حضرت دست نواب را در دست خود گرفتند نواب دست حضرت را بر چشم خود مالیده استدعائے فاتحه نمودند حضرت بعد فاتحه خواندن دست نظام الملک را بدست مبارک گرفته این دو بیت خواندند

اے سلیمان در میان جغد و باز علم حق شو با ہمه مرغان بساز

مرغ حیرے را زبان چیر گو مرغ پر شکسته را از چیده گو

نواب را از شنیدن این ابیات رقتے دست داد به نیاز و شکستگی تمام مرخص شده رفتند حضرت بعد رفتن نواب فرمودند انشاء الله تعالی عالمے ازین عزیز فیض یاب خواهد شد بتوجه آنحضرت دولت روز افزون نواب بمرتبه رسید که اظهر من الشمس است۔

روزے حاجی قاسم در مرض اخیر حضرت باین کمترین گفتند که بنده مدتے در کفش برداری حضرت بسر برده ام و عمرے بخدمت گذاری حضرت گذرانیده پیر شده ام امید وارم که خرقه ملبوس خاص باین پیر غلام عنایت فرمایند که تا مرا و فرزندان مرا سرفرازی در دنیا و آخرت باشد این معنی را از طرف من بجناب حضرت وقت یافته بعرض رسانید این کمترین شبے وقت یافته معروض داشت حضرت بعد استماع تا دیرے ساکت ماندند و هیچ نفرمودند حاجی عاشور و شاه عرب و شاه میر و میر سلیم و یاران دیگر در اطراف چهار پائی نشسته بودند حضرت بجانب این احقر متوجه شده فرمودند با گفتم لبیک فرمودند از فقرا چیزے که میراث میماند همین خرقه است مگر شمارا درکار نیست بنده خاموش و متحیر ماندم بعد از ساعتے فرمودند برخیزید و خرقه را از ستار بگیرید و بپوشید کمترین برخاست و خرقه از ستار گرفت و پوشید حضرت باوجود ضعف برخاسته نشستند و فاتحه خواندند عزیزانے که در خدمت حاضر بودند مبارک باد گفتند بعد ازان حضرت فرمودند که دیگ جوشے از برائے فقرا بسازید روز سیوم فقیر دیگ جوشے ترتیب داد باز حضرت تجدید فاتحه خوانده و تکبیر گفته ارشاد فرمودند که هر طالبے که بیاید شما تکبیر بگوئید و خرقه بپوشانید حضرت ایشان روزے پیش از وصال بیک سال از حجرهٔ شریف بیرون تشریف آوردند و در کنار چبوتره که فی الحال بارهٔ دری بران نصب گردیده ساعتے نشستند خواجه محمد صادق و حاجی صادق و شیخ عبدالله وغیره اعزه آمده بخدمت ایستاده شدند حضرت بجانب خواجه محمد صادق متوجه شده پرسیدند که این کدام ماه است که میگذرد عرض کردند که ماه رجب است باز پرسیدند که تاریخ چندم است معروض داشتند که چهارم است شب پنجم داخل میشود قدرے سکوت کرده فرمودند

که حضرت شیخ شهاب الدین سهروردی قدس سره درهمین تاریخ و همین ماه از عالم فانی بجهان جاودانی
رحلت فرموده اند این فقیر حقیر در خدمت شریف حاضر بود خواجه محمد صادق و عزیزان دیگر ازین
سخن متحیر شدند حضرت برخاسته تجدید وضو مشغول شدند و طهارت ساخته در حجره تشریف بردند
خواجه محمد صادق کتابی از خانه خود برآورده همین تاریخ و روز و سال نوشته نگاه داشتند بعد
چندی آزار تپ بجناب حضرت عارض شد چند روز مفارقت می نمود و باز میگرفت و باز
میگذاشت مدت ششماه بهمین طور میگذشت و بعد ازان تا تمام سال آزارها از پی یکدیگر
عارض میشد و همیشه شاکر و راضی می بودند در آخرها از چوب مفرح خیلی تعب کشیدند و اطبا بخدمت
میرسیدند میفرمودند آنچه خدا خواسته است خواهد شد بنا بر پاس خاطر مخلصان و رعایت طریقه
مسنون ادویه استعمال مینمودند روزی ازین فقیر پرسیدند که در خانه از برای خرچ فقرا چیست
بعرض رسانیدم که پانصد روپیه است فرمودند الله خانه تا بخانه فرعون میمانند و این مبلغ بر بیوه ها
تقسیم نمائید بنده از خدمت حضرت رخصت شده مبلغ را با خود در محل پوره برده هر جا بیوه پیره زنی
غریبی مسکینی رفتی مریضی از پا افتاده محتاجی بیکسی یتیمی دریافت تقسیم نمودم و اسم نویسی آنها بر فرد
علیحده نوشته در جیب خود نگاه داشتم و بحضور حضرت آمده ایستاده شدم پرسیدند از کجا می آئی
عرض کردم که بموجب امر عالی مبلغ را تقسیم نمودم فرمودند کجا صرف کردی فقیر چندی را نام برده
فرد یادداشت را از نظر مبارک گذرانیدم مطالعه فرموده خوشوقت شدند و دعای خیر که غیر ازین
بضاعتی ندارم در حق این عاصی کردند باز پرسیدند که در خانه چیست عرض کردم کتابها و دو کوزه
مربا و غیره فرمودند مربا را به فقرا تقسیم نمائید و کتابها اگر میر محمد یوسف را در کار باشد بگیرند و اگرنه
بر مردم تقسیم بکنید فقیر مربا را تقسیم نمودم و حقیقت کتابها را بمیر محمد یوسف ظاهر ساختم ایشان
همه کتابها بخانه خود بردند فقیر این معنی را بعرض رسانیدم باز پرسیدند در خانه چیست عرض کردم
دو سه شیشه سرکه و دو سه شیشه سکنجبین و بوریا سوای این چیزی دیگر نیست فرمودند آنها را
نیز بمردم بدهید بوریا و غیره آنچه بود از خانه برآورده بمردم دادم و آمده بخدمت ایستاده شدم

بازپرسیدند در خانه چیست عرض کردم که نبیازه دو کرته و لنگی که بر بدن مبارک داشتند فرمودند آن
راهم بکسی بدهید و در زیر پا لحافی بود آن راهم فرمودند که بدهید بار خاک خواهیم خوابید چون این فقیر
ملاحظه کرد که بدن مبارک در نهایت ضعف است و بجز پوست چیزی دیگر در نظر نمی آید و از آنکه
از سبب آزارها مستلق یا مضطجع می بودند سختی زمین پشت و پهلو را نیلگون ساخته بود گستاخی نموده عرض
کردم که حضرت این اشیا با این فقیر مرحمت شود فرمودند بگیر آداب بجا آوردم و معروض داشتم که
این چیزها ملک بنده گردید بطریق عاریت در خدمت حضرت باشد پرسیدند سبب این چیست
عرض کردم زمین سخت است و بدن شریف در نهایت لطافت و بسبب امتداد آزارها نحافت
در مرتبهٔ کمال بنابران جرأت نمود باستماع این کلمات اشک از چشم مبارک جاری شد مکرر دعاها
فرمودند در همین شدت مرض روزی این فقیر و حاجی قاسم و شاه قلندر و شاه عرب و شاه میر
و میر سلیم و حاجی عاشور و دیگر عزیزان حاضر بودند بجانب این کمترین متوجه شده فرمودند که با با ما از نظر رفته
خواهیم برویم و شما با این طرف میخواهید تا کجا الحال بگذارید تا ما بجایی که رفتنی است برویم
همه گریان شدند و از چشمان مبارک نیز اشک روان گردید و بعد از ظهر قبل از عصر فرمودند که ما را
در صحن مسجد برآرید بموجب امر برآوردند بعد از ساعتی فرمودند که اندرون ببرید در خانه که سابق بتخانه
بود و از حجرهٔ خاص برآمده بودند از جهت آنکه با حجره هم خاطر متعلق نباشد و بعد از آوردن در خانه
چشم مبارک را اندکی پوشیدند و اغره را فرمودند که شما نماز عصر بکنید همه برخاستند و فقیر تنها در
خدمت شریف نشسته بودم و مگس میراندم درین اثنا چشم مبارک را باز کردند و بجانب این
کمترین نگاههای گرم گرم کرم آمیز کردند و پرسیدند که وقت عصر شده است عرض کردم مردم نماز عصر
میخوانند فرمودند هرگاه مردم نماز عصر خوانده فارغ شوند شما بزودی نماز عصر خوانده نزد ما بیائید
فقیر بعد فراغ مردم از نماز رفتم و نماز بتخفیف خوانده آمدم پرسیدند نماز خواندید عرض کردم که خواندم
پرسیدند بیرون کیست عرض کردم که میر محمد یوسف و حاجی قاسم و حافظ محمد صلاح وغیره عزیزان
حاضراند فرمودند بطلبید بموجب امر طلبیدم بجانب حاجی قاسم متوجه شده فرمودند که یٰسین بخوانید

وحال آنکه بر جبهه مبارک اثرے از آثار احتضار نبود عزیزان متحیر شدند حاجی شروع بقرائت
سورهٔ یٰسین نمودند و باتمام رسانیدند فرمودند باز بخوانید باز شروع کرده باتمام رسانیدند بعد از
فراغ از قرائت یٰسین فرمودند که اسم ذات بگوئید اسم ذات را آهسته آهسته میگفتند حضرت فرمودند
که بلند تر بگوئید حاجی بلند گفتن گرفتند درین اثنا میر محمد یوسف و حافظ محمد صلاح نیز در گفتن اسم ذات
شریک شدند و صدا بلند شد حضرت فرمودند خاموش باشید همه خاموش شدند درین اثنا فقیری
صدا کرد حضرت فرمودند باو چیزے بدهید چیزے دادند درویش گفت من از برائے گرفتن چیز
نیامده ام مدتے است که آرزومند جمال مبارک و تشنهٔ دیدار فیض آثارم میخواهم بلقائے حضرت
و قدمبوس بهره مند شوم آواز درویش بسمع مبارک رسید فرمودند بطلبید درویش آمده پائین پا
ایستاده شد و شکر بجا آورد و گفت الحمد لله بآرزوے چندین ساله رسیدم و بدیدار همایون
سعادت اندوز گشتم و از همانجا رخصت شده رفت و هر چند تلاش آن درویش کردند بنظر نیامد
همانا که از مردان غیب بود بعد از رفتن آن درویش میر محمد یوسف بحافظ محمد صلاح گفتند که علامات
نزع هیچ ظاهر نمی شود و اگر شود نصف شب یا آخر شب خواهد شد این سخن بسمع حضرت رسید فوز
چهرهٔ شریف لائح شد که این حرف خوش نیامد فی الفور بجانب فقیر نگاه کرده فرمودند آب بیارید فقیر
آب حاضر کرد چند جرعه بذوق تمام نوشیدند فرمودند مستقبل قبله دست مبارک زیر رخسار
فائض الانوار گذاشته اضطجاع فرمودند بعد از لمحهٔ دست از زیر رخساره برآورده سه دفعه
بمحاسن شریف فرود آوردند و باز بهمان دستور مستقبل قبله بودند سید غلام حسن و دیگر اعزه که بجناب
حضرت اخلاص تمام داشتند حاضر بودند موذن اذان شام شروع کرد حضرت جواب هر کلمه
بفصاحت تمام مطابق حدیث گفتند چون باتمام رسید حضرت فرمودند لا اله الا الله و به
اتمام این کلمه کار تمام شد و جان بحق تسلیم نمودند انا لله و انا الیه راجعون و این مقدمه در اول
شام شب چهارشنبه پنجم شهر رجب المرجب سنه یکهزار و صد و بیست و شش هجری روداد
و جمیع حضار مجلس مشاهده نمودند۔

تتمہ احوال حضرت ایشان یعنی حضرت شاہ مسافر

حاجی عاشور میگفتند کہ روزے حضرت بحافظ قاسم فرمودند براے ما ضیافت میکنی گفت بجان فرمودند گفتۂ من عمل میکنی گفت بشوق دل حضرت فرمودند بشوق الٰہی میکردہ باش کہ کردۂ تو قبول گردد حافظ قاسم بفرزندان خود میگفت کہ ہفتاد بار ضیافت حضرت کردم و ہر بار ہفتاد ہفتاد روپیہ خرچ میشد صبح آن دو چند زر پیش من می آمد و ہر وقت ہر چہ نذر بودہ حضرت خرچ میکردم مضاعف آن می یافتم از برکت حضرت ۔

نیز از زبانی حاجی عاشور است کہ روزے حافظ قاسم در ماہ رمضان مبارک بخدمت حضرت آمدہ عرض کرد کہ میخواہم اربعین نشینم اگر حکم شود حضرت فرمودند کہ نغمۂ شما را کہ می شنویم ہمان اربعین شماست این سودا از خود دور بکنید کہ ما مشتاق نغمۂ شما ایم ہر گاہ ما گوئیم اربعین خواہید نشست حافظ چند دفعہ مکرر عرض نمود شب جمعہ بود حافظ با حضرت افطار کردہ بخانۂ خود رفت بعد از نماز عشا میان حافظ و اہلیۂ او گفتگو واقع شد حافظ در غضب آمدہ کوزۂ آبے کہ در پیش بود برداشتہ بر اہلیۂ خود بتافت زن بمجرد رسیدن کوزہ بمرد حافظ را کسان حاکم شہر گرفتہ در قید ساختند روز سیوم خبر بجناب حضرت رسید فرمودند ما نمی گفتیم اگر بہ تو نشستے رو نماید ظاہر خواہی کرد بایستے ہمان وقت گفتہ میفرستادے و سبب منع کردن اربعین ہمین بود چون نشنیدی چنین مشکل بر تو افتاد بعدہ خود حضرت رفتہ حافظ را از قید خلاص کردہ او را زدند و توبہ دادند ۔

نیز از زبانی حاجی عاشور است کہ حافظ قاسم میگفت کہ وقتے از من خطاے بوقوع آمد و مرا در قید کردند این خبر بسمع مبارک حضرت رسید از بسکہ بر من توجہ ظاہر و باطن داشتند خود حضرت بخانۂ خواجہ عبد الولی تشریف بردند خواجہ آزارے داشت بسبب قدم رنجہ فرمودن حضرت پرسید فرمودند براے دیدن شما آمدہ ایم گفت بفرمایید فرمودند حافظ قاسم از طالبان صادق ماست و نغمۂ او ذوق بسیار داریم مردم تہمت در قید کردہ اند پیش شما قاضی و کوتوال می آیند و ما مرد فقیر سخن ما را چندان قبول ندارند اگر حرف ما را قبول کنید یک کلمہ او را خلاص گردانید خواجہ

گفت ہر چہ بفرمایید قبول دارم لیکن این حرف را قبول ندارم حضرت سہ چہار دفعہ این سخن
مکرر نمودند خواجہ قبول نکرد حضرت فرمودند اے خواجہ ما حافظ قاسم را خلاص کردیم لیکن ترا ازین
آزار خلاص نخواہیم کرد ہفتہ نگذشت کہ خواجہ بہمان آزار فوت کرد۔

محمد اسمٰعیل پسر حافظ محمد قاسم میگفت کہ روزے حضرت مرا فرمودند کہ ما میخواہیم بسیر باغ
برویم کدام باغ تر و تازہ است عرض کردم کہ حضرت ہمیشہ سیر باغ میکنند لیکن موسم انبہ است
اگر براے خوردن انبہ تشریف ارزانی فرمایند مردم از برکت حضرت بفیض خواہند رسید فرمودند
کہ براے خاطر تو عرض کردم کہ زہے نوازش فرمودند کہ ما فقیریم و بتوکل آنجا میرویم زر می باید
گفتم ہرگاہ حضرت ارادہ کردند حق تعالیٰ ہمہ سرانجام خواہد کرد فرمودند براے خاطر تو روز چہار شنبہ
خواہیم رفت چون وعدہ نزدیک رسید حق تعالیٰ چند گاؤ و چہل بز و چند گوسفند جوان و چند من
برنج برمن فرستاد بجناب حضرت آمدہ عرض کردم فرمودند ہر کہ از تہ دل با خدا تعالیٰ پیوست
حق تعالیٰ سرانجام او میکند۔

نیز محمد اسمٰعیل ظاہر میکرد کہ روزے در بازار پارچہ چھیٹ سیاہ بوٹہ ریزہ سفید خریدہ براے
خود جامہ ساختم و پوشیدہ بخدمت حضرت آمدم پرسیدند این چھیٹ بچند خریدی گفتم بدو روپیہ
فرمودند رنگ سیاہ صوفیانہ خوب است براے ما ہم یک تھان بیار بشاہ کوچک اشارت
کردند حسب الارشاد دو روپیہ آوردہ بدست من داد روز دویم بچوک رفتم و چھیٹ را از طرف
خود خریدہ آوردم و دو روپیہ را بشاہ کوچک باز دادم فرمودند چرا دو روپیہ را واپس دادی
گفتم میخواہم با خدا سودا کنم فرمودند کہ با خدا سودا میکنی گفتم بلے گفتند قبول کردیم ہنوز برین معنیٰ
نگذشتہ بود کہ دہ تھان چھیٹ از جاے برمن رسید بجناب حضرت آمدم حضرت مرا دیدہ
پرسیدند کہ بتو رسید گفتم رسید فرمودند ہر کہ با خدا از تہ دل سودا میکند زود بمراد میرسد۔

و از جملہ عمارتہا بعد وصال حضرت الشان علیہ الرحمہ در تکیہ متبرکہ احداث نمودہ اند حوض کبیر طولانی
مشتمل بر فوارہا ست بسعی جمیل جمیل بیگ خان بوجود آمدہ درین مادہ سید غلام علی آزاد سلمہ

این مثنوی انشا کرده اند

خان جوان بخت عمیم الکرم   خواجه ایوب جمیل الشیم   لطف خداوند نگهبان او   طالع سرسبز گلستان او
داد تسلی جگر خسته را   کرد عمارت دل اشکسته را   سایه فگن در طلبش آفتاب   زخم کتان دوخته در ماهتاب
خلق عمیمش گل عنبر شمیم   تازه کن منظر باغ نعیم   دشمن او را اجل خود هوس   خار به پیراهن دل هر نفس
معتقد صاحب شان عظیم   شاه مسافر بطریق قویم   خسرو بے تاج و نگین و علم   تاج ده قیصر و خاقان و جم
ریشه با سر حقیقت رواند   دامن همت بدو عالم فشاند   خوش نمکی ها اثر ذکر او   روشنی دل اثر فکر او
بادشه سلسلهٔ نقشبند   یک نظرش دو جهان را بسند   روضهٔ او حاجت عالم روا   تکیهٔ او جنت راحت فزا
ساخت بنا خان رفیع المکان   حوض درین تکیهٔ جنت نشان   حوض عظیمے بمکان بلند   غلغله در چشمهٔ کوثر فگند
خاصه این چشمه شفاے علیل   تشنهٔ آتش جگر سلسبیل   فیض روانے که ندارد بدل   عمر خضر باد جزاے عمل
سرو روان قامت فواره ها   نور فشان جلوهٔ سیاره ها   تازه جوانان جواهر فروش   با همه مستان قیامت خروش
آب درین حوض سعادت بنیاد   در وسط ماه امام شهید   دل بخرد گفت که آن زود رس   از پئے تاریخ بجنبان جرس
گفتن تاریخ بود فرض عین   گفت خرد نذر امام حسین

ذکر خلفا و یاران حضرت ایشان یعنی حضرت شاه مسافر قدس سره

خلیفهٔ اول حضرت ایشان میر محمود اند که از قصبهٔ واکن از مضافات بخارا بودند محبت طلب الهی در باطن ایشان
پیدا شد در طلب پیر کامل از ولایت بر آمده در اتالیق رسیدند میر خورد اتالیقی از بزرگان عصر
در انجا بودند مردم کابل معتقد و مرید ایشان بودند و بهادر شاه پسر عالمگیر پادشاه که در آن وقت
صوبه دار کابل بود اخلاص تمام با ایشان داشت و کرامات ایشان مشهور بود چندے بملازمت
ایشان گذرانیدند سید فرمودند در ملک دکن بروید که نصیبهٔ شما در انجا است میر رخصت شده
در دکن به خجسته بنیاد رسیده و بخدمت حضرت ایشان سعادت اندوز گردیده ارادت آوردند
و فقیر شدند مدتے در ملازمت بوده مجاز و مرخص شده درجهٔ خلافت از جناب حضرت یافتند
صاحب حال و صاحب ایثار و قلندر مشرب بودند اکثر اعزهٔ کرام اوضاع و اطوار ایشان را

بحضرت بابا لنگر پوش نسبت میداشتند سالی در قحط بنیاد امساک باران بمرتبه کمال شد تالاب
و چاههای شهر همه خشک شدند تا بحدیکه مردم شهر از چهار پنج کروه آب بمشقت تمام می آوردند
روزی حضرت ایشان از حجره بیرون آمده دیدند که خلق الله از بی آبی تصدیع تمام دارند
و خلیفه میر محمود بحضور مبارک آمده ایستاده شدند حضرت بجانب میر متوجه شده فرمودند شما فقیر درویش
وقت خود را دراز کرده میگردید و بر خلق الله تصدیع میگذرد پیش ازین چون سختی به بندهای خدا
رو میداد خاصان حق متوجه شده از سر اینها دور میکردند شما ادعای ولایت دارید و از شما
هیچ کاری نمی شود بروید متوجه شوید میر بموجب ارشاد حضرت از خدمت مرخص شده در بنگله
رفتند و چادری بر سر گرفته دراز کشیدند سه پهر روز و تمام شب و یک پهر از روز دیگر بهمین
حالت بودند نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا و نماز فجر از ایشان فوت شد لیکن تیسیر باوجود آنکه هوا
صاف بود قطعه ابری در آسمان پیدا شده و غریدن گرفت و باران بشدت تمام بارید تا یک
پاس کامل کوه و دشت و صحرا پر آب شد و تالاب شهر پر آب گردید و در نالهای شهر آب
بطغیان جاری شد و خلایق که از بی آبی در تصدیع بودند متعجب شده [illegible]
بر کناره تالاب جمع آمدند و از غایت سرور شور و غوغا میکردند حضرت در حجره تشریف داشته بودند
آواز شور اینها شنیده از حجره بیرون آمدند و بیرون آمدن پرسیدند که میر محمود کجا اند [illegible] گفتند که
ایشان از دیروز در خواب رفته اند و نمازها از ایشان فوت شده معلوم نیست که آزار دارند یا
بخواب رفته اند حضرت تبسم کنان نزدیک بنگله [illegible]
[illegible] بسته بخدمت ایستاده شدند حضرت فرمودند که

خبر هست اگر آب برد عالم را

شما خواب کردید که عالم را آب گرفت و خلایق در بیم آنکه [illegible] شهر را آب [illegible] غرق شود [illegible]
[illegible] گریان بحضور شریف ایستاده شدند حضرت بشاشت تمام داخل حجره شدند میر از عزیزان
پرسیدند که ما چه قدر خوابیدیم ظاهر کردند که از یکپاس روز برآمده تا یکپاس از روز دیگر [illegible] را قضا کرده

این همه از برکات حضرت ایشان بود۔

مومن بیگ نام از معتقدان و مخلصان حضرت بود او را آزار صرع رو نمود روزے بوقت سه پهر
که حضرت در سایهٔ درخت توت نشسته بودند بخدمت آمده بقدم مبارک افتاد و گریه بسیار نمود و التماس کرد
که آزار همراه وافر باشید حضرت فرمودند که ما کیستیم که دوا کنیم خدا تعالی دوا خواهد کرد و او بر پای مبارک افتاده
میگریست درین اثنا میر محمود از خارج دروازه درآمدند و نظر حضرت بر میر افتاد بمومن بیگ فرمودند که
برو و میر را محکم بگیر که میر آزار ترا دور خواهد کرد مومن بیگ فی الفور روان شده میر را دریافت و هر دو دست
خود را بر هر دو پای میر پیچیده نشست پرسیدند چه خواست درخواست نمود که آزار همراه دور کنید میر گفتند
ما کیستیم که دور کنیم جواب داد که تا که آزار همراه دور نکنید نخواهم گذاشت اندرین حال رنگ مبارک
متغیر شد و مشت مضبوط بجلال تمام بر پشت مومن بیگ زدند و گفتند که آزار رفت دور شد بعد ازان
قدم میر را گذاشت تا حین حیات آزار صرع عود ننمود۔

شاه عبدالله نیز همین آزار مبتلا بودند از مشاهدهٔ این حال بوقت نماز عشا که حضرت تنها در
مسجد تشریف داشتند بجناب حضرت آمده ایستاده شده عرض کردند که مردمانے که آزارمند میشوند
دینجا آمده صحت می یابند و من باین آزار مبتلا ام امیدوارم که در حق من توجهے شود که ازین بلا خلاص
یابم حضرت از راه موعظت فرمودند که آنچه محبوب می خواهد بآن راضی و شاکر باید بود و بندهاے خدا
با آزارها مبتلا اند و شما همین قدر مرضے بیطاقتی میکنید صبر در کار است شاه عبدالله بهمین موعظت
قانع شدند و آزار ایشان تا حال باقی است میر محمود صاحب کشف و کرامات بودند و خلق کریم
داشتند هر سال در ایام زمستان ایشان را جنونے عارض میشد از خود بیخبر میشدند و اکثر در کوچه و بازار
سر و پا برهنه میگردیدند و هر جا نجاستے که بر سر راه افتاده میدیدند بهر دو دست خاک بران می انداختند
و می پوشیدند و در مکتب خانها میرسیدند و طفلان یتیم را دوات و قلم و کاغذ و قرآن و کتابها میدادند
و بیوهها و ضعیفها را که در کوچهها می بودند خبر میگرفتند و هر چه از غیب بایشان میرسید همه را بر غربا و مساکین
ایثار میکردند یکبار والدهٔ ترکتاز خان بهادر که با ایشان شیرخواره میشد ایشان را بخانهٔ خود طلبید

پانصد روپیه که برانید ایشان همه زر را در راه تا رسیدن تکیه بخرج آوردند و باوجود آن قرضدار
مبلغی میشدند و اکثر در عالم بیهوشی برخواستند و در تکیه میگشتند و میگفتند کسی هست که هشت
را بیک روپیه بخرد اکثر یکی از مخلصان ایشان قیام بخدمت کاری می ورزید خصوصاً
محمد سعید بیگ بلوچ که جماعت دار تیراندازان بادشاه عالمگیر بود از حد زیاده بخدمت میر اخلاص
داشت هر چه میسر بود بجا می آورد و بعد انقضای ایام زمستان که با فاقت می آمدند در گوشهٔ تنگ
می نشستند و با کسی تکلم نمی کردند و در مجالس برابر حضرت می نشستند و جایی که حضرت بدعوت
تشریف می بردند میر همراه میرفتند و حضرت ساعتی ایشان را از خود جدا نمیکردند و هر جایی که
برای حضرت ده روپیه نذر می آوردند پنج روپیه نذر میر هم میگذرانیدند و اگر طعام اندیش پیش ایشان
میگذاشتند آب در آن می انداختند و می گفتند که طریقه سنت است و تجرید است

خواجه یادگار خان از اولاد حضرت مخدوم اعظم که مقتدای وقت بودند و جمعی کثیر مرید
و مخلص ایشان بودند در اوایل منصب عمده داشتند در آخر ترک منصب کرده نزدیک مسجد
جمیل بیگ خان گوشه اختیار کرده نشستند از شنیدن این خبر بادشاه عالمگیر شش هزار روپیه
در سال برای مدد خرج ایشان و هزار روپیه برای خرج ماه رمضان مبارک مقرر نمود و صوبه دار
شهر و دیگر امرا و اکابر برای دیدن ایشان می آمدند و ایشان غلامی داشتند و آل میر محمود
با او تعلق خاطری بهم رسانیدند اکثر بخدمت خواجه میرسیدند و از برای خواجه از جنس آلات چینی
و تحایف دیگر از بازار قرض کرده آورده میگذرانیدند و خواجه هم در حق ایشان مهربان بودند هر که
که در صحبت خواجه بودند بخواجه گفتند که میر این همه تحفه ها که میگذرانند از جهت آن است که بفاضل
تعلق خاطر دارند خواجه برآشفتند و گفتند که ما در تکیه رفته تنبیه میر او را [illegible] خواهیم زد
در تکیه آمدند و جمعی از مریدان همراه ایشان بودند حضرت خبر آمدن خواجه شنیده استقبال کرده آوردند
خواجه در صحن مسجد درخت توتی بود در سایهٔ توت ایستاده شدند و از حضرت پرسیدند که میر کجا
حضرت فرمودند که حاضر است و شاه کوچک را فرستاده طلبیدند میر آمدند و نزدیک خواجه ایستاده شدند

خواجه در شدت غضب میگفتند که پیش ازین هم دیوانگان بودند و گذشتند مثل تو دیوانه کسی ندیده
نه دیوانه و نه هوشیار ازین قبیل سرها در دست میر گفتند میر یکایک خم شده یکدانه توت از زیر درخت
بدست خود برداشته در دهن خواجه انداختند و گفتند خواجه غصه مشوید توت بخورید بمجرد آنکه میر توت
در دهن خواجه انداختند خواجه بی اختیار شده تبسم کردند و از غصه و جلالیت باز ماندند معتقد شده با
میر گردیدند و هر دو کسی که همراه خواجه بودند متعجب شدند و به بزرگی میر اعتراف نمودند بعد ازان هر
وقت که میر بخانهٔ خواجه میرفتند خواجه از دست فاضل مذکور برای میر قهوه می طلبیدند و شربت
طلبیده بفاضل میگفتند که تو از دست خود میر بخوران —

عزیزی از درویشان نقل میکردند که در خاطرم گذشت که مرتبهٔ خلیفه میر محمود زیاده باشد یا مرتبهٔ خلیفه
عبدالرحیم همان شب در خواب دیدم که نردبان بلندی بطرف آسمان ایستاده است و من خزیده
خزیده خود را پای نردبان رسانیدم دیدم که خلیفه میر محمود بالای نردبان نشسته اند و خلیفه
عبدالرحیم پایان نردبان چون بوقت صبح بیدار شدم این خواب بیکی از عزیزان ظاهر کردم آن عزیز
در جواب گفت که بخاطر تو گذشته باشد که مرتبهٔ میر بلند است یا مرتبهٔ خلیفه عبدالرحیم ازان جهت
این خواب بتو نمودند قبل از وفات محمد اورنگ زیب عالمگیر بادشاه خلیفه میر محمود اکثر اوقات
بر زبان می راندند که ما شهید خواهیم شد یاران میگفتند که شما در تکیه می باشید شما را که شهید خواهد کرد
ایشان بمبالغه می گفتند که آخر شهید خواهیم شد و حضرت پیر و مرشد هم میفرمودند که میر ما شهید خواهد
شد چون بادشاه فوت کرد و محمد اعظم شاه بقصد سلطنت عازم شاهجهان آباد گردید و محمد کام بخش بادشاه
بیجاپور و حیدرآباد گردید و در بیجاپور بتخت نشست خواجم قلی خان که در رفاقت چین قلیچ خان بهادر
عرف نواب نظام الملک بود از خجسته بنیاد بارادهٔ نوکری کام بخش بطرف بیجاپور عزیمت نمود
و بخدمت میر آمده التماس نمود که رفاقت من اختیار نمائید میر قبول کردند میر قرضدار پانصد روپیه
بود خان مذکور قرض ایشان ادا کرد میر رفتن خود همراه خان مذکور مقرر کرده بوقت عصر به تکیه آمده
و تجدید وضو کرده نماز عصر خواندند و بعد ادای نماز شام از احباب حضرت رخصت خواستند حضرت

فاتحه طولانی خواندند و اشک از چشمان مبارک جاری بود میر و همراهیان ایشان گریستند حضرت
میر را وداع کرده در حجره تشریف بردند فرمودند که ملاقات ما و شما همین بود بعد ازین در قیامت
خواهیم دید میر همراه خان مذکور روانه شدند خان مذکور از کام بخش خدمت فوجداری کرنول گرفته
بجانب کرنول رفت میر نیز همراه بودند بعد رسیدن فرمودند که ما فردا بدرجهٔ شهادت میرسیم مردم
متعجب شدند روز دوم غنیم آمد و خان مذکور بجنگ آنها سوار شده مقابله بود میر از فوج خان مذکور
برآمده اسپ خود را تاخته در میان فوج غنیم رفتند و اسپ پای ایشان افتاده شد و ایشان همراه قبضه
فرو رفتند و از طرفین جنگ عظیم بمیان آمد فوج خان مذکور هزیمت یافت و میر در میان فوج
غنیم مراقب بودند سواران غنیم از هر چهار طرف زخمها نیزه و شمشیر میزدند میر بدرجهٔ شهادت
رسیدند در سال یکهزار و یکصد و نوزده مرقد مبارک ایشان در کرنول مشهور و معروف است۔
حافظ محمد عبدالله نقل میکردند که روزی در صحبت حضرت شیخ کتاب تذکرة الاولیا
مذکور می شد در کتاب این عبارت برآمد که فقیر بعد سه روز اگر گدائی کند او فقیر نیست درین
عبارت حضرت متوقف شدند و اصحاب مجلس نیز درین معنی متردد شدند حضرت فرمودند که
عند الضرورت اگر فقیر بعد سه روز گدائی کند کمال فقیر است این چه معنی دارد که فقیر نیست
میر محمود در مجلس حاضر بودند بحسب ظاهر نگاه بجانب دریا داشتند درین اثنا سر گشته نظر کردند و
گفتند آنچه در کتاب نوشته اند درست است حضرت فرمودند چطور میر عرض کردند که هرگاه شارع
حکم کرده باشد که بعد سه فاقه سوال کند [illegible] سوال [illegible] خلاف حکم شارع کرده باشد
و در صورت ترک سوال علیه النفس ظاهر می شود و سوال نفس را [illegible] میشود پس درین صورت فقیر
نتوان گفت حضرت بجانب میر متوجه شده فرمودند که درست است تابع امر شارع
باید بود ما فقط می گفتیم که [illegible] در تحسین [illegible] کلام [illegible] کرد [illegible]
وجد [illegible] اشتیاق گفتند۔

[illegible] حضرت ایشان از ازل [illegible] داشتند [illegible] وقت [illegible] فرمودند که

میر محمود را طلبیده بیارید کمترین طلبیده آورد حضرت پاے مبارک بر زمین فروگذاشته بر جای پائی
نشسته بودند میر نزدیک قدم مبارک نشستند حضرت هر دو دست خود را دراز کرده بر زانوهای
میر گذاشته فرمودند اے میر ما فرداے قیامت امید شفاعت از شما داریم و آب از چشم
مبارک جاری شد میر از خجالت و پاس ادب پشت خود را خم ساختند بمرتبه که سر بزمین رسید و تقصیر
تقصیر میگفتند و عجز و انکسار ظاهر می ساختند بدین منوال قریب یک و نیم ساعت یا دو ساعت
گذشت حضرت بجانب این فقیر نگاه کرده فرمودند که سه روپیه براے نذر میر بیا کمترین آورد حضرت
بدست خود گرفته بمیر گذرانیدند میر فاتحه خوانده برخاستند همان وقت آزار حضرت برطرف شد و میر
به حجره خود رسیدند و تپ بشدت تمام بمیر رو آورد و دوازده پهر شده سه شبانروز به تپ بودند درین
روز حضرت دو دو دفعه سه دفعه هر روز براے دیدن میر تشریف می آوردند روز چهارم آزار میر هم
برطرف شد و صحت کامل یافتند اکثر عزیزان صاحب وقت که دران وقت بودند میگفتند که این
بار گرانی بود که میر برداشتند۔

میرزا محمد امین نقل میکردند که روزی کتابی از خواجه عبدالرحیم گم شد میر محمد یوسف فرزند خورد
حضرت و اعزه دیگر براے یافتن کتاب بیر گردان میکردند چنانچه کس را بیر دست گرفت چون نوبت
بخلیفه محمود رسید اعزه با ایشان گفتند که شما هم دست خود را در بیر اندازید ایشان بیر دست خود در بیر انداختند
دست ایشان بند گردید همه گفتند کتاب را شما گرفتید سید تبسم کرده فرمودند که ما کتاب شما را
دزدیده ایم سید هم فی الفور از جا برخاستند و بیرون دروازه برآمدند و همان لحظه بحضور مردم باز برگشتند
و کتاب را از بغل خود برآورده بخواجه دادند و حال آنکه مردم میدیدند که در بغل ایشان هیچ نبود این
معنی باعث صدق اخلاص حاضران گردید۔

خلیفه عبدالرحیم اصل وطن ایشان از ولایت دشت سمینه است تولد ایشان در پشاور
از خدمت حضرت رخصت شده با والده و قبایل به لاهور رفتند چندے در آنجا ماندند جمعی بخدمت
ایشان ارادت آوردند با ایشان اشارت شد که سیاحت نمایند ایشان از لاهور برآمده

بشاهجهان آباد رفتند و بعد چندے بکشمیر رفتند مردم آنجا نیز بخدمت ایشان مرید و مخلص شدند
و از آنجا بکابل و از کابل ببلخ و از بلخ بقبة الاسلام بخارا رسیدند و بر سر مزار فایض الانوار حضرت
شاه نقشبند مشکل کشا قدس سره اربعین نشستند اکثرے از علما و فضلا و بزرگ زادگان آنجا بخدمت
ایشان ارادت آوردند بادشاه آنجا و حاجی آتالق التماس نمودند که درینجا سکونت اختیار نمائید
خانقاه بنا سازیم و اکثر امرا نیز معتقد و مخلص گردیدند چون مامور بودند از آنجا برآمده بشهر کولاب و حصار
و قندوز و بدخشان آمدند فضیلت پناه آخوند ملا مشفق سلمه الله که از مریدان با اختصاص حضرت
ایشان اند و از مخلصان خلیفه اند و بادشاه و اکابر بدخشان مرید و مخلص ایشان اند در بدخشان
خانقاه دارند چندے در آنجا مانده باز بلاهور رسیدند آنزا استسقا بهمرسید بتاریخ بست و ششم
ربیع الاول سنه یکهزار و یکصد و بست و هشت هجری برحمت حق پیوستند و در خانقاه برادر خود
حاجی عبدالکریم مدفون شدند مزار ایشان در آنجا مشهور و معروف است ۔

میرزا محمد امین بیگ همشیره زادهٔ خلیفه عبدالرحیم از زبان والدهٔ حضرت خلیفه که جدهٔ مادری
میرزا اند نقل میکردند که ایشان میگفتند که ما پسر نداشتیم و پنج دختر از پے یکدیگر تولد شدند و از درگاه
کارساز حقیقی درخواست پسر میکردیم روزے درویشے سایل بر در آمد و والد حضرت خلیفه چیزے باو
گذرانیدند درویش گفت این بار خدا تعالی شما را فرزند نرینه عطا خواهد کرد نیک بخت و بزرگ
و صاحب دل خواهد بود احتیاط خواهید کرد که زنهار کسے او را نزند و دست بر سرش نهند پس از
چندے که حامله شدم در خواب دیدم که آفتاب در بغل من در آمده جا گرفت فی الحال مضطرب
و متحیر برخاستم و نیز میگفتند که تا ایشان در شکم بودند اصلا جوع و عطش نداشتم و میل بخور و خواب نبود
شب و روز در وظایف ذکر و عبادت میگذشت و سوائے آن دل بهیچ چیز راغب نمی شد بعد از انکه
خلیفه تولد شدند در ایام رضاعت بغیر از پستان راست هرگز شیر از پستان چپ نمی خوردند و اصلا
پستان عورتے دیگر نمی گرفتند و بعد از انکه بسن سه سالگی رسیدند پارچهاے رنگین و تکلفات و
کسوت فاخره که طفلان را پدر و مادر می پوشانند هر چند پوشانیدیم نپوشیدند و از آغاز دو نیم سالگی

نیز میرزا می گفتند در زمانے که حاجی عبدالکریم برادر خلیفه عبدالرحیم نوکری پادشاه عالمگیر وسهتی پلپه
متعلقه قصبه مرج سکونت داشتند جذبه محبت الهی دامنگیر ضمیر ایشان گردید بمقتضای استیلاے
شوق وشغف غائبانه روے ارادت بجناب حضرت آورده رجوع دل بحضور لامع النور کردند
تاآنکه حسن عقیدت ایشان بر ضمیر منیر حضرت جلوه نمود بمقتضاے فیض وکرم عمیم که خاصان بارگاه کبریا
را بهمه کس از دور ونزدیک مبذول است نکته چند از دقایق اسرار حقیقت وغوامض آداب
طریقت وذکر وطاعت ترتیب داده بخلیفه عبدالرحیم حواله کرده ارشاد فرمودند که رفته بحاجی
عبدالکریم تلقین نمائید حاجی بجواهر آبدار معانی آن دامن دل را مالامال گنج مراد ساخته مدت
دو سال مشغول کسب سعادت بودند وباوجود علایق دنیا دست درکار ودل بایار میداشتند
وصفحهٔ دل را بنقش ارادت وانقیاد حضرت مرتسم ومنقش میداشتند

گر دورم از تو نقش توام در نظر بس است　　　دل پیش تست دولت من این قدر بس است

آخر الامر ولوله شوق بر سر جوش وخروش آمده بے اختیار بران آورد که اسپ وگاؤ وآنچه از
اسباب تعلق باخود داشتند همه را صرف فقرا کرده وپارهٔ بخویشان واقربا بخشیده وبملازمت حضرت
رسیده بسعادت مریدی وخرقه پوشی کامیاب دارین گردیدند وسررشتهٔ تعلق دنیا ومافیها
از خود منقطع ساخته بخیال شاهد حقیقی پیوستند میرزا میگفتند که حاجی مدت سه سال در ملازمت
حضرت فیض اندوز بودند درین اثنا بسرانجام کار طومی بنده درپیش آمد شبے که مجلس حنابندی بود
حضرت بحاجی وجمعے دیگر از فقرا ارشاد کردند که رفته در اهتمام شریک شوید حاجی در دل خود گذرانیدند
که من از کارهاے دنیا فراغت دارم وحضرت چنین میفرمایند بعد ازانکه حاجی بمجلس آمدند هنگامهٔ
شادی ونشاط گرم بود وقوالان ترانهٔ این بیت که از لسان الغیب خواجه حافظ شیرازی است
مترنم بودند

خیال روے تو در هر طریق همره ماست　　　نسیم موے تو پیوند جان آگه ماست

حضرت حاجی ورفقاے ایشان را باستماع این زمزمه دل از دست رفت بے اختیار

در وجد و حالت در آمدند و جمیع اہل مجلس از اثر صحبت ایشان مانند نقش دیوار از خود محو شده بعضے در رقص و بعضے در رقت آمدند تا آخر شب این ہنگامہ گرم بود چون صبح شد و بخدمت حضرت رسیدند آن آگاہ دل روشن ضمیر جانب ایشان نگاہ کردہ ارشاد کردند کہ شب عجب شبے بود و طرفہ صحبتے بود کہ در سر آستین افشاندن ہزاران حجاب از پیش نظر برداشتہ شد چنانچہ این دو بیت از عزیزے مصداق این حال است

ما ذوق مے شبانہ را مے سیدانیم — افسانۂ عاشقانہ را مے سیدانیم
بے جنبش دست و پا بہ رقص آید دل — ما شورش این ترانہ را مے سیدانیم

نیز مرزا بیان میکردند کہ حاجی پس از چند سال از خدمت حضرت مرخص شدہ با والدہ و ہمشیرۂ خود کہ جدۂ مادری و خالۂ من می شوند بطواف بیت اللہ رفتند و مدت دو سال دران مکان مبارک اقامت داشتند و بکسب کمال معمور و مستفیض شدند بعدہ بشارت یافتند کہ بہند بروید مراجعت کردہ بملازمت حضرت رسیدند حضرت بخلیفہ عبد الرحیم فرمودند کہ شما از حاجی بپرسید کہ بموجب بشارت آمدہ اید عرض کردند کہ آرے چون حاجی قصد رفتن ہندوستان کردند بوالدہ و ہمشیرہ گفتند کہ بیائید جواب دادند کہ شما مجذوب و دیوانہ اید ما حضرت و خلیفہ را گذاشتہ کجا رویم حاجی گفت کہ عنقریب شما ہمراہ خلیفہ در ہندوستان جائے کہ من خواہم بود خواہید آمد و سکونت در یکجا صورت خواہد بست حاجی بلاہور رفتہ اقامت گرفتند چند روزے نگذشت کہ بادشاہ عالمگیر یومیہ بنام حضرت خلیفہ در لاہور مقرر نمود و ایشان مع والدہ و ہمشیرہ نزد حاجی رفتہ باہم در یکجا می بودند نیز میرزا ظاہر میکردند کہ حضرت حاجی وقتے کہ عزیمت ہندوستان کردند میفرمودند کہ بادشاہ در ہندوستان است و حال آنکہ بادشاہ عالمگیر بہ تسخیر قلعہ ستارہ مقید بود من بحضرت حاجی گفتم کہ بادشاہ در دکن است و حضرت چنین میفرمایند جواب دادند کہ من در واقعہ دیدہ ام کہ حضرت ایشان یعنی حضرت شاہ مسافر بر تختے نشستہ اند و از یک طرف بہادر شاہ و از طرف دیگر محمد اعظم شاہ پسران بادشاہ عالمگیر در خدمت شریف آمدند

وحضرت ایشان بهادر شاه را خوانند و محمد اعظم شاه را اند بعد از هفت سال بادشاه عالمگیر
وفات یافت و محمد اعظم شاه از دکن و بهادر شاه از کابل بهندوستان رسیده باهم جنگ کردند
اعظم شاه کشته شد و بهادر شاه بر تخت نشست و نیز میرزا میگفتند که در ایامے که حضرت حاجی بمکه معظمه
رفتند والده و همشیرهٔ ایشان در شهر یعنی شهر مکه اقامت داشتند و حاجی خود در حرم مقدس سکونت
ورزیدند و حضرت خلیفه در اورنگ آباد بحضور حضرت ایشان در اربعین نشسته بودند و من دران
ایام بعلاقهٔ نوکری بادشاه برائے محاصرهٔ قلعهٔ ستاره همراه آتش خان تعینات شدم روزے که
با مردم قلعه جنگ عظیم درمیان آمد شخصے از طرف غنیم بندوق بجانب من راست کرده میخواست
که رها کند یکے از رفقائے ما این را دیده بازوے مرا بدست گرفته به تعجیل تمام بسوے خود کشید و گفت
خبردار باش حریف مقابل تو بندوق راست کرده است گولی بندوق که مقابل سینهٔ من بود
بسبب حرکت مکانی تجاوز کرده بر بازوے من رسید اگرچه زخم بندوق ببازوے من رسید
لیکن بخیر گذشت و دران ساعت حضرت خلیفه در مراقبه بودند بافاقت آمده گفتند که الحمد لله
بخیر گذشت یاران از حقیقت این معنی پرسیدند فرمودند که ما در واقعه دیدیم که جمعے کثیر از هر چهار طرف
بر سر محمد امین بیگ غلو کرده اند و تیر و تفنگ میزنند و ما بجهت محافظت هر دو دست و بازوے
خود را گرد او حلقه بستیم چون بوقت حلقه بستن دست ما قدرے لرزه نموده از هم جدا شده بود
اندکے چشم زخمی رسید لیکن خیر شد و حضرت حاجی نیز همان وقت از حرم مقدس برآمده نزد
والدهٔ خود آمده گفتند که بشکرانهٔ خیریت محمد امین بیگ نذرے براه خدا بدهید ایشان استفسار
کیفیت نمودند آنچه گذشته بود بیان کردند جده و خالهٔ من خیرات و صدقات بفقرا دادند وقتے
که بخدمت حضرت خلیفه و حاجی رسیدم همان روز و شهر و ساعتے که بر من آن حال رو داده بود
و یاران بموجب اظهار خلیفه و حاجی نوشته نگاه داشته بودند نشان دادند۔

حاجی عبدالکریم برادر خورد خلیفه عبدالرحیم صاحب تجرید و تفرید و از خلق گریزان بودند
در ریاضات شاقه از ایشان بوجود آمده و با مردم اختلاط نمی کردند بلکه با والده و خواهران خود گاه گاهے

ملاقات میکردند و اکثر در کوچها و بیابانها و در مزار فایض الانوار حضرت شاه برهان الدین اولیا قدس سره
باتفاق شاه عرب میرفتند و بعد از انکه از خدمت حضرت مرخص شده بزیارت حرمین شریفین
باهمشیرهٔ کلان خود رفتند چندے در انجا بودند و باز آمدند روزے که خبر آمدن ایشان از مکه معظمه
بجناب حضرت رسید خلیفه محمد سعید و عزیزان دیگر را فرمودند که حاجی عبدالکریم حاجی شده می آیند
وقت سه پهرے بود که خلیفه خواجه محمد سعید و شاه قلندر و حاجی عارف و جمعے از یاران باستقبال
ایشان برآمدند و این کمترین نیز همراه بود چون از عیدگاه بیرون رفتند و حاجی پیدا شدند خلیفه خواجه
محمد سعید و یاران ایستادند چون قدر پا و تیرانداز در میان ماند حاجی برائے تعظیم خلیفه کفش از پاے
خود برآوردند و خلیفه خواجه محمد سعید پیشتر رفتند قریب ده گز زمین در میان مانده بود که ایشان
هم از برائے ادب کفش از پاے خود برآوردند و نزدیک رسیده باهم معانقه تا دیرے کردند و گریستند
و عزیزان نیز گریه کردند و بعد از ملاقات بخدمت حضرت رسیدند و حاجی عبدالکریم بر قدم مبارک
افتاده میگریست هرچند حضرت دلاسا میدادند تسکین خاطر حاجی نمی شد بعد مدتے سر ایشان
را از قدم خود برداشتند و حاجی تا دیرے گریان بودند بعد ازان بخدمت والدهٔ خود رسیده ملازمت
کردند و قریب دوازده روز در خدمت حضرت ماندند بعد ازان روزے درون شهر مسجدے
که در مغل پوره است رفته نشستند و ارادهٔ رفتن بجانب هندوستان مصمم کردند این خبر بسمع مبارک
حضرت رسید بخلیفه عبدالرحیم برادر کلان ایشان فرمودند که حاجی ارادهٔ رفتن هندوستان کرده اند
اگرچه کار ایشان با تمام رسیده است لیکن قدرے جذب در ایشان باقی مانده است اگر چندے
درینجا می بودند بفضل الهی آنهم برطرف میشد و اگر قصد رفتن ایشان بموجب بشارت است چه
مضائقه خلیفه از حاجی پرسیدند حاجی عرض کرده فرستادند که مرا از جناب سرور کائنات صلی الله علیه و آله و صحبه
وسلم بشارت است که بهند برو و این ماجرا را خلیفه عبدالرحیم بجناب حضرت آمده مکرر عرض کردند حضرت
فرمودند که هرگاه که از جناب سرور کائنات مرخص شده باشند رخصت ما هم همین است بروند فاتحه
خواندند و عصا برائے ایشان بدست خلیفه فرستادند و حاجی از جناب حضرت رخصت شده

بشاهجهان آباد و از انجا بلاهور و از لاهور بکشمیر رفته ارادهٔ کابل نمودند و در گجرات شاه دولا رسیدند
در انجا ایشان را آزار با عارض شد قصد کابل موقوف کردند و متوجه بجناب ارواح طیبه شدند
دران توجه بشارت شد که بلاهور بروید و همانجا سکونت اختیار کنید ایشان برگشته بلاهور آمدند و چندی
در انجا در گوشهٔ بفقر و فاقه گذرانیدند محمد شفیع خان نام امیرے بخدمت ایشان اخلاص آورد
و مسجدے و خانقاهے براے ایشان بنا کرد ایشان هرگز بخانهٔ هیچ کسے از اهل دول نمی رفتند
و بتوکل بسر می بردند صوبه دار لاهور و اکثر امرا بخدمت ایشان آمد و رفت داشتند و اکثرے از
مردم شهر مرید و مخلص شدند و ایشان تاهل اختیار کردند و عاجزهٔ از ایشان ماند بعد آن وقت
ایشان باخر رسید و آزار لقوه رو داد هشتم جمادی الاول سنه یکهزار و سی و هشت رحلت نمودند
قبر ایشان نزدیک قبر خلیفه عبدالرحیم واقع است بزار و بیتهاک بهمراه والده و همشیرها خلیفه عبدالرحیم
صاحب شغل بودند اکثرے حضرت بخانهٔ ایشان تشریف می بردند ایشان احوال باطنی خودها را
بعرض میرسانیدند و انجا از حضرت ارشاد میشد بآن مشغول می شدند وقتے که خلیفه عبدالرحیم با والده
و همشیرها ارادهٔ رفتن بلاهور کردند همشیرهٔ کلان ایشان از جهت [illegible] خدمت حضرت
داشتند رفتن آنجا قبول نکردند بخدمت ماندند و والده و خواهران دیگر همراه [illegible] شدند
و پیش از خلیفه بیک روز روانه شدند و حضرت از راه عاطفت بوداع ایشان تشریف بردند
وقتے که ایشان بر بهل سوار شدند و از جناب حضرت رخصت خواستند حضرت از زبان مبارک
خود اذان خواندند و آبدیده گردیدند و وداع فرمودند روز دویم که خلیفه از براے رخصت بخدمت
آمدند حضرت از راه تفضل دستاریکه بر سر داشتند بر سر خلیفه گذاشتند و چلینه که از موے شتر از
تبرکات حضرت آخوند ملا میر شریف چلینه که فرزندان ایشان بجوش خیر خان در وقت آمدن
بهند داده بودند و خان مذکور بخواجه عرب شاه داماد خود داده بود و خواجه عرب شاه اکثر
بود بطریق نیاز بجناب حضرت گذرانیده بود و حضرت تبرکات گاهی بر بدن مبارک خود می پوشیدند
آن چلینه را نیز بخلیفه عنایت نموده مخصوص فرمودند و خلیفه از خدمت شریف اجازت یافته راهی شدند

میر سلطان نام عزیزے از شہر خطہ سید و فاضل و مرتاض بودند ایشان را داعیۂ خدا طلبی پیدا شد بہر جا درویشے و گوشہ نشینے و مجذوبے می شنیدند پیش او میرفتند و انچہ از اذکار می فرمود بجد تمام بآن مشغول میشدند و بفرمودۂ اکثر بزرگان اعتکاف دہہ واربعین می نشستند لیکن کشائشے در باطن رو نمیداد نا امید شدہ در شاہجہان آباد بخدمت خلیفہ خواجہ محمد سعید رسیدند مدتے در ملازمت ایشان بودند کشائشے نیافتند آخر کار ببانگ بلند بر زبان راندند کہ مدتے است کہ من دست بدامن فقرا زدہ ام و بخدمت اہل طریق از قادریہ و چشتیہ و سہروردیہ و غیر آن رسیدہ ام از ہیچ جا بہرہ نیافتم یا از سبب قساوت قلب من است یا در عزیزان وقت اثرے نیست این سخن میر بسمع خلیفہ عبدالرحیم رسید فرمودند کہ عالم از خاصان حق خالی نیست و دوستان خدا ہمہ جا و ہمہ وقت موجود اند شما میگوئید کہ ما از جمیع طرق خیر یافتیم کسے بہم نرسیدہ روزے با ما باشید اگر فتح باطن شود معتقد این طائفہ گردید والاختیار الیہ میر سلطان قبول نمودہ در خدمت ماندند اکثر عزیزان کہ دران مجلس حاضر بودند نقل میکردند کہ خلیفہ متوجہ احوال میر سلطان شدند و سر بمراقبہ فرو بردند ساعتے نگذشتہ بود کہ میر سلطان بیہوش شدند و دستار از سر ایشان پرید و مدتے بیہوش در صحبت خلیفہ افتادہ بودند بعد ازان بافاقت آمدند و بخدمت خلیفہ ارادت آوردند و چندے بخدمت ماندند و اعتکاف واربعین نشستند و بکمال رسیدند و معتقد این خانوادۂ عالیہ گردیدند بعد ازان از خدمت خلیفہ رخصت شدند الحال در کشمیر مشہور و معروف اند و اکثرے از فقرای مغل کہ در انجا میرسند ایشان بجان و دل خبرگیری و احوال پرسی مینمایند و بسیارے از مردم آنجا مرید ایشان ہستند۔

حافظ محمد سعید اللہ کہ حکیم و مرتاض و صاحب تقوی و ورع اند نقل میکردند کہ روزے در مسجد ملا عاصم کہ نزدیک بدروازہ بہرکل است برائے نماز عصر رفتہ بودم خلیفہ عبدالرحیم نیز برائے نماز عصر وارد شدند چون تکبیر گفت برائے نماز نزدیک بخلیفہ ایستادہ شدم در خاطر من گذشت کہ بر اہل اللہ انچہ در خاطر میگذرد مکشوف میشود می باید کہ دفع خواطر از خود بکنم چنانچہ در عین نماز

براے دفع خواطر خود متوجه شدم نماز چهارگانه را بحفظ تمام بے خطره خواندم و بعد فراغ نماز
و خواندن فاتحه خلیفه برخاستند و من براے مشایعت ایشان تا کنار مسجد آمدم بطرف من
نگاه کرده فرمودند که شما نشنیده اید که حضرت خواجه بزرگ قدس سره فرموده اند که نماز با خطره هم جائز
نیست و بے خطره هم از شنیدن این حرف بر من یقین شد که اهل الله بر احوال دیگرے اطلاع
دارند۔

ذکر خلیفه خواجه محمد سعید | بزرگان ایشان از ولایت ماوراء النهر اند و تولد ایشان در
شهر پٹنه از مضافات بنگاله است تغائی ایشان خواجه محمد محسن مقرب و مخصوص محمد بیدار بخت
پسر بادشاهزاده محمد اعظم شاه بود ایشان از تغائی خود جدا شده در لشکر بادشاه محمد عالمگیر رسیده
نوکر بادشاه شدند و صیت بزرگی حضرت ایشان علیه الرحمة والرضوان شنیده ترک منصب
و تعلقات نموده بخدمت حضرت آمده مرید شدند و خرقه پوشیدند و ریاضات شاقه کشیدند
و همیشه در خدمت حضرت کتب تصوف و مسائل فقهیه میخواندند و امامت و خطابت میکردند
و در وقت امامت کلام الله میخواندند و در معانی آن تفکر و تدبر می نمودند و مثل ماهی که در دریا جنبش می نماید
در جنبش می آمدند و اکثر اوقات ده روز پانزده روز بفاقه میگذرانیدند و اصلا در چهرهٔ ایشان تغیرے
راه نمی یافت بلکه چهره مثل لعل می درخشید و خلیفه عبدالرحیم واقف احوال ایشان بودند بخانه خود
می بردند و والدهٔ خلیفه او باجی تیار می نمودند و خلیفه بدست خود در دهن ایشان می انداختند
و میفرمودند که بخورید ایشان تناول می نمودند و باز بخدمت حضرت حاضر شدند بهمین آئین بریاضت
و تجرید مدتے بسر بردند بعد ازان از خدمت حضرت رخص شده بمکه معظمه رفته شرف حج و زیارت
مدینه منوره حاصل نموده باز بخدمت حضرت آمدند و چندے در خدمت ماندند از جناب حضرت
خلافت یافتند و رخصت گرفته بشاهجهان آباد رفته در مغل پوره بر کنار نهر سکونت اختیار نمودند
خواجه سراے بادشاه در خدمت ارادت آورده مسجد و خانقاهے بنا نمود هدایت الله خان پسر
عنایت الله خان دیوان بادشاهی و جمعے از ارکان شهر مرید و مخلص شدند و نیز ایشان

تا اہل اختیار نمودند حق سبحانہ فرزندے خواجہ ولی نام عطا کرد و بعد ایشان باقی ماند چون جہاندار شاہ
پسر کلان بہادر شاہ بادشاہ بعد فوت پدر بر تخت سلطنت نشست و محمد فرخ سیر پسر
فرزند بادشاہزادہ محمد اعظم شاہ کہ در بنگالہ بود با وجود پریشانی کہ محتاج بقوت بود بقصد سلطنت
بہ اکبرآباد رسید نوکرانش با وجود فقر و فاقہ رفاقتش اختیار کردند جہاندار شاہ تا یک لک سوار
و سرداران عمدہ مثل ذوالفقار خان بہادر وغیرہ و سایر لوازم بادشاہی از شاہجہان آباد بجنگ
محمد فرخ سیر بیرون آمد مثل بیگ خان وغیرہ عزیزان نقل میکردند کہ ما برائے رخصت بخدمت
خلیفہ خواجہ محمد سعید رفتیم والتماس فاتحہ کردیم ایشان فاتحہ خواندہ فرمودند کہ در نظر ما چنین می آید
کہ بادشاہ [illegible] خواہد یافت و سلطنت نصیب محمد فرخ سیر خواہد شد با وجود آنکہ ما جمع
کثیر بودیم ایشان چنین فرمودند ما ہمہ در تعجب ماندیم تا آنکہ بادشاہ بمقابلہ محمد فرخ سیر رسید و از
طرفین جنگ بمیان آمد یکبارہ فوج بادشاہ شکست خورد بادشاہ گریختہ بدہلی آمد و محمد فرخ سیر
تعاقب کردہ بادشاہ را دستگیر نمودہ بقتل رسانید و بر تخت نشست این معنی باعث ازدیاد
مریدان و مخلصان ایشان گردید و بعد چندے ایشانرا بشارت شد کہ شما بجانب کشمیر بروید
بموجب اشارت در آنجا رفتند و چند روزے زندہ ماندند اکثرے از علما و فضلائے آنجا بخدمت
ایشان ارادت آوردند و در ہمانجا وفات یافتند و از جملہ سوداگران کشمیر گروہے کہ بہ شیخان معروف اند
در خدمت خلیفہ اخلاص تمام داشتند ایشانرا در باغ خود مدفون ساختند قبر ایشان مشہور
و معروف است۔

حافظ محمد عبداللہ نقل میکردند کہ روزے بخدمت حضرت آمدم و آب نالہ طغیانی داشت
در میان نالہ پشتہ بلندی بود ساعتے بالائے آن پشتہ نشستم مشغولی داشتم و بسبب جریان
آب ذوق و شوقے در باطن خود یافتم و ہمان ذوق و شوق داخل تکیہ شدم و حضرت در حجرہ
تشریف داشتند و من نزد خواجہ محمد سعید آمدم خواجہ از برائے وضو آستینہا بر زدہ بودند بر ایشان
سلام کردیم ایشان بطرف من نگاہ کردہ بوسے شمیدند و بطرف چندے از یاران کہ در صحبت

ایشان تربیت می یافتند نگاه کرده تبسم کنان پرسیدند که این بو از کجا می آید چونکه در میان ایشان بود بطرف من دیده گفت که دریک حال بند شده ماندن خوب نیست این معنی باعث ازدیاد اعتقاد بخدمت خلیفه گردید خلیفه از شاهجهان آباد عریضه که بخدمت پیر و مرشد ارسال داشته بودند و حضرت بدستخط مبارک جواب آن مسوده فرموده نقل آن جواب در ضمن احوال حضرت ایشان نوشته شده و نقل خطے که خواجه محمد سعید باین فقیر نوشته بودند فی الحقیقت عرضداشتے بود که بجناب حضرت ایشان کرده بودند مسوده مضمون آن خط این بود در شاهجهان آباد در مغل پوره مخلصے پیدا شد که مسجد و خانقاه بنا کرده و چندے از طالبان هم جمع شده اند درینولا فضیلت پناه سیادت دستگاه سید اله دیا استاد نواب محمد یار خان صوبه دار شاهجهان آباد آمده در ارادت داخل شده و مشغول گشته اند لیکن تشنگی در باطن سید رو داده عرضداشت ایشان از نظر مبارک گذرانیده جواب حاصل ساخته بفرستید انتهی ۔

شاه تراب نقل میکردند که حاجی صادق هر شب جمعه بخدمت خواجه محمد سعید میرفتند و احیاے شب میکردند شبے من خوابیده بودم حاجی مرا بآواز بلند گفتند که بیدار شو من در جواب گفتم که هنوز شب بسیار است ایشان گفتند اے بیدولت برخیز من قبول نکردم باز فرمودند اے بیدولت برخیز چون ایشان مکرر فرمودند برخاستم و بر کنار نهر وضو ساختم و دو رکعت شکر وضو گذاردم و خواجه محمد سعید و حاجی مراقب نشسته بودند من نیز عقب ایشان سر پیش افگنده نشستم ساعتے گذشته باشد که تخیلے مرا رو داد و تمام عالم در نظرم صاف و نورانی ظاهر شد و حلاوت آن از نصف شب تا دم صبح در خود می یافتم بعد از آنکه خواجه بعد از نماز اشراق به حجره خود تشریف بردند من پیش رفته سلام کردم و در خدمت ایشان نشستم حاجی هم حاضر بودند خواجه بجانب من نگاهے کرده تبسم نمودند و فرمودند که چیزے معلوم شد دیدید من عرض کردم تقصیر باز فرمودند شما کس خوب هستید لیکن از احوال خود خبر ندارید و پرتو صحبت ایشان در من اثر کرد ۔

حاجی محمد مراد نقل میکردند که من خورد سال بودم روزے در خدمت خواجه محمد سعید بسیم

و محمد بقا نام طفلے دیگر هم در خدمت ایشان نشسته بود بجانب محمد بقا نگاهے کردند و فرمودند که شما
رفته از خانهٔ خود خبر بگیرید محمد بقا بخانهٔ خود رفت و همه اهل خانه بخانهٔ اقربا بتقریب مهمانی رفته بودند
و کنیزے که در خانه بود شاید در خواب رفته بود و دزدے در خانه در آمده ظروف مسی را جمع کرده میخواست
که ببرد در همین حال محمد بقا رسید و دزد را دستگیر نموده و شلق کرده بخدمت خواجه آورد خواجه فرمودند شما
مال خود را یافتید و دزد را بگذارید محمد بقا دزد را سر داد ازین معنی من با وصف آنکه طفل بودم ازان وقت
تا حال سر رشتهٔ بندگی و اخلاص در جناب حضرت خواجه در دل من هست الحمد لله علی ذالک۔

شاه قلندر شهید وطن ایشان شاه قلی بیرخاکه دیہ ایست از مضافات قندز متعلق
ام البلاد بلخ والد ایشان از طبقهٔ اولیاء ترخان بودند در صغر سن والد ایشان وفات یافت و ایشان
در دوازده سالگی از خانه بر آمده در یکے از مدرسهاے قندز بکسب علم مشغول شدند و خود
میفرمودند که ملاے داشتیم خواجه شاه طالب خان نام در علم ظاهر و باطن صاحب کمال شبے بتهجد
ایشان رسیدیم و ایشان در حجرهٔ خود تشریف داشتند و دروازهٔ حجره را فراهم آورده الفت واری کشاده
داشته بودند باهستگی از بیرون دروازه نظر کردیم مستقبل قبله نشسته کتابے در دست داشته
مطالعه میکردند و کتاب را بر زمین گذاشته مشت بسینهٔ خود میزدند و باز کتاب را میخواندند
و باز بر زمین میگذاشتند و سینهٔ خود را میزدند و اشک از چشمان جاری بود همان وقت در حجره
رفتیم ایشان کتاب را از دست گذاشته متوجه ما شدند پرسیدیم که حضرت درین کتاب چه نوشته اند
فرمودند طفلید شما را با این چه کار باز عرض کردم که میخواهم که استفاده حاصل کنم فرمودند که درین کتاب
علم معرفت حق تعالی نوشته اند و ما عمل بران نکردیم و بهوا و هوس گذرانیدیم و عمر عزیز را رایگان
از دست دادیم بمجرد آنکه این حرف از زبان ایشان بر آمد نورے در دل ما پیدا شد بخاطر ما رسید
علمے که علم شناخت حق باشد چرا طلب نکنیم ازان روز طلب حق دامنگیر شد شبها از بام خانهٔ خود
راهی انداختیم و دران نزدیکی مسجدے بود آبے جاری داشت آنجا رفته وضو میکردیم و دو رکعت
شکر وضو گذارده مستقبل قبله می نشستیم چون صبح نزدیک میرسید از همان راه بخانه می آمدیم و در جا

خواب خود بخواب میرفتیم مدتے برہمین دستور گذشت تعالی خبر یافتند که شبها در خانه نمی باشد
توهم کردند که مبادا بجاے نابایست میرفته باشد کسان خود را تعین کردند که تحقیق نمایند که کجا میرود
و آنها بعد تحقیق اظهار کردند که شبها در مسجد می باشد تعالی مرا در خلوت طلبیده فرمودند که شما
خورد سال اید و جاے مرید شده اید و شب بیداری بطور خود میکنید مبادا جنونے پیدا شود
درهمان ایام جمعے از خرقه پوشان سیاح در دیه ما وارد شدند ذکر جهر میکردند و از شنیدن بر ما حالتے
رو داد بخدمت ایشان نشستیم بزرگیها و کرامتهاے حضرت بابا پلنگ پوش بیان میکردند محبت
حضرت در دل ما جا گرفت تا آنکه شبے جمال مبارک حضرت را در خواب دیدیم و در همان خواب
مرا شغل رابطه ارشاد کردند بعد بیدار شدن صورت مبارک حضرت در خیال خاطر ما ماند قلق
و اضطراب شوق صحبت شریف در ما پدید بود بفقرا عرض کردم که من آرزوے ملازمت
حضرت دارم هرگاه روانه آنجانب شوید مرا اطلاع دهید که همراه شما راهی شوم فقرا فرمودند که اگر آقاے
شما کے راضی شوند روزے بوقت صبح خبر یافتیم که فقرا بطرف هندوستان رفتند و ما بے ملاقات
شده دیوانه وار بدنبال آنها روانه شدیم بعد از چند روز بفقرا در خوردیم فقرا گفتند که حضرت
در ملک دکن تشریف دارند و شما خورد سال اید این مسافت دور و دراز طے کردن از شما محال است
ما ازین جهت رو دادار تصدیع شما نشدیم و حالا که آمدید از صحبت ما جدا نشوید برفاقت فقرا
بکابل رسیدیم خارج دروازه شهر تکیه فقیرے مرتضی شاهی اندی واقع است جاے سیرگاه
و خوش هوا است فقرا در آنجا فرود آمدند و هر روز همه براے سیر جانب شهر میرفتند و ما جاے
اقامت فقرا را آب زده میروفتیم و ظروف را پر آب کرده میگذاشتیم تا آمدن فقرا همین شغل داشتیم
آخر روز فقرا می آمدند هر کدام از راه محبت براے ما چیزے یا میوه دیگری می آوردند و وقت شب
هر یکے رو بروے خود شمع روشن میکردند قریب هفتاد کس بودند طرفه روشنی شمعها میشد بعد از آنکه
همه بجاهاے خود آمده قرار میگرفتند ما از براے گدائی می بر آمدیم و چیزے که حق تعالی میرسانید
نزد فقرا میگذاشتیم و تقسیم میکردیم و خود هم موافق حصه میخوردیم و رابطه که حضرت در خواب فرموده بودند

همیشه بآن مشغولی داشتیم و ساعتے فراموش نمی شد بدین طریق مدت شش ماه در کابل گذشت
و اشتیاق پابوس حضرت غالب تمام نمود شاه خاکی و شاه شیدا و شاه باقی و غیر ایشان سه
چهار کس از صحبت جدا شده روانه بسوے خدمت حضرت شدند ما نیز همراه ایشان راهی
شدیم شاه خاکی و شاه شیدا که الحال در بلدهٔ شاهجهان آباد در مدرسهٔ نواب غازی الدین خان
سکونت دارند بنام حضرت خرقه بما دادند و ما از دل و جان خدمت اینها میکردیم و سر روز گدائی
کرده هرچه خدا میداد در خدمت ایشان می آوردیم و اینها با وجود این خدمت بغیر از تشنیع و دشنام
اصلا با ما حرف نمیزدند و با این همه از جانب حق میدانستیم و هیچ نمی گفتیم تا آنکه در مقام روهتاس که
که از قلاع مشهور است رسیدیم و وقت شب بدستور مقرر گدائی برآمدیم و در کوچهاے شهر میگردیدیم
ناگاه حویلی کلانے منظر آمد دروازه اش ویران بود قدم پیشتر گذاشتیم و درآمدیم دروازهاے دیگر
بنظر درآمد آن هم ویران بود بر سر آن دروازه رسیده خبر گرفتیم معلوم شد که مردم می باشند بطریق
سائلان صدا کردیم جوابے نشنیدیم صداے دویم و سیوم کردیم و میخواستیم که باز گردیم آوازے
بگوش ما رسید که باش چیزے می آرم و همان ساعت شخصے قوی هیکل از درون برآمد بیک دست
چراغ و بدست دیگر عصاے بانس داشت خیال کردیم که نعمت خوبے براے ما می آرد خوشوقت
شدیم بمجرد آنکه نزدیک ما رسید در غصه آمده گفت که مردم قبائل در حویلی می باشند تو چرا تا اینجا
آمدی گفتیم بسبب ویرانی دروازه گمان بردم که کسے نمی باشد بعد رسیدن اینجا معلوم کردم که مردم
می باشند همین جا ایستاده سوال کردیم آن مرد چراغ را بر زمین گذاشته همان عصا که در دست
داشت بر پشت و پهلو و سر و روے ما زد و در شلاق کردن هیچ دریغ نکرد تا بحدیکه بے تاب شدیم
لیکن هرگز جاے درد نمیکرد و هر چوبے که بما میرسید حالتے و دردے دیگر در باطن می افزود
بعد از آن گفت که برو گفتیم خوب این قدر شلاق کردید چیزے بدهید که به بے نوائی آمده ام جواب
داد که ترا نکشتم رعایت تمام کردم چون بصورت او نظر کردم دیدم که مغل است درین وقت
دل بدرد آمد بار آن درد و محنت را از جانب حق دانسته برگشتیم و بخدمت فقرا آمدیم و ماجرا

برایشان ظاهر ساختیم بعده همراه شاه خاکی وشاه شیدا وغیره از قلعه روهتاس که پیشتر راهی شدیم
و تا وزیرآباد رسیدیم وشب در تکیهٔ فقیرے منزل گرفتیم چون تشنیع ودشنام وتعدی ایشان از حد
گذشت بخاطر رسید که اینها با خود معقول کرده اند که خدمت از راه ترس میکند وهر چه میگوئیم برداشت
مینماید اینها را آگاه باید ساخت که این خدمت از جهت خوف نیست بلکه از راه انکسار وبردباری
است چون بوقت صبح کمر بستند ما بجاے خود نشسته ماندیم شاه خاکی وشاه شیدا پرسیدند که چرا
کمر نمی بندی گفتیم که همراه شما نمی آئیم دشنام وتعدی شما را از راه فقیری برداشت کردیم وشما هرگز
نفهمیدید وقیاس کردید که من از ترس خدمت میکنیم ومن سواے خدا ورسول خدا وبزرگان
دین هرگز پرواے کسے ندارم شما بروید آهسته آهسته تنها خواهم رفت واگر بخاطر شما قسمے دیگر باشد
بلاهور میرویم وتعدی ودشنام در پیش فقراے که آنجا هستند ظاهر میسازیم تا ببینیم که ایشان چه
میفرمایند شاه خاکی وشاه شیدا در تملق آمدند چون دل ما از اینها نفرت گرفته بود رفاقت ایشان
را ترک کرده ماندیم ایشان رفتند بعد دو روز تنها روانه شدیم ودر شاه دره که نزدیک لاهور است
رسیدیم دیدیم که شاه خاکی وشاه شیدا ودیگر فقرا در آنجا توقف نموده انتظار ما می کشند ما را دیده الحاح
بسیار کردند که باتفاق یکدیگر راه رفتن خوب است رفاقت ایشان قبول کردیم در باغ بادشاهی
که به نولکه موسوم است رسیدیم ودر آنجا قریب صد کس از فقرا سکونت داشتند چندے خدمت
آنها کردیم شاه باقی نام فقیرے از مردم ترکی مریدے داشت که او هم شاه باقی نام داشت
ومرد عزیز وبزرگ بود شبے روبروے او نشسته بودیم واو نماز عشا خوانده بود چشم من بجانب
او افتاد دیدم که او نظر بجانب من دارد نگاه خود را با نگاه او بستیم تا وقتے که موذن اذان گفت
بخاطر رسید همین ساعت نماز عشا خواندیم اذان چرا میگوید معلوم شد که صبح دمید نگاه آن عزیز
ما را چنان از خود ربوده بود مدتے در خدمت ایشان ماندیم وخدمت آب طهارت را بجا
آوردیم وبرفاقت ایشان بملتان رسیدیم ایشان در تکیهٔ شاه طالب که از فقراے حضرت
بابا پلنگ پوش بود چندے گذرانیده متوجه حرمین شریفین شدند می خواستیم که همراه ایشان

برویم فرمودند که پیر شما صاحب غیرت و پیر زور اند ما از ایشان می ترسیم شما خود را بخدمت پیر
خود برسانید که تصفیه شما از ان جناب است مدتے در تکیه شاه طالب ماندیم شب بیدار
می بودیم و خواب نمیکردیم شاه طالب ازین معنی واقف شده نصیحت کردند که شما خواب نمیکنید
خوب نیست باعث تصدیع خواهد شد چون بجناب حضرت سید پیر رسید بر ان عمل نمائید
و درین باب بجد شدند چون ایشان از جمله قدما بودند امر ایشان را قبول کرده بقدر یکپاس
وگاہے زیاده از ان خواب میکردیم و تا رسیدن بملتان یک لحظه رابطه که حضرت در خواب ارشاد
کرده بودند فرو نگذاشتیم رفته رفته غفلتے رو نمود هر چند که سعی میکردیم رابطه بیاد نمی آمد ازین جهت
مغموم و متألم شده بیت حضرت مولوی جامی را بطریق مناجات اکثر میخواندیم

حیران بماند جامی و گم کرده راه خویش　　اینجا مگر رسول خدا راهنمون شود

میگفتند که دران حال شبے در واقعه دیدیم که در بیابانے افتاده ایم که اثر آبادی دران نواح
بنظر نمی آید همه ریگستان است و تودهاے ریگ هر چهار طرف بشکل کوهاے بلند ایستاده اند و
ما حیران و مضطرب شده هیچ سمت راهی خواهیم و گریه میکنیم و میرویم ناگاه باغے در نهایت سرسبزی
و خورمی بنظر در آمد بتماشاے آن باغ مشغول شدیم از پیش جمعے از خرقه پوشان پیدا شدند
و درمیان ایشان بزرگے است بقامت از همه بلند یکے از همراهیان ایشان را پرسیدیم
که ایشان کیستند گفت شما نمی شناسید حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم بر قدم مبارک افتادم
از راه نوازش روے مرا از خاک برداشتند و شفقت بسیار فرمودند و بخدمت آنحضرت مرید
شدیم میگفتند که چون از خواب بیدار شدیم نورے و سرورے در خود یافتیم که بشرح راست
نیاید بعد چندے همان شاه خاکی و اعزه دیگر که ذکر ایشان سابق کرده شده روانه بجانب حضرت
بابا پلنگ پوش شدند همراه ایشان بشاهجهان آباد رسیدیم بتکیه شاه بابا که از جمله خوبان و بزرگان
عصر بودند و کرامات ایشان مشهور است چندے اقامت کردیم ایشان مهربانیها میفرمودند
روزے شاه خاکی و شاه شیدا خواستند که از انجا روانه شوند ایشان فرمودند وقت ما نزدیک

رسیده است اگر چندے دیگر می بودید خوب می شد قبول نکرده روانه شدند ما هم همراه ایشان
برآمدیم تا مدت دو ماه در شهر شاهجهان آباد تکیه بتکیه می گشتند و از شهر بیرون نتوانستند رفت
و هرگز بخاطر ایشان نمی رسید که آن بزرگ چه فرموده اند تا آنکه باز تکیه شاه بابا آمدند ایشان بیمار
بودند فرمودند ما نگفتیم که چندے درینجا توقف سازید دو سه روز دیگر در انجا ماندند باز بقصد رفتن
کمر بستند شاه بابا فرمودند معلوم می شود که حضرت بابا پلنگ پوش قدس سره کشش کرده اند خوب است
بروید و فاتحه خوانده فرمودند که بخدمت حضرت عرض اخلاص ما رسانید و عرض کنید که در حق ما
فاتحه خوانند از خدمت آن بزرگ رخصت شده همان روز بیرون شهر به پچکوهی رفته فرود
آمدیم بعد سه روز فقیرے آمده ظاهر کرد که شاه بابا وفات یافتند از استماع این خبر فقرا تاسف
کردند که ما چرا دو سه روز دیگر نزد ایشان نماندیم از انجا برفاقت شاه خاکی وغیره در اورنگ آباد
بخدمت حضرت باباشاه مسافر قدس سره رسیده سعادت ملازمت و قدمبوس حاصل کرده چندے
بوده عازم ملازمت حضرت بابا پلنگ پوش گشتیم و حضرت ایشان وقت رخصت سه ترکی نان
بما عنایت کردند باندک فرصتے در گلبرگه که بجناب حضرت بابا سے کلان رسیدیم چهره مبارک حضرت
بقسمے که در خواب دیده شده بود دیده شد و اول روے مبارک مثل آفتاب درخشان بنظر آمد
و قد شریف از دور بقسمے بلند نمود که بآسمان میرسید و چنانکه رابطه ایشان را مشاهده میکردیم همان
طریق نظر بر جمال ایشان گماشتیم تا آنکه نزدیک رسیدیم و صورت اصلی حضرت نمودار گردید قلق
و اضطراب در دل بقسمے فرو گرفت که طاقت حرف زدن نماند گریان شده بر قدم مبارک
افتادیم حضرت سر ما را بدست مبارک برداشته از یاران دیگر خیریتها پرسیدند و فرمودند در تکیه
بروید و کمرها وا کنید یاران بجانب تکیه روان شدند و ما نظر بر جمال حضرت دوخته خوشوقت ایستاده
بودیم فرمودند که شما هم بروید ما نیز رو بجانب حضرت کرده پس پا بتکیه رفتیم چون پاره از راه رفتیم حضرت
[illegible]
[illegible]

واین دیوانه قلندرک را بین که هرگز پشت خود را برنگردانیده و نظر بسوی ما دوخته عقب
میرود تا آنکه حضرت از نظر غایب شدند و ما بتکیه آمده و صلحا را بگوشه گذاشته متحیر و منتظر نشستیم
دیوانهای دیگر با فقرا طرفه ذوق و شوق میکردند و سخنهای محبت آمیز باهم میگفتند قریب نماز
شام حضرت از سیر تکیه تشریف آوردند و نظر مبارک بر فقیر بود فقیر از جای که نشسته بود آمده بخدمت
ایستاده شدم حضرت نشسته بودند و چوکی که حضرت بران همیشه می نشستند بطرف آن چوکی اشارت
کرده بما فرمودند که بنشینید ما از راه ادب ساکت شده ایستاده ماندیم فرمودند شما میگوئیم که بر سر
چوکی بنشینید باز از راه ادب ایستاده ماندم باز فرمودند که بنشینید چون سه دفعه امر حضرت شد
بخاطر رسید که مبادا عدم قبول امر بے ادبی باشد ناچار بر چوکی نشستیم و فی الفور برخاسته ایستاده شدیم
فرمودند که بنشینید باز ساعتی نشسته ایستاده شدیم سه دفعه چنین بعمل آمد بخاطر رسید که سه مرتبه
حد ادب بود حالا نباید برخاست حضرت فرمودند ما یکبارگی میخواستیم خوب موقوف بر وقت
است شاه ہدہد را که از خادمان حضرت بود طلبیده فرمودند که ازین قلندرک خبردار باشید و صله
این را نزد خود برید ما نزد شاه ہدہد می بودیم ایشان طعامهای لذیذ بما میدادند بعد چندے
بخاطر گذشت ما بطلب حق آمده ایم نه از برای نفس پروری بشاه ہدہد گفتیم که این قسم اطعمه
بما نه بید شاه ہدہد غصه شدند و بعد از سه چهار روز سوختهای ته دیگ میدادند و همیشه دیگ
جوشها میشدند و نانهای وافر می پختند یک طرف بزم کوکنار بود و جانبی بزم رشالا و بطرفی جمعی
کثیر نقش ملامی گفتند و حضرت بر چوکی نشسته می بودند امرای عمده و منصبداران و مردم دیگر می آمدند
و شاه ہدہد با هر کدام در خورا و سلوک میکردند و قهوه و طعام می خورانید و اگر طعام دیگر تیار نمی بود نان
و شوربا می خورانیدند و جمعی از خادمان حضرت و چیزهای دیگر که تیار میشد تقسیم میکردند و جمعی
دیگر مثل شاه پیارو غیره خورد سالان بودند و چندی از اعزه شاعر و خوش طبع بودند اینها را
هرچه میخواستند از کباب و گوشت و دوپیازه و غیر آن شاه ہدہد میدادند بخاطر رسید که عجب مقصد
است هرچه درینجا می آید حق فقرا است یا اهل دنیا چرا میدهند ازین قسم خطرها بخاطر میگذشت

حضرت بر چوکی نشسته بودند یکمرتبه مارا آواز دادند که اینجا بیائید پیش رفته ایستاده شدیم فرمودند که
این قسم خطرها برای چه در خاطر میگذرانید خبردار باشید معلوم کردیم که هرچه بخاطر کسی میگذرد در ضمیر
حضرت روشن می شود از خطرها که در دل گذشته بود استغفار کردیم و مدام در [illegible] اندیشه بودیم مبادا
خیال غیر در دل راه عبور کند

یک چشم زدن غافل ازان ماه نباشیم ترسم که نگاهے کند آگاه نباشیم

هرگاه کوچ میشد پا برهنه در رکاب حضرت میرفتیم و خارها بپا می خلید و شکار بند اسپ سواری
حضرت پیش بدست ما می بود گاهے در سر راه بته خار پیش می آمد و فقراے دیگر از کنار آن
میگذشتند بخاطر ما میگذشت که فتراک مبارک را از دست گذاشتن و از کنار بته خار گذشتن
از محبت دور است چشم خود را پوشیده یکمرتبه میگذشتیم وقتے که بدیره تشریف می آوردند و فقرا
جا بجا در سایه آرام میگرفتند و ما بخدمت حاضر می بودیم میفرمودند که این طناب را خوب نبسته اند
درست سازید با آن طناب را کشیده مضبوط می بستیم و باز میفرمودند که قنات را بیجا ایستاده کرده اند
هر جاے که میفرمودند ایستاده میکردیم و میفرمودند که میخ دیره را بیجا زده اند آن را بجا نصب
میکردیم خلاصه آنکه میخواستند که دمے بیکار نباشیم و بعد فراغ کار دیره زمین را هموار میساختیم برای
نماز و آرام فقرا و وقت شام گلخن فقرا را درست می ساختیم و هیمه چیده میگذاشتیم و صبح آب وضو
گرم میکردیم بعد نماز عشا حضرت بر پلنگ آرام میفرمودند خدمت میکردیم تا دو پهر شب و حضرت
هرگز نمیگفتند بس چون استراحت مینمودند و بر ما خواب غلبه میکرد آهسته بیرون می آمدیم و میخواستیم
قدرے کاه از آخور اسپان گرفته در زیر خود فرش کنیم آواز بگوش حضرت میرسید میفرمودند که کیست
عرض میکردیم که بنده می پرسیدند که چه می سازید معروض داشتیم که قدرے کاه از آخور اسپان گرفته
در زیر خود فرش میکنیم میفرمودند که کاه [illegible] که حق اسپان است بر زمین بخوابید قدرے چشم
پوشیده بخواب میرفتیم حضرت آواز میدادند که کسے هست ما می شنیدیم چون طاقت برخاستن
نداشتیم جواب نمیدادیم باز فریاد میکردند [illegible] ما خاموش میماندیم چون [illegible] صدا حضرت

می شنیدیم اندیشه میکردیم اگر نمی خیزیم عاصی میشویم تاچار بقوت تمام هر دو دست و هر دو پای
خود را بر زمین می ماندیم و قسمے درد پیدا می شد که در جگر کار میکرد بتکلف بر می خاستیم و بحضور
شریف آمده فتیله چراغ را درست کرده تیل می انداختیم و گلخن فقرا را آتش می افروختیم و بوقت صبح
برای وضو چوکی آورده میگذاشتیم و مسواک و شانه و رومال و آفتابه و چلمچی حاضر می ساختیم حضر
بر چوکی نشسته وضو میکردند و بعد فراغ حضرت از طهارت قنات جاے ضرور را جمع میکردیم
و طنابهاے دیره را وا می ساختیم بعد ازان فقرا بارهاے خود را آورده بدست ما میدادند بر شتران
بار میکردیم و حضرت بعد اداے نماز قهوه را نوش جان کرده سوار میشدند و بدستور معین در جلو میرفتیم
روزے شاه هدهد بر ما اعتراض کرد و طپانچه بر دهن من زد ملول شدیم و بخاطر من رسید که حقیقت
تمام عالم بر آئینه ضمیر حضرت ظاهر است هر جا باشیم اخلاص می باید باین خیال بے رخصت
حضرت بر آمده بطرفے رفتیم بعد چند ساعتے کشش حضرت در دل مستولی شد بے اختیار بجانب
حضرت راهی شدیم و با خود قرار دادیم که چون بجناب حضرت برسیم از همه کناره گیریم وقتے که
رسیدیم و صلهاے خود را کناره بحضور مبارک آمدیم حضرت فرمودند و صلها را کجا گذاشتید عرض
کردیم که دران گوشه فرمودند پیشتر بیارید قدرے پیشتر آوردیم باز فرمودند پیشتر بار قدرے پیشتر
آورده بر زمین گذاشتیم سه دفعه چنین بعمل آمد حضرت فرمودند در خانهٔ خود بیارید و اشارت فرمودند
بسوے راوٹی که خود حضرت در انجا می بودند موافق امر حضرت در راوٹی آورده ماندیم حضرت
ارشاد کردند بعد ازین این بچهارا بخوانانید هر روز طفلان را می خوانانیدیم طفلان بسیار شوخ بودند
حرف ما را نمی شنیدند روزے بجناب حضرت عرض کردم که طفلان حرف مرا نمی شنوند فرمودند
که ما شمارا شاگرد طفلان کرده ایم نه طفلان را شاگردان شما و از ما غایبانه بچهارا طلبیده غصه کردند که
هر چه قلندر گوید بران عمل کنید و از گفته او بیرون نروید از شوخی طفلان بسیار تنگ میشدیم لیکن
چون امر حضرت چنین بود علاج نداشتیم روزے دیره حضرت بر لب آب واقع گردید حضرت
براے سیر رفتند و بما فرمودند که از دیره پا بیرون نخواهید گذاشت دران راوٹی نشسته بودیم و بیرون

راوٹی شامیانہ ایستادہ کردہ بودند شاہ پیرا کہ پسر خواندۂ حضرت بودند با چندے از طفلان در راوٹی
درآمدہ کمان خاصہ و چند تیر از ترکش برآوردہ گرفتند و بیرون آمدند میخواستیم منع کنیم ہر چند جہد کردیم
قوت سخن گفتن نیافتیم حیران ماندیم و شاہ پیرا تیرہاے خاصۂ حضرت را بدر یا پرتافتند و چند تیر
ضایع شد غصہ کردہ از راوٹی برآمدہ کمان و تیرہا از دست شاہ پیرا گرفتیم و شور کردیم شاہ پیرا
گریان پیش شاہ ہدہد رفتند شاہ ہدہد برسر طیش آمدہ طپانچہ چند بر روے ما زد نہایت دلگیر شدیم
و بخاطر گذشت کہ حضرت فرمودہ بودند کہ از راوٹی قدم بیرون نخواہی گذاشت خلاف امر کردیم
پارہ بگریستیم بعد ازان بخاطر آمد کہ بطرفے برویم کمر بستیم و فقیرے را گفتیم کہ از خانہ خبردار باشید
و از دیرہ برآمدیم و مدت دو ماہ در اطراف و جوانب گشتیم لیکن رابطہ حضرت یک لحظہ از ما جدا
نمی شد باز گشتہ از جناب حضرت شد بخدمت سراسر سعادت رسیدہ سرگرم کسب سعادت
شدیم حسن اخلاق و خوارق عادات و جود و سخا و لطف و شفقت حضرت در بارۂ جمیع بندہاے
خدا از کرمہ علی التساوی بیش از بیش بود و تفضلاتے کہ در بارۂ ما مصروف میداشتند اندکے
ازان در حیز بیان آوردن از طاقت بشری بیرون است مخفی نماند کہ شاہ قلندر شہید ہمیشہ
در رفاقت نواب نظام الملک بودند وقتے کہ نواب بطرف ارکاٹ براے ملک گیری رفت
و از زمینداران آنجا مبلغ یک کرور روپیہ بطریق پیشکش گرفت شاہ شہید غزلے از طبع زاد براے
نواب نوشتند مطلعش این است

گفتہ بودیم کہ سر رشتۂ اعیان شدۂ   از نظرہا کرم کردن جانان شدۂ

نواب در جواب نوشت

از کرمہاے تو سر رشتۂ اعیان شدہ ام   مظہر عاطفت خالق منان شدہ ام

و ہمیشہ ہمت ایشان در راستہ بناے خلایق بود و کسی ہر چہ عرض میکرد بجان و دل در کار او
کوشش میفرمودند و بفضل الٰہی بانصرام میرسانیدند تا آنکہ در حیدرآباد ضعیفہ ہمراہ مادر خود پیش ایشان
آمدہ ظاہر کرد کہ من زوجہ شخصے اللہ یار بیرقت نام ہستم و مرا بوجہ شمر کی ہمیشہ زجر و تنبیہ میکند

ایشان بوقت مذکور را طلبیده نصیحت کردند و ضعیفها را باو حواله نمودند و فرمودند که بعد ازین آزار
نمیدهی بوقت آنها را همراه خود برد و بعد چند روز در بلنده برده پیش مادر عروس خود را بی تقصیر سید و
زوجه را نیز شلق بسیار کرد پسر و دختران و نالان بخدمت شاه شهید آمدند شاه شهید بغایت مغموم
شده بنواب رقعه نوشتند نواب این مقدمه را بقاضی سپرد قاضی خواست که ضعیفه را از وجدا
نماید در آن ایام شاه آزار چشم داشتند بوقت سیر روز بخدمت ایشان می آمد و اخلاص ظاهر
مینمود و در باطن عداوت داشت و در همین فکر بود که اگر دست یابد ایشان را شهید سازد شاه
همیشه میفرمودند که این بوقت که نزد ما می آید تاریکی از وبرما ظاهر میشود والله اعلم سبب چه باشد
وقبل ازین بچند روز بعضی از رفقا ما چند دفعه بطریق وصیت میفرمودند که اگر وقت برسد ما را
در زیر قدم حضرت مرشد برده دفن خواهید کرد و با وجود آنکه چیزی نخوانده بودند دیوان غزلیات
انشا کردند روزی بوقت صبح دیوان خود را مطالعه میکردند و جمعی کثیر از اعزه در مجلس حاضر بودند
در اثنای آن فرمودند که امشب خوابی دیده ایم که مورچه زردی کلانی بر انگشت پای ما را گزیده
و ما آن بر انگشت او را مالش داده کشتیم و مورچهای بسیار گرد ما جمع شده اند تعبیر آن چه باشد
یاران تعبیرها کردند درین ضمن بوقت مذکور مسلح و مکمل بر اسپ سوار شده آمده بخدمت نشست
قریب دو پهر روز عزیزان یک یک برخاسته رفتند و بوقت نشسته ماند و شاه چشم خود را
پوشیده [illegible] نشسته بودند عبدالرحیم نامی منشی بود در گوشه نشسته چیزی می نوشت و طفلی بر سر شاه
ایستاده مگس میراند بوقت کارد از نیام کشیده بشکم شاه زد بمجرد رسیدن کارد الله گفته دست بر زخم
گذاشته بمراقبه فرو رفتند بوقت از آنجا برخاسته بیرون آمد و کارد برهنه در دست داشت
خود را باسپ خود رسانید طفلی که مگس میراند بیرون آمده فریاد کرد که این شخص شاه را کشته میرود
فقرا از هر طرف بر سرش علو کردند او نیز مستعد بجنگ شد درین اثنا فقیری دیوانه بیلی در دست
داشت بجلدی رسیده بیل بر سرش زد و فقرای دیگر نیز بر سرش ریختند و او را کشتند مردم شهر
از شنیدن [illegible] خدمت شاه اخلاص داشتند گریان و نالان جمع شدند نواب نظام الملک

از شنیدن این ماجرا بیش از پیش ملول و آب دیده شد و تاسف نمود خواجه عبدالله خان را جهت
تجهیز و تکفین و نماز جنازه امر فرمود و جمعی کثیر از اکابر و اصاغر جمع آمدند و در یکه مسجد که در شهر واقع است
نماز جنازه خوانده بمحلی امانت سپردند و بر قبت را در آتش سوختند بتاریخ سیزدهم ماه صفر از سال
یکهزار و یکصد و چهل و سه روز سه شنبه این واقعه رو داد ثانی الحال از جایی که سپرده بودند آورده
به خجسته بنیاد آوردند و در تکیه شریف زیر قدم حضرت بتاریخ بست و نهم شهر رمضان مدفون ساختند
شاه قلندر شهید بعد از وصال حضرت بابا پلنگ پوش همراه تابوت شریف حضرت بابا در خجسته
بنیاد بتکیه متبرکه رسیده مدتی در خدمت شریف حضرت پیر و مرشد با شاه مسافر بودند و مرید
شدند و ریاضات شاقه کشیدند و اکثر شب بیدار می بودند و اعتکاف و اربعینات می نشستند
و شب و روز بصدق و اخلاص بخدمتگاری مقید می بودند و خوشنودی خاطر مبارک حاصل نمودند
و حضرت درباره ایشان بسیار متوجه و مهربان بودند و دعای خیر میکردند و اکثر میفرمودند که
ما شاه قلندر را برادر خود میدانیم و شاه شهید میگفتند که اکثر بزرگان در باطن بما میگویند که در چهل
سالگی عروج شما خواهد شد و بعضی مردم ناهنجار که در حق ایشان بد میگفتند ایشان از جانب حق
دانسته میگفتند که بگفتن مردم را باعث تربیت خود میدانیم و کریم الطبع و صاحب ایثار بودند
و اکثر اوقات بعضی مردم میگفتند که طبع ما شیرینی میخواهد با وجود آنکه قیمت نداشتند شیرینی بقرض
خرید کرده بر کنار تالاب رفته بیاران میدادند یاران شیرینی میخوردند و بعد خوردن دشنامها میدادند
و ایشان از شنیدن دشنام خوشوقت میشدند و بعد چند مدت بموجب امر حضرت برای فروختن
حویلی میر عبدالله که در حیدرآباد است رفتند یوسف خان صوبه دار آنجا بود جمعی از مغلیه از
مریدان و مخلصان حضرت در لشکر خان مذکور بودند ایشان بطریق سیر در لشکر رفتند آن عزیزان مبلغ
یکهزار روپیه جمع کرده بایشان دادند و ایشان آن مبلغ را بخدمت حضرت آورده نیاز گذرانیدند
در آن ایام گرانی غله بمرتبه کمال و عسرت خرج بود مبلغ مذکور در خرج فقرا بکار آمد درین صورت
دعای خیر از حضرت در حق خود حاصل کردند و بعد چندی بطرف مالوه عزم نمودند مبارزخان ناظم

آنجا بود از انجا نیز پانصد روپیه بیاوردند بعد خبر فقرا در آمد حضرت اکثر میفرمودند که شاه قلندر را
شیر است روباه بسیارے در پے این شیر روزی خود خواهند خورد بعد از ان حضرت
پیر و مرشد ایشان را بجهت خبر گیری تکیه که در قصبه بهیلپری واقع است فرستادند ایشان در انجا
پیاده بواصلات کردند وقتے حضرت مرشد را کسل تپ رو نمود و حکیم تجویز نمود که تربز تناول فرمایند
در شهر تربز بهم نرسید حضرت فرمودند که بشاه قلندر بنویسید که اگر در ان نواح تربز پیدا شود نزد فقیر بفرستید
فقیر حسب الامر بشاه نوشت اتفاق ایشان فالیزه کاشته بودند و چند تربز خوب و کلان
در زمین دفن کرده داشته بودند تربزها را از زمین برآورده چندے را فرستادند و چندے همراه
خود آوردند حضرت نوش جان فرمودند و در حق ایشان دعاها کردند آخر الامر نواب نظام الملک
بعد وصال حضرت از صوبه خجسته بنیاد تغیر شده عازم حضور هندوستان گردید ایشان را بخواهش
تمام پیغام کرد که رفاقت من قبول فرمایید ایشان همراه نواب بهندوستان رفتند و جمعے کثیر از
فقرا و اهل دنیا و غربا و مساکین از فیض ایشان بهره مند شدند این همه از برکات شریف حضرت
بود که میفرمودند این شیر است و روباه بسیارے در پے این روزی خود خواهند خورد۔

شاه هدایت الله از اولاد حضرت مخدوم اعظم علیه الرحمه که ترک تعلق کرده در خدمت
شاه قلندر شهید رسیده مرید شدند و خرقه پوشیدند نقل میکردند که شاه شهید همراه نواب نظام الملک
از هندوستان بدکن می آمدند بخادمان امر کرده بودند که جامهٔ خواب ما را سر بجانب دکن فرش
میکرده باشید موافق امر فرش میکردند روزے در منزلے شاه نور که از خدام بود سر بجانب قطب
جامهٔ خواب را فرش کرد و پا بجانب جنوب شاه شهید بر بستر خواب آمده نشستند فرمودند ما همیشه
تاکید میکنیم که سر بجانب جنوب فرش میکرده باشید درین ضمن شاه نور رسید او را گفتند چرا پائین بستم.
فرش کرده اید او گفت که طریقه که معمول بزرگان سلف است آن است که سر بجانب قطب میگذارند
شاه گفتند که حضرات ما در ملک دکن آسوده اند ما چه قسم پا بجانب دکن کنیم اکثر مردم که درین باب
تعجب میکردند دریافتند که سر بجانب جنوب گذاشتن را این باعث بود۔

ذکر حاجی عاشور | ایشان از مردم ترکی اند از طفولیت پرورده و تربیت کردهٔ جناب حضرت اند
بعد از ان مرید شده درجهٔ خلافت یافتند و اقعات خود را بدست خود نوشته اند مضمون آن داخل
این صحیفه کرده می شود و آن این است در ابتداء که بسعادت ملازمت حضرت مستفید گردیدم شغل
اسم ذات فرمودند چندے مشغول شدم گاہے مثل ماه و گاہے چون ستاره نمایان میشد و گاہے
از خود غیبت رو میداد روزے بجهت خریدن چیزے بچوک میرفتم دست در کار و دل بایار بود
دران وقت بیخودی رو نمود زود تر از چوک برآمدم و در مسجد ڈیگران آمده بنیت نماز چاشت دست
باحرام برداشتم نظر بر بوریا افتاد از بوریا همه ذکر الله الله برخاست نگاه بدیوار مسجد کردم خشت ها
و دیوار ها همه الله الله میگفتند نظر بجانب خود کردم هر موے بدن الله الله گویان شد از
مسجد برآمدم و بتکیه روان شدم اهل راسته و بازار چه مسلمان و چه هندو و دیوار و سقف و چهپر
و دو کانها و سنگریزه و غیر آن هرچه بنظر می درآمد همه الله الله میگفتند بتکیه رسیدم نظر بر درخت
پانگره افتاد هر برگ و دانه الله میگفت حضرت درون حجره تشریف داشتند خواستم تجدید وضو
کنم بر سر بدهناے گلی رفتم بدهنا همه الله میگفتند بدهنا برداشته آب پر کرده بطهارت خانه رفتم
دیوار و سنگ و کلوخ همه ذکر الله میگفتند زود خود را از انجا فارغ کرده برآمدم و تجدید وضو کرده
متوجه بجناب حضرت شدم حضرت مرا بحضور طلبیدند فرمودند چه خبر داری احوال عرض کردم فرمودند
ذکر شما جاری شده است ذکر بکنید بموجب امر شب و روز ذکر میکردم تا آنکه حقیقت اهل قبور بظهور
آمدن گرفت چندروزے همین احوال بر من بود بعد از ان حضرت مرا بنفی اثبات امر فرمودند بآن
مشغولی مینمودم بیک نفس دو صد سه صد پانصد بار میگفتم و حقیقت دل بنظر آمدن گرفت و حضرت فرموده بودند
که حقیقت دل نمودن عجیبش آن است گاهی بصورت آب و گاهی مثل دریا و گاهی نور سبز و سرخ در نظر آید و خود را دران عالم از همه
کلان تر میدیدم روزے بمسجد جامع بیگم پوره رفتم مراقبه رو نمود می بینم که از شرق تا مغرب
همه روشن است و خود را دیدم بالاے تختے نشسته و همه عالم رو بمن دارند و بفرمان من اند
هرچه خواهم بکنم و هرچه میگفتم می شود خواه بکشم خواه رزق دهم خدا شدم بجاسنه این حال استغفر الله

میگفتم و هر چند خواستم که آن حال را از خود باستغفار دور نمایم دور نمی شد در همان عالم چشم خود را
واکردم دیدم که خطیب بر منبر خطابت میکند نماز جمعه خوانده برآمدم در راه رفتن در مسجد هم از دلم
جوش میکرد که بگو من خدا ام من خود را ضبط کرده بتکیه رسانیدم حضرت نماز جمعه خوانده در حجره تشریف
داشتند فقیر را دیده حاجی عاشور را گفته طلبیدند و احوال پرسیدند مفصل عرض کردم از روی کرم
کتاب مقامات حضرت خواجه بزرگ مشکل کشا قدس سره را واکردند و سرگذشت آنحضرت بیان
فرمودند که همین معنی بر حضرت خواجه هر روز هفتاد بار رو میکرد و حضرت خواجه در زیر دار میرفتند و
میگفتند که ای نفس اگر از زبان چیزی خواهی بر آورد ترا بر دار خواهند کرد به برکت مدد مرشد کامل
آن حال از من زایل شد بعد از آن نور سپید دیگر پیدا شد خود را بآن نور سپردم دیدم که تمام عالم
نورانی شده است بخدمت حضرت آمده حقیقت عرض کردم فرمودند که آن نور را در شش جهت
خود معائنه سازید و خود را از میان بردارید تا صورت شما بخیر در همان نور ماند بموجب ارشاد
شب و روز سرگرم بودم حالات عجیب رو می نمود و طرفه ذوق و شوق پدید می آمد و این حال
هر روز بافزایش بود روزی حضرت در مسجد کتاب نزهة الارواح می خواندند اعزه صوفیه همه
در خدمت حاضر بودند و فقیر متوجه خدمت نشسته ذکر میکردم دران وقت غیبت رو نمود آواز
خواندن حضرت در گوش من می آمد دیدم که تختی پیدا شده و مرا بران تخت نشانده بر آسمان بردند
و از انجا بر آسمان دویم و سیوم تا هفتم و کرسی و عرش همه را بمن نمودند از انجا نیز پیشتر بردند نوری
سپید ظاهر شد خود را دران نور گرفتم و از خود رفتم و ندانستم که چه شدم و کجا رفتم چون بافاقت آمدم
و دیده را باز کردم دیدم که حضرت مرشد کتاب میخوانند وقتی نوری از قبله نمایان شد دیدم
که پره بسته می آید و هر جا که میرسد درخت و دیوار و انسان و حیوان همه نور می شود خود را بآن نور
سپردم و با او یکی شدم علم بود و صورت من نبود همان نور بهر جانب که اراده کردم بر طبق اراده
من همان جانب ظهور میکرد و همچنین نورهای بسیار پی در پی ظاهر شد و حضرت سابق
فرموده بودند که هر گاه این قسم نورها ظاهر شود خود را شکل همه تصور کنید و آن نورها را در خود فانی سازید

همچنان میکردیم وقتے دیگر نور سیاه ظاهر شد علم درمن نماند ندانستم چه شدم وکجا رفتم این واردات
را بجناب حضرت عرض کردم فرمودند بعلم خود آمد ورفت بکنید وقتے که نور پیدا میشد خود را داخل آن
میکردم وهرچند سعی مینمودم علم بخود نمی یافتم بارے بکوشش تمام از امداد حضرت مرشد علم بحال
ماند دیدم که از هر چهار طرف فیض ریخته می آید چه در چشم بستن وچه در چشم کشادن همان عالم ظاهر می بود
ودرین ضمن ارواح انبیا واولیا ظاهر شید روزے مراقب نشسته بودم غیبت رو نمود دیدم
که در مدینه منوره رفتم ودر روضهٔ مقدسهٔ جناب سرورکائنات صلی الله علیه وآله وسلم در آمدم جمیعے
از اعزهٔ کرام سلام بر حضرت رسول اکرم میرسانند وحضرت ابوبکر صدیق وحضرت عمر وحضرت
عثمان را رضی الله عنهم نیز سلام میرسانند از ان میان عزیزے مرا گفت که ترا بخدمت آن سرور
برم گفتم کاشکے آن عزیز دست مرا گرفته به حجرهٔ حضرت آورد من در دروازه در آمدم دیدم که حضرت
مرشد مثل حاجبان ایستاده اند من از راه حجاب خواستم که برگردم حضرت مرشد مرا اشارت کردند
که روبروے حضرت سرور انبیا آمده سلام بدهید روبروے مبارک آمدم وسلام کردم حضرت
آنسرور جانب فقیر نگاه کرده بحضرت مرشد ما سه دفعه از زبان مبارک فرمودند که ما حاجی عاشور
را در ضمن خود گرفتیم حضرت مرشد ازین معنی خوشوقت شده بفقیر اشارت کردند که سلام کرده برویید
وبنده از انجناب رخصت گرفته برآمدم وبافاقت آمدم روزے در واقعه دیدم که حضرت شیخ سعد
در عالم ذات متوجه احوال شاه محمو گردیده تمام خود را در زیر بار ایشان در آورده اند فقیر از خدمت
حضرت پرسید که بار این را چرا بر خود میگیرند حضرت فرمودند که ما خود تهیهٔ سفر داریم این را یک چیز
کرده باید رفت وباز متوجه احوال شاه محمو گردیده انچه در وجود ایشان ناپسندیده بود همه را از ایشان
دور کردند ودر عالم ذات ایشان را مثل خود کردند ودر زیر بار ایشان رفتند چند روز نگذشته
بود که حضرت مرشد را عارضهٔ تب رو نمود وچند ماه کشید وهر روز در افزونی بود روزے حضرت
مرشد بنده را طلبیده فرمودند که حاجی عاشور توجه درباره ما نمی کنی که ازین آثار صحت خواهیم یافت
باز باز فرمودند که درویشان همه وقت در استخاره اند فقیر را غیرت رو داد به خود لازم کردم که

جان خود را فدائے حضرت کنم و حضرت سلامت بمانند رو بروے مبارک نشستہ متوجہ
شدم خود حضرت نیز متوجہ نشستند مرا غیبت رو نمود و در حال دبدبہ سواری ایشان شوکت عظیم پیدا
شد پرسیدم کہ سواری کیست آوازے بگوش رسید کہ حضرت رسول علیہ افضل الصلوات و اکمل التحیات
بدیدن حضرت مرشدی آیند مرا خوش وقتی رو داد در انتظار بودم کہ نورے سپید از جانب قبلہ
نمودار شد و از ہر دو جانب گذشت بعد از آن آن نور ہمین شدہ پرہ بستہ آہستہ آہستہ آمدن گرفت
دم را خوش وقتی تمام دست داد کہ حضرت رسول اکرم را خواہم دید آن نور آمدہ بتکیہ رسید و در تمام
تکیہ چہ در و دیوار و سنگ و خشت پر شد و حضرت مرشد نیز دران نور محو مطلق شدند ہمین حال
میر سلیم کہ حاضر بود مرا فریاد کرد بافاقت آمدم و حضرت ہم سر از مراقبہ برداشتند و بر میر سلیم وحشت
نمودند و از نزد خود دور کردند و حقیقت از من پرسیدند آنچہ دیدہ بودم عرض کردم فرمودند الحمد للہ
الحمد للہ و در حق من دعا ہا کردند و فرمودند در وقت نزع متوجہ احوال ما خواہی بود روز دویم وقت
حضرت رسید مرا فرمودند بیا بسر بالین ما بنشین و متوجہ باش وقت غروب آفتاب بود کہ متوجہ
شدم دیدم کہ چیزے مثل کرپاس سفید بقدر یک وجب از دہن حضرت برآمد حضرت مرا فرمودند
کہ بکشش بموجب امر دست انداختہ کشیدم نورے بدست من آمد و فی الفور بسوئے آسمان صعود
کرد و دران حال بافاقت آمدم۔

ذکر مولانا مشفق | ایشان در اوایل در سرکار بادشاہ عالمگیر در زمرۂ احدیان تیر انداز نوکر
بودند اوصاف بزرگی حضرت ایشان شنیدہ بخدمت آمدہ مرید شدند و مدتے بخدمت نخشی گری
مقید بودند و اکثر با خلیفہ عبد الرحیم اعتکاف و اربعین می نشستند بعد از انکہ بادشاہ عالمگیر فوت کرد
و محمد اعظم شاہ بارادۂ سلطنت عازم ہندوستان گردید ایشان با برادر خود کہ عبد الرحیم بیگ نام داشت
و دیگر مردم قبیلۂ خود بہندوستان رفتند و بعد کشتہ شدن محمد اعظم شاہ ترک نوکری کردہ در لاہور
بخدمت خلیفہ عبد الرحیم مقید بودہ کسب کمال نمودند و خلیفہ ایشان را رخصت دادند کہ شما بہ بدخشان
بروید و خلایق را بسوئے حق دعوت بکنید ایشان بامر خلیفہ ببدخشان کہ مشہور بفیض آباد است

رفته گذرانیدند اکثرے از بزرگان و فضلا و دیگر مردم آنجا مرید و مخلص ایشان گشتند و بادشاه آنجا معتقد گشته خانقاهے برائے ایشان بنا کرد ایشان عرضداشتے بخط خود نوشته بجناب حضرت فرستادند بعد از وفات حضرت بسه روز آن عرضداشت بتکیه رسید نقلش این است الله اکبر عریضهٔ نیاز مند سراسر سعادت دستگیر دین و دنیا حضرت ایشان سلمه الرحمن بعد از عرض بندگی معروض میدارد که همگی حالات و جملگی اوقات مصروف دعا آن دیاد عمر حضرت است امیدا است که ادعیهٔ این کمینه مع جمیع مخلصان اینجائی حضرت بدرجهٔ اجابت مقرون گردیده و اشان بظهور پیوسته سایهٔ دولت صوری و معنوی حضرت بر سر این فدوی مع تابعان تابنده و پاینده باشد و با مر حضرت ظاهری ایشان که خلیفه اند و باطنی ایشان که حضرت جامعه اند در شهر فیض آباد که بدخشان است آمده سکونت دارد و بدولت حضرت مخلصے پیدا شده در شهر خانقاهے بنا کرده بنده در انجا هست و پارهٔ از طالبان جمع شده اند هر کدام بحالات مشرف شده اند خصوصاً جوانے بسن بست کم یا زیاده رسیده تا بجائے که در هفته دو دفعه یا سه دفعه مشرف بدیدار حضرت رسالت پناه میشود و حضرت چند دفعه التفات نمودند که کل سنت خود را بخشیدیم و اینچنین حضرت خواجه بزرگ و جمیع مشائخ کبار و از باطن ایشان هر روز رسیده میفرمایند که تمام اسما و صفات بشما ظهور کردیم و ظهور ما ظهور شما است و چهل هزار کس را شفاعت شما حواله کردیم و نیز در ارادت شما آوردیم و فنا فی الشیخ و فنا فی الرسول روئے نموده و در امور توحید بغایت نیکو است و غیرے را اصلاح نمیداند لیکن بعضے سادگی دارد باز هم بندهٔ حضرت است هرچه اظهر شود از آینده گان اینجانب بنویسید و مرده همگی که خدائے نیز بنور قریب شما است داخل طریق شده تا چشم میزند در سیر سما است احوالات غریب دارد از دولت حضرت امیدوار است که همه وقت از غریبان خود باخبر باشند و پارهٔ دیگر هم از طالبان در کارهائے خود با مستعد اند و حلقهٔ صحبت هم گرم است خالی از معنی نماند نقل عریضهٔ ملا مشفقی این است که هر قوم شد و ایشان الحال در حیات اند و همه اکابر بادشاهان بدخشان مرید و مخلص ایشان اند۔

ذکر صوفی محمد وفا سلمه الله تولد ایشان در شهر پشاور است نزدیک کابل خویشان ایشان
در لشکر بادشاه عالمگیر نوکر بودند ایشان از وطن برآمده برای دیدن اقربا بلشکر بادشاه آمده چندی
در انجا بودند و از انجا بخجسته بنیاد آمدند گاه گاه از برای نماز پیشین در تکیه می آمدند و نماز خوانده
میرفتند و ایشان در سن هفده هژده سالگی بودند و با وجود صغر سن صلاح و تقوی داشتند و آثار
از جبههٔ ایشان هویدا بود و صباحت و فصاحت بمرتبهٔ کمال داشتند خلیفه عبدالرحیم را میل خاطر
با ایشان بهم رسید روزی حاجی عارف و دو کس دیگر همراه خلیفه از گذر قطب پوره میگذشتند
درین اثنا صوفی محمد وفا از پیش ظاهر شدند خلیفه را دیده نزدیک آمده سلام کردند خلیفه ساعتی
توقف نمودند و بصوفی فرمودند که شما تا کی از صحبت ما گریزان خواهید بود صوفی در خدمت خلیفه
بادب تمام ایستاده بودند خلیفه تصرفی در باطن ایشان نمودند صوفی یکمرتبه از خود رفته بیهوش شده
افتادند و بعد از افاقت همراه خلیفه بتکیه رسیدند روز دویم خلیفه را واسطه کرده بجناب حضرت
مرید گشتند و بریاضتها مشغول شدند و اعتکاف و اربعین همراه خلیفه می نشستند و از شدت
ریاضات مانند هلال شده از خلوت اربعین می برآمدند عمهای ایشان صورت ایشان را
باین ضعف دیده میگریستند مدتی بهمین آئین بخدمت حضرت گذرانیدند وقتی که بهادر شاه
بادشاه بهندوستان رفت عمهای ایشان از جناب حضرت رخصت گرفته ایشان را همراه
خود بردند ایشان در شاهجهان آباد رسیده مدتی در خدمت خلیفه عبدالرحیم بودند بعد از ان
خلیفه ایشان را رخصت کردند الحال در مغلپوره شاهجهان آباد مسجدی و خانقاهی بنا کرده
در انجا سکونت دارند و جمعی کثیر مرید و مخلص ایشان اند و گوشهٔ قناعت اختیار کرده اند سر گزار
خانقاه خود بجای نمیروند حق تعالی سایهٔ هدایت ایشان را بر مفارق طالبان الهی دیرگاه داراد

ذکر میر عرب وطن ایشان سرپل است که در نواحی بلخ مشهور و معروف است از انجا
بهند آمده در سرکار بادشاه عالمگیر در ذیل تعیناتیان قلعچیان شدند سید و طالب علم و صاحب
ریاضت بودند و تقوی بمرتبهٔ کمال داشتند و همیشه در طلب پیر کامل بودند پدر زوجهٔ عروس ایشان

خوشحال بیگ قلچی نام داشت وروشناس ومقرب بادشاه وازاکابر وقت بود میر عرب آوازهٔ
بزرگی حضرت را شنیده ازلشکر بادشاه برآمده بخدمت حضرت اخلاص آوردند ومرید شدند وترک
تعلقات دنیوی کرده مدتے درخدمت می بودند وباذن حضرت همراه خلیفه عبدالرحیم اعتکاف
واربعین می نشستند وایشان را در اوایل استغراق تمام رو داده بود تا بجائے که دو سه روز از
خود خبر نداشتند ومراقب می نشستند وبعد اوقات نمازها را قضا میکردند تا آنکه متعلقان وہمراجرهٔ
ایشان بخدمت حضرت آمده استغاثه نمودند که میر ترک تعلقات کرده گوشه اختیار نموده اند و
ما ضعیفها بر در وارهٔ که برویم حضرت بجانب میر متوجه شده فرمودند که شما صاحب عیال اید
فرزندان دارید اعانت اینها بر شما فرض است والکاسب حبیب الله واقع شده است
میر هر چند عذرها در میان آوردند که الحال محنت نوکری از من نمیشود باید که اینها مرا مرده انگارند
لیکن حضرت بنا بر پاس خاطر ضعفا قبول نا کرده فرمودند که بلشکر بروید میر بلشکر رفتند وچندے
بودن در لشکر اختیار نمودند وباپدر عروس خود احوال خود اظهار کردند پدر عروس ایشان را رخصت
داد که شما بروید وبخدمت حضرت باشید خبرگیری فرزندان شما بر ذمه من است وخود نیز بخدمت
حضرت آمده مرید گردیده باز بلشکر بادشاه رفت ومیر عرب بجناب حضرت آمده بخدمت مقید
بودند وبریاضات شاقه اشتغال داشتند صبح وشام کتب تصوف میخواندند بهمین توجه حضرت
کار ایشان بکمال رسید حضرت ایشانرا خلافت عطا کردند بعد از چندے بهادر شاه بادشاه پسر
عالمگیر در دکن آمده باز عازم هند گردید پدر عروس ایشان باقبایل همراه بادشاه اراده هند
نموده بخدمت حضرت التماس کرد که من پیر شده ام امیدوارم که میر عرب را اجازت شود که همراه
من باشد حضرت بمیر فرمودند که رضامندی من دران است که شما همراه پدر عروس خود بشاهجهان آباد
بروید وآنجا گوشه اختیار کرده خلایق را بسوے حق رهبری کنید چون میر عدول حکم حضرت
نتوانستند کرد لاعلاج قبول کردند وبغم والم تمام از خدمت جدا شده بشاهجهان آباد رفتند
مدتے در خانقاه خلیفه خواجه محمد سعید گذرانیدند واز صحبت خلیفه فیضها یافتند واکثر مردم

آن شہر بخدمت ایشان مرید شدند و بعد وفات خلیفہ نیز چندے در خانقاہ می بودند و ہمانجا وفات یافتند۔

ذکر بابا شاہ خادم | وطن ایشان شہر حصار است در سن ہفت سالگی از ولایت برآمده بخدمت حضرت ایشان رسیده مرید شدند و خرقہ پوشیدند و مدتے بخدمت باورچیخانہ مامور بودند این خدمت بتقدیم رسانیده در خدمت خاص سعادت اندوز میشدند بعد از چندے بعزم سفر از جناب حضرت رخصت گرفته از شاہجہان آباد تا سورت و گجرات سیاحت کردند و بملک بنگالہ و چھلی بندر و حیدرآباد و ندا راجپوری و کوکن و کشمیر و تبتی و چنجا در سیر نمودند و اکثر عزیزان میگفتند کہ ایشان از قبیلۂ شاہان اند لیکن ایشان مخفی میداشتند بسیار نورانی طلعت و جمیل الوجہ بودند عمر شریف ایشان بتجرید گذشت و بسیار زندگانی کردند و بخانہ ہیچ اہل دولتے نرفتند و در گوشہ تکیہ سکونت داشتند و در آخر وقت بکتاب دلایل الخیرات و مثنوی معنوی و تذکرة الاولیا و نفحات الانس اشتغال میداشتند و با ابنای روزگار اختلاط کم می نمودند و حرف حق را با ہمہ کس میگفتند و بعد وفات حضرت مرشد بیشترے از خلایق با ایشان رجوع آوردند و مرید شدند نظام الملک آصفجاہ و اکثرے از اکابر شہر بصحبت ایشان میرسیدند عمر شریف ایشان بہ نود سال رسیده بود و شبہا اسے بتہجد می خاستند و خادمے نداشتند و با وجود ضعف پیری تنہا بر کنار حوض میرفتند و در ہواے زمستان با وجود شدت سرما آب سرد وضو میکردند و یک کرتہ در بدن خود میداشتند و در وقتیکہ باد تند میوزید از بس کہ بدن خنیف بود چون بید میلرزیدند و در آوان جوانی با معصومان چندان الفت نداشتند بلکہ مکروه میداشتند و در وقت پیری اطفال صغیر را بسیار دوست میداشتند و با خود نشانده طعام میخوراندند و بینی آنہا بدست خود پاک میکردند و لقمہ در دہان آنہا می انداختند و نماز بجماعت ہرگز از ایشان فوت نخشید و ہرگاه کہ ایشان را آزارے رو میداد دوا نمیخوردند و پرہیز میکردند و اگر کسے برائے دوا و پرہیز مبالغہ بجد میشد ناخوش میشدند و میفرمودند آنچہ خدا خواستہ است خواہد شد و در آخر وقت در ماه مبارک

رمضان با وجود گرمی هوا روزه میداشتند و اصلا بر جبههٔ ایشان تغیر راه نمی یافت و استقامت
ایشان در ریاضت بیشتر از جوانان بود روزی پیش از آزار بوقت قهوه خوردن باین فقیر و
دیگران گفتند که ما امشب بخواب دیدیم که شاه قلندر شهید آمده اند و با ما معانقه میکنند و از
بدن ایشان بوی ناخوش بمشام ما رسید ما گفتیم که از شما بوی می آید از ما در کناره باشید درین
ضمن از خواب بیدار شدیم بعد از آن گفتند معلوم میشود که وقت ما نزدیک است ایام صیام رمضان
تمام و کمال بخوبی ادا نمودند و نماز عید خواندند روز دوم عید آزار تپ بر ایشان عارض شد تا سه
روز بمسجد میرفتند و نماز بجماعت میخواندند روز چهارم وقت نماز چون وقت نماز میرسید میگفتند
که وقت شده است می برخاستند و تیمم میکردند و احرام نماز می بستند و بعد تحریمه از خود میرفتند
و بیهوش میشدند روز پنجم غفلتی رو داد و بعد از آن چشم وا کرده فرمودند که ما حضرت ایشان را در
خواب دیدیم که با جمعی از عزیزان آمده اند و میفرمایند تهیهٔ شاه غلام نکنید عزیزان عرض کردند
که از برای تهیهٔ ایشان دو سه روز می باید درین اثنا بیدار شدم باز فرمودند معلوم می شود که سه
روز دیگر هستیم روز ششم وقت نماز پیشین رسید ندکه وقت نماز رسیده است یاران گفتند
آری رسیده برخاستند و تیمم کرده تحریمه بستند و باز از خود رفتند و دراز کشیدند و چشم خود پوشیدند و بیهوش
شدند و دران بیهوشی از زبان ایشان برآمد طرفه طاقها و رواقها است و برین طاقها گلهای
رنگین کشیده اند و مرغان سفید برین طاقها نشسته بالحان خوش سرود میکنند و سبحی میگفتند
و باز بافاقت آمدند و جانب این فقیر متوجه شده فرمودند که کلاه و تختهٔ پوست که حضرت بابا پلنگ پوش
علیه الرحمه به بنده بخشیده بودند حالا با شما بخشیدیم طالبی که بیاید کلاه ما با ما درمیان گذاشته تکبیر گویید
و باز از خود رفتند باز بافاقت آمدند از فقیر پرسیدند که در دلایل الخیرات کدام صلوات است
که آن را میخوانند و حضرت سرور کائنات را در خواب می بینند چون در خاطر فقیر نبود فضیلت پناه
ملا عبدالرحمن بلخی نشسته بودند فقیر بجانب ایشان نظر کردم ایشان آن درود را یاد داشته بودند
خواندند خود هم چند دفعه تکرار کردند و باز کلمهٔ طیبه چند دفعه باواز بلند گفتند و بعد از آن تحمید و تهلیل

در همان بیهوشی میگفتند و دران بیهوشی میفرمودند که شیطان کجا‌ها که دست نمی انداز د سه دفعه
همین سخن فرمودند و باز بافاقت آمدند و درود بجناب سرور کائنات فرستادند و کلمه توحید
بزبان راندند و گفتند امانت را زود باید گرفت و بجانب یاران متوجه شده فرمودند که ما اندکے
آرام داریم شما هم آرام کنید یاران همه برخاستند بحاجی فقیر که در خدمت حاضر بود گفتند که نماز
قضا می شود لیکن صحبت قضا نخواهد شد وقت نماز کار ما آخر خواهد رسید شما حاضر خواهید بود موذنان
اذان شام گفت و مردم برائے نماز رفتند امام یک رکعت خوانده در رکوع بود که با جان بحق تسلیم
کردند انا لله و انا الیه راجعون شب چهارشنبه نهم ماه شوال سنه یکهزار و یکصد و چهل و سه
هجری بود روز چهارشنبه زیر قدم حضرت مدفون شدند و بعد ازان که ایشان وفات یافتند همه
عزیزان قرار داده بودند که ایشان را نزدیک شاه قلندر شهید باید گذاشت چنانچه برائے
کندن قبر مستعد شدند یکمرتبه بخاطر همه رسید که در حیات که ایشان از مدت پنجاه و شصت سال
صبح و شام می نشستند و همان جا را برائے خود مقرر کرده بودند باید گذاشت در همان جا زیر قدم
حضرت مرشد عقب مسجد ایشان را دفن کردند در ایام صحت شاه قلندر شهید را در خواب دیده
بودند که معانقه میکردند و ایشان گفتند از ما دور باشید که از لباس شما بوئے می آید آخر همان قسم
بعمل آمد و صدق رویائے ایشان برهمه ظاهر شد و معلوم شد که شاه شهید با اهل دنیا صحبت
داشتند همان بوئے دنیا بوده باشد که ایشان را ناخوش رسید العلم عند الله شاه نواب میگفتند که
من برادرے داشتم نیاز بیگ نام که از ولایت هندوستان آمده در سرکار محمد فرخ سیر بادشاه
در زمرهٔ گرزبرداران نوکر شده تعیینات ارکاٹ گردیده بآن طرف رفته بود و من تلاش او از
ولایت بخارا در تکیه رسیده ملازمت بابا شاه خادم کردم ایشان احوال پرسی من کردند عرض نمودم
که برائے تلاش برادر خود بارکاٹ میروم فرمودند زود بروید عرض کردم که از راه دور آمده ام
وامانده شده ام چند روز درینجا آرام گرفته جازم خواهم گردید بابا بمبالغه تمام فرمودند که زود بروید
که وقت تنگ است من فرموده بابا را بخاطر نیاورده درینجا ماندم و بعد دو ماه روانه شدم چون

آرکاٹ رسیدم معلوم شد که برادرم پیش از رسیدن من پانزده روز وفات یافت از انجا برگشته
در خجسته بنیاد بتکیه آمدم۔

ذکر حاجی الحرمین حاجی قاسم | وطن ایشان دیه دولت آباد است از بلخ بعد وفات والدین
از دولت آباد بر آمده در خجسته بنیاد بجناب حضرت ایشان رسیده مرید شدند و خرقه پوشیدند
طالب علم و مقبول همه بودند گاه گاه فکر شعر هم میکردند مدتے در خدمت حضرت در صحبت خاص که
مقابله کتاب مثنوی و کتب دیگر میشد حاضر می بودند بعد از چندے از خدمت شریف مرخص شده
بشرف زیارت حرمین شریفین مشرف شدند و باز بجناب حضرت رسیده و چندے بوده از جناب
حضرت مرخص شده بملازمت حضرت بابا پلنگ پوش قدس سره رسیدند و مدتے بآفتابه داری
مقید و سرگرم بودند و خدمات شایسته بجا آوردند باز از آن جناب مرخص شده بقصبه اینداپور
که عباد الله چهره آقاسی نام از روشناسان بادشاه عالمگیر فوجدار انجا بود رسیده چندے در انجا
ماندند چهره آقاسی بخدمت ایشان اخلاصے بهم رسانید و چند بیگه زمین مزروع و پانزده بیگه باغ
مع چاه پخته که دران قصبه بشکر باؤلی مشهور است نذر گذرانید و بعرض بادشاه رسانیده فرمان
زمین حاصل نمود و مسجدے ساخت و حاجی در انجا تاهل اختیار نمودند و فرزندان از ایشان بوجود
آمدند وقتے در ان مکان قحط افتاد حاجی با متعلقان خود از انجا بر آمده بخدمت حضرت رسیدند
حضرت از آمدن حاجی بسیار خوش شدند و فرمودند شما خوب کردید که فرزندان خود را همراه آوردید
ما هم پیر شدیم و یاران قدیم همه رفتند بقیه عمر با هم بگذرانیم و برائے فرزندان حاجی در شهر جاے
مقرر کردند حاجی متعلقان را دران حویلی گذاشته خود صبح و شام در خدمت حاضر می بودند و اکثرے
یک پهر و پنج شش گهڑی شب بخدمت می نشستند و حضرت مهربانی بسیار بر ایشان میفرمودند
حاجی قصیده بخدمت گذرانیدند حضرت بسیار خوش شدند و تحسین فرمودند قصیده این است

ما گدایان خسرو فقیریم و در بر بوریاست　　چتر شاهی بر سر ما سایه بال هماست
ما بذوق آب حیوان سر بصحرا داده ایم　　خضر راه ما محمد کارساز ما خداست

تشنهٔ هر دو جهانے ما الحق کمال زندگیست — در بیابانے که آنجا نقش پاے مصطفاست

روز و شب پیوسته می‌نالم نمیداند کسے — بند بند من ز درد او چو نے از هم جداست

دیده میگوید که منم اشک میگوید روم — در خیالش می‌ندانم تا بکے این ماجراست

در تلاش بوے معنی خود گمے تنهانه ام — طالب گلزار فقرم همدمم باد صباست

گرچه رنگ من ز درد عشق کاهی گشته است — در نگاهم لعل و گوهر موج آب کهرباست

من فقیر گرسنه مستم دردسر از دونان کشم — تا مرا در زیر پهلو چوب صندل متکاست

شاهبازان هم را این معانی ظاهر است — پنجهٔ دست گدایان شهپر تیر دعاست

خود ز نور خندهٔ اهل کرم نتوان شناخت — پردهٔ چشم خسیسان پشت پاپوش گداست

اے گرفتار گل رعنائے بے‌بصری شنو — خاک بستان قناعت به ز اکسیر طلاست

خدمت سلطان فقر است پس دهان از شکوه بند — ورنه تیغت بر کمر باد از زبانت بر قفاست

گرد از بهر قدمبوس شه صنعان صفات — آنکه چرخش زیر پا و آشیانش کبریاست

مظهر عین عنایت گوهر دریائے فضل — مقتدائے منتهی و شهسوار اولیاست

گشته است از نور شه شاهان مسافر در جهان — تا که داند سالک معنی را نهایت تا کجاست

می شود ظاهر ز رویش عکس خورشید فلک — آفتاب است در زمین پرتوش سوے سماست

در تحیر دهر که دستش را چو عیسی بوسه داد — نخل طوبی بر کف او کمتر از چوب عصاست

چون نگردد دیده روشن از غبار مقدمش — زانکه در چشم حقیقت خاک پایش توتیاست

اے که از حیرت ندانی غایت وصفش تمام — التجا کن از دعایش آنچه در دل مدعاست

قبله گاها باب رحمت بسکه بر روے تو واست — داعیان را تا امیدی از عطایت بر عطاست

سوختم از دست محنت رحم بنما از کرم — زانکه در تن بیش ازین کے طاقت بار بلاست

تشنه کامم جام فقرم در نگاهت می طلبم — شربت فرما که چشمم کاسهٔ چینی نماست

گر نیم خاک در تستم چو فانوس خیال — آتش شوق تو در دل شمع جانم را شعاست

هیچکس از فیض الطافت مبادا ناامید　　تا که آدم شب نشین و ماه انجم در جلاست

ذکر شاه کوچک | وطن ایشان ام البلاد بلخ است در خانهٔ حضرت خواجه طاهر برادر آخوند
ملا عوض وجیه تربیت یافته اند از انجا بر آمده در خجسته بنیاد بملازمت حضرت ایشان علیه الرحمه
رسیده خرقه پوشیدند و مرید شدند شب و روز بخدمت خاص و بخدمت باورچیخانه وغیره از خدمات
مقید و سرگرم بودند و بجز یک لنگ چیزے دیگر نداشتند و همیشه سر و پا برهنه بخدمت مستعد
می بودند و از برائے مطبخ هیزم از بازار خریده بر سر خود برداشته می آوردند و در تعمیر بانی
خانقاه سنگها بوزن پنج من و شش من می برداشتند و از برداشتن سنگهائے گران جگرهٔ ایشان
ریخته شده بود یعنی مرض فتق عارض شده بود حضرت ایشان دربارهٔ ایشان لطف و کرم بیشتر از دیگران
داشتند و فقرائے که از اطراف و جوانب می آمدند از سبب ضبط ایشان هیچ یکے از انها در تکیه
بے ادبی نمی توانست کرد و اگر احیاناً کسے از اهل دنیا بے ادبانه در تکیه می آمد ایشان تنبیه کرده
او را از تکیه می بر آوردند چنانکه میر آدینه نام جوانے از همراهیان فتح الله خان بهادر که بهارس
شهر بود روزے شراب خورده در تکیه در آمد حضرت بنماز شام مقید بودند و میر آدینه از سرمستی
حرفها بلند میگفت شاه کوچک او را چند مشت و سیلے زده از تکیه بیرون کردند روز دویم رفقاے
او با جمع کثیر بعزم فساد بیرون تکیه آمدند بعضے مردم آنها را معقول کرده برگردانیده بردند بعد چندے
روزے میر آدینه با کسے خانه جنگی کرد شمشیرے بگردنش رسید چون زخم کاری بود گفت من از سبب
بے ادبی که کرده بودم بغضب حضرت گرفتار شدم مرا بتکیه برید و بر سر دروازه اندازید یاران اش
چنین کردند حضرت شاه کوچک را فرمودند که شما از احوال میر آدینه خبردار باشید شاه کوچک میرا
در حجرهٔ شاه خادم آورده تعهداو کردند بعد چندے شفاء کلی یافت و بخدمت حضرت مرید شد
و همیشه در مجلس میگفت که تنبیه شاه کوچک باعث توفیق من شد شاه کوچک مدتے بتجرید و تقدیم
خدمت در جناب حضرت گذرانیدند روزے بخاطر ایشان رسید که مدتے است از ولایت
بر آمده ام یکبار بولایت باید رفت این معنی را بخدمت حضرت آمده عرض کردند دا بحضرت بود که

هر کس که از جناب حضرت رخصت میخواست هرگز مانع نمی شدند و فی الفور فاتحه میخواندند مگر
شاه کوچک را فرمودند که ما هم پیر شدیم و شما هم پیر شدید اگر ما پیش از شما فوت کنیم شما مشت خاکے در
قبر ما اندازید و اگر شما پیش از ما بمیرید ما شما را دفن کنیم و اشک از چشم حضرت جاری گردید شاه کوچک
بقدم حضرت افتاد و عزم سفر موقوف کردند بعد چندے ایشان را آزار اسهال عارض شد
تا مدت سه ماه تصدیع کشیدند مرض غلبه تمام کرد حالت ایشان باحتضار رسید حضرت بر کنار
حوض وضو میساختند یاران بخدمت حضرت آمده حالت شاه کوچک را عرض کردند فرمودند که
[illegible] احوال شاه کوچک متوجه باشیم خدمتها بسیار کرده ما ازو راضی و شما هم
از وے راضی باشید بعد فراغ از وضو بر بالین شاه کوچک آمده نشستند و فرمودند [illegible]
[illegible] شاه کوچک [illegible] نگاه کرده گریان شدند و از چشم مبارک حضرت نیز اشک جاری
شد شاه کوچک در همان وقت دست خود را بجانب حضرت دراز کرد حضرت سر مبارک
خود نزدیک بسر شاه کوچک بردند بگمان آنکه حرفے میگفته باشند شاه کوچک پیشانی حضرت
را بوسیدند و گفتند الحمد لله ما بآرزوے خود رسیدیم و گفتند فقیر حضرت فرمودند که ما برای شما
در تکیه عقب مسجد قبر تیاری سازیم و شما را نزدیک خود مدفون خواهیم کرد خاطر جمع دارید بعده حضرت
سر بمراقبه فرو بردند و متوجه احوال شاه کوچک شدند شاه کوچک باسم ذات مقید بودند و درین
مشغولی جان بحق تسلیم کردند حضرت سر از مراقبه برداشته بیرون آمدند و فرمودند که شاه کوچک ما
ایمان بسلامت بردند تاریخ وفات شاه کوچک بست و ششم ماه جمادی الثانی سنه یکهزار
و یکصد و هشت هجری۔

ذکر شاه ناظر | وطن ایشان سمرقند است بخدمت بابا حاجی عبدالرحیم عاقبت بخیر رسیده
خرقه پوشیدند و از ایشان رخصت شده بجناب حضرت بابا پلنگ پوش قدس سره آمده سعادت اندوز
شدند و خدمتهاے شایسته کردند و مرید شدند اکثر اوقات حجره که روبروی حضرت شاه ناظر
میفرمودند که شما اعتکاف بنشینید و متوجه شوید ایشان بموجب فرموده عمل می آوردند بعد مدتے از

جناب حضرت خلافت یافتند و همیشه در سفر و حضر ملازم می بودند تا زمان وصال حضرت گنج
از خدمت جدا نشدند و بعد وصال بخدمت حضرت ایشان علیه الرحمه آمدند و مدتے دینجا
ماندند بعد از آن نواب غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ ایشان را طلبیده شیخ خانقاه خود
ساخت اعزاز و احترام ایشان بسیار بجا می آورد چون نواب از بهادر شاه بادشاه بخدمت
صوبه داری گجرات مامور شده بصوبه مذکور رفت خلیفه نیز همراه رفتند و چندے در گجرات
ماندند و بعد وفات نواب غازی الدین خان همراه تابوت شاهجهان آباد رفتند و از انجا با جمعی
کثیر از فقرا بلاهور و از لاهور بکشمیر رسیده چندے بطریق سیر گذرانیدند اکثرے از ارکان کشمیر
بخدمت ایشان آمد و رفت داشتند بعده از انجا مراجعت کرده و شاهجهان آباد آمده چندے
در انجا ماندند چون نواب نظام الملک در عهد محمد فرخ سیر بادشاه صوبه دار دکن گردیده چندے
آمد ایشان را همراه آورد چندے از فقرا در رفاقت ایشان بودند بخدمت حضرت ایشان علیه الرحمه
صبح و شام میرسیدند و در وقت وفات حضرت حاضر بودند در دفن حضرت بمرتبه کمال بر
ایشان مستولی شد میگفتند که آمدن ما درین ملک محض از برای حضرت ایشان بود و همین سبب
از نواب نظام الملک رخصت گرفته عازم شاهجهان آباد شدند و چندے در انجا ماندند بلاهور
رفتند نواب عبد الصمد خان بهادر را که از نزد محمد فرخ سیر بادشاه برائے تنبیه گرو مامور شده بود
در گورداس پور محاصره کرده بود همدران وقت خلیفه در انجا رسیدند نواب برائے دیدن ایشان
آمد و گفت که باش از این چند شب حضرات را بخواب دیده بودیم که در لشکر ما از جهت اعانت [illegible]
آورده اند از تشریف آوردن شما و آمدن فقرا معتقد شده خواب تصدیق انجامید متوجه شدگان دعا
فقرا امیدوار است که هم بجهت انجا مدد و فتح نصیب باشد چنانچه خود نواب برای طلب می گشتند
اکثر بخدمت می آمدند و در سر ساعت می نشستند و التماس دعا میکردند چنانچه از فضل الهی
گرو را دستگیر کردند و چهل هزار کس از رفقای او [illegible] فتح عظیم نصیب نواب شد [illegible]
فتح خلیفه در ولایت ام البلاد بلخ رسیده بزیارت روضه مطهر حضرت شاه مردان [illegible]

حاصل کردہ بزیارت حضرت حاجی عبدالرحیم عاقبت بخیر کہ پیر خرقۂ ایشان بودند رسیدند چندے
بر سر مزار ایشان ماندند واز انجا باز بعزم ہندوستان با جمعے کثیر از فقرا در چارکار آمدند دوسہ روز
در انجا توقف نمود ارادۂ شاہجہان آباد کردند بہدران آشنا آزار تپ عارض شد دوسہ روزے
بیمار بودند بتاریخ بست و ہفتم محرم روز شنبہ سنہ یکہزار و یکصد و رحلت کردند در تکیہ
شاہ ثانی نام درویشے کہ در انجا مشہور و معروف است مدفون شدند۔

ذکر خواجہ عالم | از اولاد حضرت خواجہ علاء الدین عطار قدس سرہ متوطن بلخ بودند در اوایل
از ولایت بجناب حضرت ایشان علیہ الرحمہ آمدہ فقیر و مرید شدہ مدتے بخدمت بودہ بولایت
رفتہ بودند ثانی الحال احرام خدمت حضرت بستہ بعد وصال حضرت بتکیہ رسیدند و مدت یکسال
دریجا ماندند بعد ازان ارادۂ زیارت حرمین شریفین بخاطر ایشان مصمم شد تہیہ سفر کردند بابا شاہ
خادم گفتند ما در واقعہ دیدیم کہ کشتی ایشان شکستہ است معلوم می شود کہ وقت ایشان نزدیک
رسیدہ است درصورت خواہند مرد بہتر این است کہ ایشان ہمین جا باشند اگر احیاناً وقت ایشان
برسد در زیر قدم مرشد خود مدفون شوند خواجہ این معنی قبول نکردہ عازم شدہ درصورت رسیدند ایشان
را آزارے بہم رسید بتقضاے الٰہی فوت شدند و صدق رویاے بابا بر اکثر مخلصان معلوم گردید۔

ذکر مولانا عبدالجلیل | مفتی خجستہ بنیاد مرید حضرت ایشان علیہ الرحمہ بودند میگفتند کہ وقتے
مرا بیماری سخت رو داد و مشرف بموت شدم و تفرقہ خاطر زیادہ از حد مستولی شد ہر چند خواستم
کہ بکلمۂ طیبہ مقید شوم تفرقہ غلبہ میکرد تا آنکہ حضرت براے عیادت تشریف آوردند من بافاقت آمدہ
جمال مبارک حضرت را دیدم و از سبب مرض باز چشم پوشیدم تفرقہ از خاطر من دفع شد و آگہی
بجناب حق پیدا شد چشم خود را باز کردم دیدم کہ حضرت متوجہ احوال من نشستہ اند عرض کردم الحمد للہ
از تشریف آوردن حضرت احوال من بغایت خوب است حق تعالیٰ ہمین توجہ حضرت این احوال
را تا دم آخر باقی دارد حضرت تبسم کنان بجانب من نگاہ کردہ فرمودند انشاء اللہ تعالیٰ صحت
خواہید یافت دخیریت خواہد شد و فاتحہ خواندہ برخاستند و بعد تشریف بردن حضرت تمام

روز و شب تفرقه من نبود روز دویم باز تفرقه زور آورده بجناب حضرت کسے را فرستاده معروض داشتم که امیدوار توجهات حضرتم حضرت باز قدم رنجه فرمودند و متوجه احوال من گردیدند تفرقه بالکلیه از من مدفوع شد و آثار صحت کلی یافتم و این معنی باعث صدق اعتقاد من گردید در جناب حضرت مرید شدم والحال که مدت هفده سال از وصال حضرت گذشته است همان جمعیتے که در صحبت شریف رو داده بود تا حال باقی است ۔

ذکر مرزا ابراهیم عرب | از سکنهٔ کابل اند بزرگان و اقارب ایشان مناصب عمده داشتند ایشان باراده نوکری بادشاه از کابل روانه شده در لشکر ذوالفقار خان بهادر نصرت جنگ میر بخشی بادشاه پسر اسد خان وزیر اعظم که همراه بادشاهزاده محمد کام بخش قلعه چنجی را محاصره داشت رسیدند و بوساطت اقربای خود که تعینات خان نصرت جنگ بودند تلاش منصب میکردند وقتے فوج خان نصرت جنگ بر سر دیهے تاخته غنیمتے بسیار از مال و مواشی و بندی بدست آوردند یکے از سواران دختر کے را اسیر کرده دستش بدست خود گرفته بسوے خود میکشید و مادرش بعجز و گریه دست دیگر را بدست خود گرفته میکشید و آن سوار بر حال آن ضعیفه هرگز رحم نکرد درین اثنا میرزا بر سر آنها گذشتند و از گرفتن دختر تهدید مانع آمدند آن سوار از غضب بیک ضرب تیغ سر دختر از تن جدا ساخت و برفت میرزا از معاینهٔ این واقعه بے اختیار برقت در آمدند و از ملاحظهٔ بے ثباتی این دار ناپایدار اراده ترک تعلق در دل مصمم ساخته در میان صحرا بر سر سنگے نشستند و دو شبانروز بر ایشان در کمال جوش و خروش و رقت گذشت و سیلاب اشک مثل جویبار از دیده روان گشت و استغراق تمام رو داد اقارب ایشان خبر یافته نزد ایشان آمده خواستند که ایشان را برداشته بمکان خود ببرند هرگز سر بر نداشتند و لب بسخن نکشودند تا آنکه راضی شدند برین معنی که از عزیزان مرخص شده در لشکر بادشاه بروند و براے تشفی خاطر آنها گفتند که براے تلاش منصب میرویم و مافی الضمیر ایشان آن بود که از اهل دنیا آزارے یافته در جناب مرشد کامل یا در میان صحرا کوهے اقامت گرفته بیاد دوست حقیقی مشغول باید شد عزیزان بغیر از

پاس رضای ایشان چاره ندیدند اسپ و گاو و دیگر اسباب سفر را مهیا کرده دو دو کس از ملازمان
با نوشته‌جات خود بنام امیران حضور دربار پذیرائی منصب همراه ایشان دادند میرزا غیر از
یک گاو بجهت سواری و قدری از آلات ضروری راه چیزی قبول نکردند با ملازمان روانه
شدند پاره از راه طی کرده از بالای گاو فرود آمدند و پیاده‌اش واکرده به ملازمان همراه سپردند و
گفتند که این گاو را در راه خدا آزاد کردم خدا تعالی هر چیز که بخواهد بما آزاد گرداند پس از
قطع منازل در مقام کلکله در لشکر بادشاه عالمگیر رسیدند اعزه ایشان را همره و دستگیری می‌بردند
و خواستند که در زمره منصبداران حضور بادشاه ایستاده نمایند حقیقت ایشان آن بود که
هر جا که می‌نشستند خبری از عالم نداشتند و اشک از چشمان ایشان جاری بود چون بادشاه
از کلکله کوچ کرده متوجه بیجاپور گردید میرزا هم یکراه گرفته بسمت اورنگ آباد کردند شاه که بهره
از فقرای حضرت ایشان که برای کاسه در آنجا رفته معاودت کرده بود در شهر با اتفاق
راهی شده حالات کرامات آیات حضرت ایشان از زبان آن درویش استماع نمودند دل
ایشان بجانب حضرت ایشان بغایت مایل و منجذب گردید بعد رسیدن با ورنگ آباد در مسجد
میرزا بیگ خان که در مغل پوره است فرود آمدند آنجا محمد حسن نام طالبی سکونت داشت او را
گفتند که شما مرا در خدمت همه مشایخ و درویشان که درین شهر اند ببرید و ملاقی گردانید تا هر بزرگی
که در صحبت او جمعیتی یابم بیعت نمایم اگرچه جذبه شوق دامن دل ایشان را بجناب حضرت
می‌کشید لیکن خواستند که اول جمیع اکابر و اعاظم شهر را دیده بجناب حضرت سعادت اندوز
شوند بنابران سایر فقرای شهر را ملاقی شدند هیچ جا دل ایشان پابند نشد بعد از آن در خدمت
حضرت ایشان در تکیه رسیدند حضرت در سایه درخت با گروه نشسته بودند ایشان را از دور دیده
روی مبارک بجانب ایشان آورده به دست مبارک بسوی ایشان اشارت کردند و سه دفعه
فرمودند بیائید بیائید بیائید ایشان بمجرد آنکه در حضور شریف رسیدند خود را گم کردند و بیخود و باده عشق گردیدند
ملا حسن [illegible] ایشان را هشیار کرده بهوش نمایند بعد دیری ملا ایشان را برداشته بمسجد بردند روز دوم

نقد و جنسے که داشتند بخدمت حضرت آورده گذرانیدند و باختیار مریدی و فقیری سعادت اندوز
شده خرقه میر محمود که از خلفاے خاص حضرت اند پیش حضرت بود پوشیدند تا یکهفته با وجود بیخودی پاره
بهوش بودند و نماز نمیخواندند در هفتهٔ دویم نشاءِ ایشان دو بالا شد از ادای نماز فرض و وظایف و از جمیع
امور باز ماندند شاه کوچک که خادم حضرت بود کیفیت بجناب حضرت عرض نمود آبے دم کرده از دست
مبارک با ایشان خورانیدند ایشان بخوردن آب پارهٔ بهوش آمدند حضرت فرمودند چیزے میخورید عرض کردند
آرے پرسیدند چه میخورید گفتند نان و گوشت مع ساگ میتهی قریب پنج آثار نان و همین قدر گوشت و
ساگ میتهی بموجب امر حضرت پخته آوردند ایشان همه را تناول کردند و پارچه نان باقی ماند حضرت پرسیدند
چیزے دیگر هم میخورید گفتند آرے حضرت فرمودند حالا بس کنید و حضرت بیاران دیگر فرمودند که پارچه نان باقی
مانده را تقسیم کرده بگیرید که تبرک است و میر را پس از استعداد بجناب حضرت باسم شاه عرب ملقب
گردیدند شاه عرب در اوائل بسیار صاحب غیرت بودند در ایامے که بکابل سکونت داشتند امیر خان صوبه دار
آنجا پسرے داشت رافضی متعصبے و در مذهب خود مجتهد وقت بود و ایشان رفض او را بگوش خود شنیدند
و طبیعت ایشان تاب نیاورد چون صاحب دستگاه بود در آن وقت هیچ نتوانستند گفت بجناب الهی
عهد بستند که تا او را نکشم هیچ نخورم سه شبانروز بگرسنگی و تشنگی بسر بردند و خادمے داشت سنی روز چهارم
نزد او رفته از و پرسیدند که تو از اهل سنت و جماعت هستی یا از اهل رفض او گفت الحمد لله سنی ام لیکن بلا علاجی
نوکری رافضی اختیار کرده ام ایشان گفتند اگر من او را بکشم تو رفاقت من اختیار خواهی کرد گفت که من رفیق
شما ام و عهد این معنی با ایشان محکم بست رافضی مذکور در حویلی که می بود هفت دروازه داشت از بس که
رفض او مشهور بود می ترسید که کسے از اهل سنت در آمده مرا بکشد باین وسواس شبها خود بر سر یک یک
دروازه آمده ایستاده میشد و بحضور خود بدست آن نوکر دروازه ها را مقفل میگردانید و کلیدها نزد خود گرفته
در جیب انداخته بخواب میرفت و اکثر اوقات پس از آنکه نوکر دروازه ها بسته بخواب میرفت بنابر احتیاط خود
می آمد و خبر قفلها میگرفت و خاطر جمع کرده بخواب میرفت شاه عرب بوقت نصف شب بموجب قرار دادے
که با نوکر داشتند در حویلی رسیدند نوکر مذکور در وقت خواب او قفلها را مضبوط نکرده و بحلقه درها آویخته کلیدها

را بدست او سپرد وآن اجل گرفته پی باین معنی نبرده بلا احتیاط بدستور هر روز بر اعتماد نوکر بخاطر جمع در خواب
رفت نوکر بعد رسیدن ایشان هر یک دروازه را واکرده ایشانرا اندرون طلبید ایشان بخوابگاه او رسیدند
دیدند که مثل بخت سیاه خود در عین خواب است خود تقبل میکردند که بجا طرم رسید که در حالت بیخبری کشتن
شرط مردمی نیست او را بیدار کردم او گفت تو کیستی جواب دادم که من همان شخص ام که بحضور من حرف
نقص گفته بودی حالا آمده ام که سزا[ی]ت اشتم راضی بمجرد شنیدن این سخن از جای خود برجست و دست
بشمشیر کرده خواست که برمن زند من پیش دستی کرده سوته چوبی که در دست داشتم بزور تمام بر سرش زدم
از پا در افتاد و فریاد بر آورد نوکرش از شنیدن آواز بیهوش شده افتاد و دست و پای من از نهایت
بیم در لرزه در آمد چون دیدم که هنوز رمقی از جان در تنش باقی است سوته دیگر زدم و کارش تمام ساختم
و از بسکه گرسنه بودم خانه او را کاویدم و مرسایها هرجایی که در طاقها بود یافتم و قدری از آن تناول کردم و نقد
از قمشه و انگشترهای طلا و آلات مرصع وغیره آن که مبلغی خطیر قیمت آن بود برداشته پارچه از ان بنوکر
دادم پارچه خود گرفتم بیرون آمدم و نوکر بدستور سابق دروازها را مقفل [illegible] ساخته خود بدروازه اندرون
بجای که همیشه میخوابید بخواب رفت صبحی که مردم از سر دروازه او [illegible] دیدند که دروازه [illegible]
تا یک پهر روز انتظار کشیدند بعد از آن مردم امیرخان را خبر کردند کسان امیرخان نردبانها گذاشته در حویلی
در آمدند و تا بدروازه اندرون که نوکر خوابیده بود رسیدند و او را آواز دادند او گفت که ایشان صبح قفلها
را از دست خود واکرده بیرون می برآمدند امروز نمیدانم سبب چیست مردم دروازها را شکسته در خانه در آمدند
و او را مرده دیدند نوکر گفت خبری از این ماجرا ندارم آنها رفته کیفیت با امیرخان ظاهر کردند هر چند
تفحص و تجسس کردند سراغی از قاتل پیدا نشد تا آنکه روزی نظربازی در یکی از باغهای کابل مرا دید
و از من پرسید که پسر امیرخان را تو کشتی جواب دادم که من با او چه کار داشتم چون آن نظرباز مرا شناخت
من از کابل بر آمده بجلال آباد آمدم چون بجناب حضرت رسیده مستفید شدند [illegible] از خود و از دیگری خبر
نداشتند هفت هشت روز یا ده روز چیزی نخوردند و اگر بخوردن می آمدند قریب به هفت هشت آثار یا ده
آثار در یک مجلس میخوردند هفته هفته بخنده میگذشت و هفته دیگر بگریه مردم بنماز جمعیت میخواندند ایشان رفته

مردم را بجلاوت میکردند می خندیدند و مردم را بخنده می آوردند و حضرت بعد فراغ نماز دستهای
ایشان را بستون می بستند و طوق میفرمودند و یک شب و روز بسته میماندند و باز بدست مبارک
دستهای ایشان را وا میکردند و میفرمودند دیگر دیگر به میگذشت و حضرت در وقت گریهٔ ایشان از حجره
بیرون آمده دست شفقت بر سر ایشان میگذاشتند و تسکین خاطر ایشان میشد مدتی بهمین طور
گذشت آخر الامر حضرت ایشان را از جذب برآوردند و بعد برآمدن از جذب بخدمت مقید شدند
و جمیع خدمات خانقاه بجان و دل بجا می آوردند خدمت باورچیخانه میکردند و کلوخ استنجا را
درست می نمودند و طهارت خانه را پاک میساختند و در صحن تکیه جاروب میدادند و آب پاشی
میکردند و حیاپان چند در تکیه بود ایشان بدلوهای کلنی از جوی که در تکیه جاری است و برابر قد
آدم از زمین پست است آب میکشیدند و حضرت بدست مبارک خود آبیاری میکردند و در عقب
مسجد قریب چاه شصت منه تاک بود ایشان از دلوهای کلنی آب از باولی کشیده می آوردند
و آن منه ها را سیراب میکردند و از پیش دروازهٔ تکیه تا کنارهٔ ناله صبح و شام آب پاشی میکردند و قهوه
می سائیدند و می پختند و می خورانیدند و در هفته یک دفعه دو دفعه خرقه و کفنی و دیگر لباس فقرا را بر کنار
تالاب می بردند و شسته می آوردند و با وجود این همه خدمتهای شاقه شبها خدمت فقرا میکردند
و تمام شب بیدار می نشستند و اکثر اول شب تنها بروضهٔ حضرت شاه برهان الدین اولیاء قدس سره
میرفتند و زیارت جمیع بزرگان روضه میکردند و مراجعت نموده نماز بامداد در تکیه بجماعت میگذارند
و اکثر اوقات چهار پنج شب در روضه می بودند شبی بر سر مزار امیر حسن دهلوی و شبی بر مزار حضرت
سید راجو قتال والد حضرت سید محمد بنده نواز گیسو دراز و شبی بر مزار حضرت شاه جلال گنج روان
و دران ایام قدرت چهار کس بلکه ده کس نبود که شبها در آنجا تنها توانند ماند ایشان تنها میگذرانیدند
و شبی بر کوه سولی بهجن که نزدیک مزار شاه جلال گنج روان است با وجود آنکه شیر و گرگ و دیگر درندها در آن
کوه می بودند بلا وسواس تمام شب بران کوه میگذرانیدند میگفتند که یکبار برای زیارت درگاه فهیم
نزدیک چوکی بڑ رسیده بودم از پیش سگی برآمد و بر هر دو چشم او دو تیره چشمهای او مثل الماس

درخشان بود مرا از دیدن او اندکی هراس پیدا شد صورت مبارک حضرت را تصور کردم سگ قریب
من رسید و بگذشت الحمد لله آسیبی او بمن نرسید و از اینکه در شستن خرقهای فقرا شفقت بلیغ
بکار می بردند سردی آب در ایشان اثر کرد چندی از دست و پا ماندند و باز صحت یافتند لیکن
اثر سردی باقی ماند از عهده خدمتهای شدید نمیتوانستند برآمد بلکه در نشستن و برخاستن هم تصدیع
میکشیدند و درین ایام عازم حرمین شریفین شدند از جناب حضرت رخصت خواستند حضرت فرمودند
بروید انشاء الله تعالی بخیر و خوبی خواهید رسید ایشان راهی شده بسورت رسیدند دران ایام علی نقی خان
پسر دیانت خان متصدی آنجا بود شاه عنایت درویش مرید شاه نورجامی که آشنای ایشان و
هم پیره خان مذکور بود و با خان مذکور رفاقت داشت به خان مذکور ظاهر ساخت که شاه عرب باراده
مکه معظمه درینجا رسیده اند شاه عنایت ایشان را نزد خان مذکور برده خان پرسید که از زاد و راحله چیز
با خود دارید جواب دادند که هیچ ندارم خان گفت خاطر جمع دارید خدا تعالی آسان خواهد کرد ایشان
چندی در سورت ماندند لیکن بملاقات خان مذکور نرفتند روزی که بر جهاز سوار شدند خان مذکور
قریب صد روپیه بایشان داد ایشان بمکه معظمه رسیده بعد ادای حج عزیمت مدینه منوره نمودند
با وجودیکه استعداد سواری بود پای پیاده راهی شدند و مشک آبی که قریب یکمن وزن داشت
بر کتف خود می برداشتند و اکثر مردم قافله را آب میخورانیدند و آنچه زاد و راحله همراه بود همه بر فقرا ایثار کردند
و از مدینه بطایف رفتند و سیر اطراف و نواح بواقعی نمودند و اکثر شبها بزیارت مراقد که دران مکانها
بود میرفتند شبی ماری سیاه بر انگشت پای ایشان گزید بفضل حق زهر اثر نکرد بصحت و عافیت
معاودت کرده بجناب حضرت رسیدند و یکبار ایشان را شوق کسب علم پیدا شد مشغول بکسب علم شدند
و پیشتر ازان خط و سوادی نداشتند تا شرح ملا تحصیل علم کردند و باز کسب علم موقوف کردند یکبار روز
جمعه قریب نماز عصر حضرت ایشان یعنی حضرت شاه مسافر در مسجد تشریف داشتند شاه عرب در زیر درخت
انجیر که بر کنار دیوار تکیه بود و دو کس دیگر نشسته بودند شاه عرب یکبارگی گفتند که با وقت عالمگیر بادشاه
را همین زمان از پیش ما گذرانیده بنظر حضرت در آورده بردند چند کس که حاضر بودند متعجب شدند که بادشاه

دراحمد نگر بصحت و سلامت است و شاہ عرب چنین میگویند روز دویم که شنبه بود یک و نیم پاس روز آمده خبر رسید که بادشاه وفات یافت ایشان در ایام مرض حضرت بخدمت حضرت حاضر و تمام شب بیدار می بودند و حضرت در حق ایشان دعاها میفرمودند بعد وصال حضرت بخبرداری تکیه مقید می بودند روزے همراه جمیل بیگ خان در باغ محمدی رفتند در انجا مغنیه این بیت در زبان هندی می خواند

موتی ڈھلک کیا بیر کا

ترجمه این بیت بزبان فارسی آنکه بیر نام زیورے است در هندوستان که مرصع می شود و دو مروارید چند بآن می آویزند و مستورات آن را در بینی می آویزند یعنی آن در شاهوار که در حلقه بینی محبوبه بخوبی و خوشنمائی زیبنده است بجلوه گری فرو غلطید و بر عارض دلفریب آویزان شد چون ایشان از زبان هندی خوب واقف بودند و در علم موسیقی دستگاهے داشتند بمجرد آنکه این بیت شنیدند ایشان را جذبۂ الٰہی روداد و از باغ محمدی گریان و نالان به حجرهٔ خود آمدند و این فقیر قبل از این بچند روز شبے در خواب دیده بود که در مسجد نزدیک دروازه جنوب تنورے است افروخته و شاه عرب آمده در ان تنور سوزنده افتادند و این کمترین فریاد می نماید و گریه میکند که شاه عرب درین تنور افتاده اند کسے باشد که ایشان را ازین تنور برآرد درین ضمن چند از عزیزان دویده برکنار تنور آمدند و دیدند که ایشان تمام و کمال در تنور سوختند درهمین اثنا فقیر بیدار شدم و بعد چند ایشان را جذبه روداد و تا چهار پنج روز و شب بے اختیار میگریستند هر چند این فقیر و جمیل بیگ خان دلاسا میدادیم تسکین خاطر ایشان نمی شد تا آنکه فریاد و فغان کرده سر و پا برهنه در کوچهاے شهر میگشتند و باسگان الفت میگرفتند و گدائی کرده سگان را میخورانیدند و باز برگشته می آمدند مدتے در همین حالت می بودند تا آنکه یکے از آشنایان قدیم ایشان ایشان را رنجانید و تصدیعے رسانید ایشان بعد این تصدیع ساکت شدند و باز بگریه مقید میگردیدند و تا سه روز چهار روز میگریستند و باین کمترین میگفتند که براے ما گوشه در تکیه مقرر کنید که در انجا باشیم فقیر حجرهٔ چپپر پوشے که برکنار ناله واقع بود براے ایشان تیار نموده در حجره در آمدند و دروازه را از اندرون بستند و با هیچ کس سخن نمیکردند و چیزے نمیخوردند و عزیزانے که ایشان را رنجانیده بودند براے معذرت نزد ایشان آمدند و عجز و الحاح کردند ایشان دروازه را وا نکردند آنها

گفتند که با شما حرفے داریم میخواهیم که بگوئیم دروازه را وا کنید گفتند آنچه گفتنی است از عقب دیوار بگوئید
عزیزان در آنجا نشسته معذرت بسیار کردند در جواب همین قدر گفتند که بروید و تصدیع نکشید مدت بیست
روز بهمین طریق گذشت روزے این فقیر بالحاح تمام بخدمت ایشان گفت که گرسنگی و فاقه کشی
تا چند و از قوت چاره نیست در جواب گفتند که بعد دو سه روزے یک قدر پاو آثار کهچری پخته می آورده باشد
خدام بعد دو سه روز قدر پاو آثار کهچری می بردند و ایشان اندکے ازان میخوردند و باقی واپس میدادند
مدت چند ماه بهمین دستور گذرانیدند و کسے را نزدیک خود آمدن نمیدادند تا آنکه احوال ایشان متغیر شد
و بحالت نزع رسید فقیر و چند کس دیگر دروازه را وا کرده نزد ایشان رفتیم ایشان از خود خبر نداشتند
بعد از ساعتے جان بحق تسلیم نمودند آخر روز پنجشنبه بود شب جمعه ایشان را بیرون دیوار خانقاه زیر
دیوار مزار شریف حضرت ایشان علیه الرحمه مدفون کردند الحال قبر ایشان درون دو حجره که متصل مسجد
و خارج از مسجد است در طرفے که جا نماز ها میگذارند نزدیک دیوار روضه حضرت واقع است ۔

ذکر حضرت آخوند ملا خاموش رح

وطن ایشان در نواحی بلخ است نام ایشان در اوائل ملا نظر محمد
بود جذبے با ایشان رو داد از ولایت خود بر آمده از راه ایران بمکه معظمه رسیده زیارت حاصل کرده
در خجسته بنیاد بجناب حضرت ایشان علیه الرحمه رسیده مرید شدند و خرقه پوشیدند و مدتے در جذب
بخدمت مقید بودند بعد ازان بسلوک آمدند ایشان را حضرت بمکتب داری مامور کردند هر جا غریبے
و بیکسے و یتیمے که می بود بخدمت ایشان آمده میخواندند و از توجه ایشان بجائے میرسید و چندین هزار کس به برکت
انفاس ایشان صاحب علم شدند اکثرے از شاگردان ایشان که درین وقت هستند بعضے فاضل
و بعضے صاحب دولت اند و از بسکه زبان ایشان را اثر تمام بود اکثرے از اکابر شهر از سادات و غیر ایشان
فرزندان خود را بخدمت حضرت می آوردند و عرض می نمودند که اینها را بخدمت آخوند بسپارند حضرت آخوند
را طلبیده طفلان را می سپردند چون وقت هدیه طفلان میرسید والدین آنها نیازے بخدمت آخوند
میگذرانیدند ایشان آن مبلغ را بر طفلان مکتب تقسیم می نمودند و اگر چیزے باقی میماند فقرا و عیال را
میدادند ایشان صاحب تقوی و ورع بودند یک روز صایم می بودند و روز دویم افطار می نمودند

وآن روز هم بفاقه میگذشت صایم الدهر وقایم اللیل بودند یک کفنی گزیم که نهایت درشت می باشد
و در هندوستان از ان جل گاوان میسازند و فرش هم میکنند در بدن ایشان می بود و سه چهار تار ریسمان
در کمر و سر پیچ پسر داشتند بهمین عنوان مدتی بخدمت حضرت گذرانیدند حضرت باحوال ایشان
بسیار متوجه بودند بعد چندی ایشان را آزار اسهال رو داد چون بر این کمترین بحکم من تعلم حرفاً
فهو مولاه حقوق مولائی داشتند در ایام مرض این کمترین را نزد خود طلبیده فرمودند که طبع ما موز که
در هند می کیله میگویند بسیار مایل است اگر از جایی بهم رسد برای ما بیارید کمترین ببازار رفته چند
کیله خریده بخدمت ایشان آوردم ایشان نوش جان فرمودند و دعاها کردند و در سنه یکهزار و یکصد و هفده
هجری وفات یافتند از فوت ایشان حضرت تاسف بسیار کردند و آبدیده شدند و فرمودند که آخوند
ستون تکیه ما بودند و ایشان را در عقب مسجد زیر قدم حضرت بابا پلنگ پوش مدفون کردند۔

ذکر خواجه میر شاه | از اولاد حضرت عالم شیخ عزیزان وطن ایشان قصبه علی آباد از مضافات سمرقند است
با غازی الدین خان بهادر و محمد امین خان بهادر که عم می شوند سید فاضل و قاری بودند در هندوستان
آمده از بادشاه عالمگیر منصب عمده یافتند ایشان را در اوایل حال عشق مجازی با جوانی انجانی نام رو داد
ترک منصب و تعلقات کرده بخدمت حضرت ایشان علیه الرحمه والرضوان آمده مرید شدند و خرقه
پوشیدند و بطاعت و ریاضت مشغول شدند برادر خورد ایشان خواجه عرب شاه صدر صوبه خجسته بنیاد
بود ایشان از راه بی تکلفی برای خرید سهل چیزی مثل پیاز وغیره در بازار میرفتند و در وقت خرید
جد و کد تمام در میان می آوردند اکثر مردم با ایشان می گفتند که برادر شما صدر و برادران دیگر امرای
عمده اند مناسب نیست که خود برای خرید چیزی ببازار روید ایشان میگفتند با فقر ایشان مارا با عمدگی
و امرائی برادران چه کار ایشان با وجود آزار بواسیر برای نماز بجماعت جد و جهد بلیغ بکار می بردند
و بجهت یک وقت نماز بنابر احتیاط سه بار یا چهار بار تجدید وضو می نمودند و تهجد و اشراق از ایشان گاهی
فوت نمی شد و حضرت رعایت ایشان بواقعی می نمودند برای احتیاط روغن بازار کم می خوردند بلکه شفیر
می خریدند و بحضور خود روغن میکشیدند و برای احتیاط طعام بدست خود می پختند و با یاران میخوردند

بهمین آئین مدتے در خدمت حضرت بودند بعد چندے محمد امین خان بہادر صدرالصدور بادشاہ عالمگیر غایبانہ بہ بادشاہ عرض نمودہ کہ یکے از بنی عم من ترک تعلق نمودہ فقیر شدہ در خجستہ بنیاد نشستہ است بادشاہ این حرف شنیدہ سہ روپیہ یومیہ برائے ایشان مقرر نمود ایشان ہمہ را صرف فقرا میکردند بعد ازان آزار پیچش بہم رسید و خون از شکم جاری شد ہر چند برادر و عاجزہ و خویشان آمدہ مجد شدند کہ بخانہ ما بیائید ما خدمت خواہیم کرد قبول نکردند آخر الامر آنہا بخدمت حضرت آمدہ عرض نمودند حضرت خواجہ میر شاہ فرمودند کہ صلہ رحم از جملہ واجبات است شما بروید علاج بخانہ عاجزہ خود رفتہ دو روز ماندند روز سیوم بخدمت حضرت عرض کردہ فرستادند کہ عمرے در بندگی حضرت بصحبت فقرا گذرانیدم موجب امر دو روز اینجا ماندم حالا طاقت دوری از جناب ندارم امیدوارم کہ بحضور بیایم حضرت فرمودند بیائید ایشان را بہ پالکی سوار کردہ آوردند بر قدم حضرت افتادہ گریان شدند و بہ حجرہ خود در آمدند و از ازغلبۂ تمام کرد اصلا قوت نماند ہر چند خادمان و آشنایان خواستند کہ خدمت ایشان بکنند ہرگز راضی نمی شدند و میگفتند کہ دست شما در حق من نامحرم است یاران گفتند کہ شما طاقت نشست و برخاست و استنجا ندارید و دیگر پائی گذارید کہ خدمت بجا آرد پس چہ باید کرد ایشان گفتند اگر عورتے پیرے بہم رسد با او عقد باید بست و چیزے قلیلے مہر مقرر باید کرد عاجزۂ ایشان عورتے پیرے را فرستاد با او عقد بستند و مہرے مقرر کردند او در خدمت می بود بعد سہ روز احوال ایشان متغیر شد حضرت وضو میکردند شاہ قلندر ایستادہ بودند حضرت بشاہ قلندر فرمودند شما بروید و بر احوال خواجہ متوجہ شوید وقت نازک است و شیطان در پے شاہ قلندر رفتند و متوجہ احوال خواجہ شدند درین ضمن حاجی عاشور آمدند ایشان را نیز فرمودند کہ بروید و متوجہ احوال خواجہ باشید و بعد فراغ از وضو خود ہم بربالین خواجہ تشریف آوردند و متوجہ احوال خواجہ شدند خواجہ باگاہی تمام جان بحق تسلیم نمودند قبر ایشان در تکیہ حضرت واقع است سال وفات ایشان سنہ یکہزار و یکصد و نوزدہ ہجری است ۔

ذکر شاہ جان اللہ | ایشان از مریدان و خلفائے حضرت بابا پلنگ پوش قدس سرہ فاضل و مرتاض بودند چون ایشان را حاجت انسانی رو میداد ہر روز بفاصلۂ دو سہ کروہ از شہر بیرون

میرفتند وقضائے حاجت میکردند و باوجود ضعف پیری گاہے در شہر قضائے حاجت میکردند مدتے
بخدمت حضرت بسر بردند بعد ازان از جناب حضرت خلافت یافتہ رخصت شدند و در قصبہ
نوساری نام که نزدیک بندر سورت واقع است سکونت اختیار نمودند اکثر مردم آنجا بخدمت ایشان
مرید شدند و بیعت در خدمت ایشان میخواندند و عالم شدند و باوجود ضعف پیری اکثر سہ ماہ روزہ میداشتند
و بعد از وفات حضرت بابا پلنگ پوش برائے زیارت از قصبہ نوساری در تکیہ آمدہ بخدمت حضرت
ایشان رسیدند و بر مزار حضرت بابا پلنگ پوش ختم قرآن نمودہ و طعامے نذر ارواح پاک مہیا کردہ بفقرا
خورانیدند و از جناب حضرت ایشان رخصت شدہ باز بنوساری رفتند و مدتے در انجا گذرانیدند
باوجودانکہ مریدان برائے ایشان در انجا مکانے برائے وقت اخیر تیار ساختہ بودند ایشان از انجا
برآمدہ راہی شدند روزے بوقت یک پہر روز برآمدہ یکایک از دروازہ تکیہ در آمدند و برائے
زیارت [illegible] مرقد حضرت بابا پلنگ پوش رفتند عصائے بدست ایشان بود حضرت در حجرہ
تشریف داشتند فقیر در خدمت ایستادہ بود از فقیر پرسیدند کیست عرض کردم کہ عزیزے مانند
شاہ جان اللہ ہستند اغلب کہ ایشان باشند فرمودند کہ ایشان در نوساری اند اینجا چرا بیایند
بعد ازان کہ بیرون آمدہ خبر گرفتم شاہ جان اللہ بودند بجناب حضرت معروض داشتم حضرت بیرون آمدہ
معانقہ کردند و آبدیدہ شدند و باہم در حجرہ نشستند و احوال پرسی کردہ از سبب آمدن ایشان پرسیدند
ایشان گفتند کہ وقت ما نزدیک رسیدہ است بنابران استخوانہائے خود را پیش خود در اینجا آوردم
کہ پیر قدیم مرشد برحق مدفون شویم حضرت برائے بودن ایشان زیر دالان مزار حضرت بابا پلنگ پوش
مکانے تعین فرمودند ایشان تا ہفت روز بصحت و عافیت گذرانیدند روز ہشتم آزارے عارض شد
و روز دہم یا یازدہم شب شنبہ پانزدہم ربیع الاول جان بحق تسلیم کردند قبر ایشان زیر دالان نزدیک
دیوار مسجد طرف محراب مشرق رویہ واقع است چون شاہ قلندر شہید بعد مدتے از وفات
ایشان عمارتے داخل دروازہ مزار حضرت و خارج دروازہ ترتیب دادند از سبب عمارت
قبر ایشان نامعلوم است ۔

ذکر حاجی صادق | ایشان متوطن توشیرجان انداز ولایت برآمده در سرکار حسین قلیج خان بہادر
که درین وقت نظام الملک آصفجاه خطاب دارند نوکر و روشناس شدند روزے چندکس از یاران
در مجلس ایشان نشسته بودند اوصاف حمیده حضرت ایشان را بیان میکردند حاجی را اشتیاق
دیدن جمال مبارک بمرتبه رو داد که بے توقف ترک نوکری کرده در خجسته بنیاد بجناب حضرت رسیده
و دو راس اسپ و دیگر نقد و جنسے که داشتند همه را نثار حضرت کرده مرید شدند و لباس فقر اختیار نمودند
مدتے بخدمت حضرت مستفید بودند و چندے بخدمت موذنی تقدیم رسانیدند و مجذوب صفت بودند
واکثر اوقات کشف از ایشان سر میزد حضرت مرشد از سبب اظهار کشف بنظر جلال بسوے ایشان
دیده غصه فرمودند نقیسے که حاجی با آزارے مبتلا گشتند و از دماغ ایشان ریم و خون برمی آمد مدتے این
عارضه ماند شبے حاجی وقت خلوت یافته در حجره حضرت درآمده بقدم مبارک افتاده گریه بسیار کرد
حضرت عفو تقصیر کردند بعد چندروز شفاے کامل یافته بخدمت موذنی مشغول شدند بعد ازان از جناب
حضرت رخصت شده عازم هندوستان شدند و سیر کشمیر کردند اکثرے از کبار و صغار بخدمت ایشان
اخلاص آوردند و مرید شدند باز بشاهجهان آباد مراجعت کردند اکثرے از اهل دنیا در خدمت ایشان
از روے اخلاص و اعتقاد رجوع داشتند شاه تراب نقل میکردند که من در کشمیر بخدمت حاجی بودم
و مرا کسالے سخت رو داد حاجی گاهے خبر از من میگرفتند بخاطرم گذشت که من نزد ایشان می باشم ایشان
خبر من نمی گیرند حیف است و من بر بالاخانه می بودم روزے بجهت قضاے حاجت از بالا فرود آمدم
دیوار را گرفته میرفتم حاجی در سایه درختے نشسته بودند پرسیدند که چه حال دارید گفتم آزار دارم فرمودند دیوار
را بگذارید گفتم چه قسم بگذارم که خواهم افتاد باز گفتند دیوار را بگذارید همین جواب دادم چون بکرات فرمودند
دیوار را گذاشتم و بمکان ضرور رفتم بعد از فراغ برآمدم آزار از من دفع شده بود چون در خاطرم خطره
گذشته بود حاجی تبسم کنان جانب من نگاه کرده فرمودند که پرسیدیم یا این قسم نمی پرسیم —
نیز شاه تراب نقل کردند در وقتے که حاجی در شاهجهان آباد در مدرسه غازی الدین خان بودند من نیز
با ایشان می بودم روزے علی الصبح بمسجد درآمدند و بعد از نماز بامداد بمن فرمودند که امشب شادمان خان

رفته خبر بگیرید که خان زنده است یا فوت کرده و حال آنکه بر آزار خان کسی را اطلاع نبود بنده
بخانهٔ او رفته بدیوانخانه نظر کردم هیچکس را ندیدم در حویلی درآمدم دیدم که در پرده افتاده اند یکی
از خدمتگاران پیش آمده از وی پرسیدم که احوال خان چه چیز است گفت مشرف بر موت اند از اینجا
برگشته حقیقت حال او بحاجی گفتم حاجی فرمودند آشنای ماست و حقوق خدمت دارد رفته او را ببینیم
بخانهٔ خان رفتند خان اصلا از خود خبر نداشت حاجی نزدیکتر رفته بمراقبه فرو رفتند و متوجه احوال او
شدند بعد دیری خان با افاقت آمد و نظرش بر حاجی افتاد برخاسته نشست و بطور مطایبه گفت
حاجی خواهند که ما را فریب دهند حاجی آواز خان را شنیده سر برداشتند و گفتند چون شما آشنا و اخلاص مند
ما بودید ضرور دانسته نزد شما آمدیم اما نذر خوبی بدهید گفت ده روپیه میدهم چنانچه آورده گذرانید حاجی
فاتحه خوانده برخاسته بمکان خود رسیدند و بمجرد آنکه آمده نشستند تب بشدت تمام رو داد تا سه روز
و شب کسلمند بودند بعد از آن صحت یافتند و خان نیز شفای کامل یافت در وقت تحریر این کلمات بخاطر
این فقیر رسید روزی حرارت سخت با این فقیر رو نمود قلق و اضطراب بمرتبهٔ تمام داشتم حاجی برای عیادت
تشریف آوردند بعد احوال پرسی گفتند کهچری بریانی نذر حضرت بابا پلنگ پوش تیار کرده اگر بخورانید ما از آن
شما را بر داریم این فقیر گفت کهچری تیار کرده بیارید آوردند حاجی چمچی از درویشان را طلبیدند کهچری
را تناول فرموده ساعتی متوجه احوال من شدند تب از من دفع شد و حاجی را تب بشدت گرفت این
قسم کارها و توجهات اکثر از حاجی سر میزد و اکثر بزبان مبارک حضرت میگذشت که دو کس از طالبان
حق ترک دنیا کرده نزد ما آمده فقیر شدند یکی شاه عرب دویم حاجی صادق و حاجی بعد وصال حضرت
از شاهجهان آباد قصد زیارت مزار شریف حضرت کردند لیکن بسبب تقدیر بیمار شده بقضای الهی
وفات یافتند و در تکیهٔ خلیفه خواجه محمد سعید قدس سره بکنار نهر متصل پل سرخ مدفون شدند —

ذکر شاه حیدر تاشکندی | ایشان از مریدان حضرت بابا پلنگ پوش اند سیر ملک حبش نموده
بفرنگستان رفتند بسببی در قید حبش افتادند مدتی در زندان محبوس بودند و بشارت از حضرت خضر علیه السلام
یافته بامداد حضرت خضر از قید نجات یافته بمکهٔ معظمه رسیدند و سعادت حج حاصل کرده درالاکبره هم وارد شده

دراسکندریه در موضع بلبل دره‌سی مدتے سکونت اختیار کردند و ریاضات شاقه کشیدند سلطان مصطفی به تغییر
لباس نزد شاه حیدر آمده ملاقات نمود شاه چندان تیاری که بحسب ظاهر از فقرا با اغنیا صادر میگردد
بعمل نیاوردند سلطان با وزیر در خدمت ایشان نشست بعد حرف و حکایت قهوه حاضر ساختند سلطان
بجناب شاه عرض کرد که ما از مقربان سلطان هستیم اگر وجه برائے مصارف فقرا بعرض بادشاه رسانیده
مقرر کرده شود بکرم قبول فرمایند شاه دست بمحاسن خود برده فرمودند مدتے است که بر در اوجل سلطانه
نشسته ایم و احتیاج بچیزے نیاورده ایم و گذران ایشان باین نهج بود که از قلندران قریب چهل تن در
خدمت ایشان بودند هر روز یک تن برآمده دریوزه گرده می‌آورد آنچه موجود می‌شد جمیع فقرا قوت لایموت
خود می‌نمودند بهمین عنوان مدتے بسر می‌بردند و اکثرے از اعیان آن دیار اخلاص بهم رسانیدند نشوهی
افندی نام عزیزے بخدمت ایشان اتحاد تمام داشت و شاه در تکیه خود نیزه بلندے ایستاده کرده
بر نیزه قندیلے آویخته بودند سلطان روم از کوشک خود قندیل را دیده بزبان ترکی گفت که این روشنی
بستاره نمی‌ماند و تا صبح روشن و تابان می‌باشد خبرگیران را برائے تحقیق آن فرستاد حقیقت را معلوم
کرده بعرض سلطان رسانیدند باز سلطان کسے را فرستاد که باعث روشن نمودن قندیل چه باشد
شاه فرمودند که چون تکیه فقرا در گوشه واقع شده شاید کسے مسافرے درین دیار وارد شود و تجسس تکیه فقرا
نماید به روشنی قندیل راه یافته خود را باین مکان رساند سلطان از شنیدن این معنی بسیار خورسند شد و
بعد چندے وزیر بادشاه خوابے دید در خدمت شاه آمده ظاهر کرد که وقت شما قریب رسیده است
شاه این خبر شنیده انگشت شهادت خود را در گردش آورده فرمودند خانه حیدر خراب شد بعد سه روز
چون وقت آخر رسید وصیت فرمودند که نشوهی افندی ما را غسل بدهد بعد وصال ایشان درویشے
برائے رسانیدن خبر نزد افندی رفت دران وقت افندی بر زراعت خود رفته بود درویش بزراعتگاه
رسید افندی در باغ درگوشه بود بعد کوفتن دروازه افندی بیرون آمد پیش ازانکه درویش خبر بگوید افندی
فرمود که ما در واقعه مشاهده کرده ایم که آفتاب دو نیمه گردیده نیمے ازان بجانب مغرب فرو رفته نیمے
دیگر بجانب مشرق صدائے بگوش ما رسید که شاه حیدر رفت الحال مرقد ایشان در بلبل دره‌سی موجود است

وفقرا بعد وصال شاه لوحے یاقوتے از بهائے آورده بر سر قبر ایشان نصب کردند همان شب شاه در خواب ضعیفه بیوه که قریب مزار ایشان سکونت داشت فرمودند لوحے که بر سر ما گذاشته اند مارا بسیار در تشویش میدارد و حق غریبے است آن مستوره این حقیقت با درویشان ظاهر کرد چون تحقیق نمودند حق غریبے بوده است عزیزے دیگر این معنی را شنیده لوحے ساخته بر سر قبر گذاشت و تاریخ وفات ایشان دران لوح ثبت نموده اند قبر ایشان دران دیار مشهور و معروف است۔

ذکر حضرت خواجه ذکریا سمرقندی ایشان از اولاد قطب دوران غوث زمان مخدوم اعظم که مناقب ایشان در کتب مسطور است بودند از ولایت بهندوستان تشریف آورده مدتے درین دیار بوده باز تولا معاودت نمودند و در زمانے که بادشاه عالمگیر در کلکله بود بار دیگر از ولایت آمده با بادشاه ملاقات نمودند بادشاه کما ینبغی اعزاز و اکرام ایشان بجا آورد و یکهزار روپیه در ماهه برائے خرج مقرر کرده فرمود که بهر شهر که ایشان باشند دیوانیان آنجا مبلغ مذکور را میرسانیده باشند مدتے در خجسته بنیاد گذرانیدند عمر شریف ایشان قریب بصد سال رسیده بود جمیع اکابر از ملازمت ایشان فیضیاب می شدند و هر کسے که برائے دیدن ایشان می آمد سفره با انواع اغذیه حاضر میکردند اگر بمثل صد دفعه مردم می آمدند دستارخوان با اطعمه مهیا می بود و سوائے آن در هر هفته دو دفعه وگاهے سه دفعه جمیع اکابر شهر را از فقرا و علما ضیافت با انواع اطعمه میکردند و در عیدین موافق حال هر کس خلعت عطا میفرمودند چنانچه برائے حضرت مرشد ما نیز خلعت میفرستادند و حضرت مرشد بخانه ایشان تشریف برده از راه اخلاص آداب بجا می آوردند و حضرت خواجه هم با حضرت ما محبت و اخلاص قلبی داشتند و اعزاز و اکرام بمرتبه کمال الکمال می آوردند بعد چندے حضرت خواجه اگرچه سابق زیارت حرمین شریفین کرده بودند دفعه ثانی با قبایل و جمعے از مریدان و مخلصان عازم حرمین شریفین شدند و بخیریت در آنجا رسیده سعادت حج و زیارت مدینه منوره حاصل نموده مراجعت بخجسته بنیاد کرده قریب بشهر رسیدند ناظم صوبه و متصدیان دیگر و اکابر و بزرگان تا نظام پور استقبال نمودند و حضرت مرشد ما نیز تا نظام پور استقبال فرمودند حضرت خواجه بسیار خورسند شدند تا دیرے معانقه کردند و اشتیاق و الفتهائے قدیم بیان فرمودند حضرت مرشد تا دولتخانه حضرت خواجه همراه بودند بعد از آن

رخصت گرفته بتکیه شریف تشریف آوردند و در هر ماهی دو سه دفعه برای ملاقات حضرت خواجه
میرفتند و خواجه صاحب نیز باشتیاق تمام می طلبیدند و خود بعد دو ماه یا سه ماه بخانقاه تشریف می آوردند
حضرت مرشد تا کنار ناله استقبال می نمودند حضرت خواجه قهوه و ما حضری نوشجان فرموده بر تخت روان
سوار شده بدولتخانهٔ خود تشریف می بردند روزی عبد الغفور خان قلعدار احمد نگر که از مخلصان حضرت
ما بود چند دانه بهی فرستاد در آن وقت بهی اصلا در شهر بهم نمیرسید در آن ایام این فقیر خورد سال بود حضرت
باین فقیر فرمودند که این دانهای بهی بخدمت حضرت خواجه برسانید و عرض اخلاص ما بگوئید و حضرت
هیچکس را عرض اخلاص نمی گفتند مگر بخدمت خواجه حسب الامر بجناب خواجه صاحب رفتم جمعی کثیر در
مجلس شریف نشسته بودند فقیر را دیده بشفقت تمام پیش خود طلبیده پرسیدند چه آورده اید عرض کردم دانهای
بهی است رومال را بدست خود برداشته پیش خود گذاشتند و فرمودند بابا را اسلام ما برسانید و بگوئید
که فردا اینجا تشریف بیارند این دانهای بهی را مع بابا میسکینیم باتفاق تناول خواهیم نمود فقیر رخصت شده
بجناب حضرت پیغام رسانیدم بعد از ساعتی میر عالم که خادم حضرت خواجه بود بخدمت حضرت مرشد
آمده همین پیغام رسانید روز دوم حضرت بموجب دعوت بخانهٔ ایشان تشریف بردند جمعی کثیر از اکابر
و اصاغر شهر را طلبیده و اطعمهٔ الوان تیار فرموده ضیافت کردند و اکثر اوقات در مجلس شریف ایشان ذکر خیر
حضرت ما میگذشت میفرمودند با وصف آنکه ما سید و بزرگ زاده مقرری هستیم و اطعمهٔ لذیذه موجود
می سازیم و ضیافت مردم میکنیم مردم بطرف ما کمتر رجوع دارند و بخدمت بابا که در آنجا شکم سیر هم نمی یابند
خلائق برغبت تمام میروند از اینجا معلوم می شود که نعمت ظاهری و باطنی از بزرگان ما به بابا رسیده است
و ما بی بهره ماندیم و بر زبان شریف ایشان می گذشت که بابا شیخ وقت و ولی اند حضرت خواجه باز
اراده ولایت کرده بر کنار جمهری باغ منزل کردند جمیع اهل شهر از شریف و وضیع مثل خواجه یادگار
عم زادهٔ حضرت خواجه میشدند و دیگر اعزه برای وداع بخدمت شریف آمدند و جمیع اعزه دستارها را از
سر خود فرود آورده فاتحه گفتند و رخصت شدند و حضرت مرشد ما بعد از همه رخصت شدند و دستار
از سر خود فرود آوردند حضرت خواجه نیز دستار از سر مبارک خود فرود آورده فاتحه طولانی خواندند حضرت خواجه

برای اعزه دیگر دستار فرود نیاورده بودند و درین فاتحه گریه ها کردند و از یکدیگر مرخص شدند و از ینجا کوچ کرده بقصبه پهلمری که هشت کروه راه باشد رسیدند چون ایام زمستان بود بخدمت حضرت ما عنایت نامه نوشتند که ما بخیریت بپهلمری رسیدیم هوا در نهایت برودت است اگر از جای پوستین بهم برسد برای ما بفرستید تا رسیدن پوستین درینجا توقف میکنیم و قبل ازین بچند روز بفضل الهی پوستینی بسیار خوب از جای بجناب حضرت بطریق نذر آمده بود شاه کوچک را فرمودند که خیاط را طلبیده استر از چهیت بندری داده درهمین شب تیار نماید بموجب امر تیار کردند و وقت سحر بخدمت حضرت خواجه روانه نمودند درویشی که برده بود پوستین را گذرانید پوشیدند و فاتحه خواندند و خورسند شدند و درویش را خلعتی عطا فرمودند۔

درویش نقل میکرد که حضرت خواجه یادگار بجناب حضرت خواجه عریضه ارسال داشته بودند بدین مضمون که ما و حضرت با هم مملک زاده و سید و اکابر ماوراءالنهر ایم در وقت فاتحه گفتن حضرت برای ما دستار خود را فرود نیاوردند و از برای فقیری که پدران ایشان و خود ایشان را در ولایت کسی نمیداند دستار فرود آوردند این چه مناسبت داشت حضرت خواجه در جواب ایشان نوشتند که ما دستار خود را باختیار خود فرود نیاورده ایم بروح پاک حضرت مخدوم اعظم که ولایت و بزرگی با یاد دستار ما را فرود آورد چون این مذکور بجناب حضرت مرشد رسید فرمودند فی الواقع پدران ما هیچگاه پدران این عزیزان را نمی یافتند بفضل الهی شامل حال است که صاحبزادگان و بزرگزادگان بر ما این همه مهربانی میفرمایند و شکرها کردند و حضرت خواجه از پهلمری کوچ نموده بهندوستان رسیدند از آن جا بلاهور و از لاهور به پشاور رسیده عازم کابل گردیدند درین اثنا حیات ایشان بآخر رسید تابوت ایشان به بلخ بردند و در انجا مدفون کردند وصال ایشان در سنه یکهزار و یکصد و شانزده هجری است۔

ذکر حضرت خواجه عبدالولی سمرقندی ده بیدی

ایشان از اولاد حضرت مخدوم اعظم قدس سره اند صاحب کرامات و کریم الاخلاق و صاحب ایثار بودند اکثری از علما و فضلا و امرا مرید و مخلص ایشان بودند و با حضرت مرشد ما اتحاد تمام داشتند اکثر عزیزان نقل میکردند که یکبار حضرت خواجه قرضدار مبلغی شدند و دران ایام در شهر تحته بنیاد قحط غله بمرتبه کمال بود حضرت خواجه از سبب قرضداری طعام های الوان

موقوف کردند و خود و صوفیان کهچری یا روغن سیاه می پختند و میخوردند تا مدتے باین قسم گذرانیدند تا آنکه از قرض فارغ شدند وصال ایشان در سنہ ۔۔۔ در محل پوره درگذر سمند خان مدفون اند یزار و یتبرک به ـ

ذکر حضرت خواجه یادگار ده بیدی | ایشان نیز از اولاد حضرت مخدوم اعظم قدس الله سره اند صاحب جود و سخا و کریم الطبع اکثر اکابر شهر را می طلبیدند و ضیافتها میکردند و مبلغ شش هزار روپیه در هر سال از سرکار عالمگیر بادشاه برائے خرچ ایشان میرسید باوجود آن قرضدار مبلغے می بودند و همیشه سر انجام کارها سرکار ایشان از قرض می شد در حویلی خود قریب مسجد جمیل بیگ خان سکونت داشتند چون قرض زیاده شد حویلی را فروختند در حویلی دیگر مقام گرفتند و در انجا کسل مند شدند خبر بیماری ایشان بحضرت مرشد ما علیه الرحمه رسید برائے عیادت تشریف بردند خواجه بر چهارپائی رو بجنوب خوابیده بودند حضرت نزدیک چهارپائی نشستند ملا مریم که از خادمان خواجه بود بخواجه اطلاع داد که بابا تشریف آورده اند خواجه در کمال شدت آزار بودند هشیار شدند و روے خود را بجانب حضرت گردانیده دست مبارک حضرت را بدست خود گرفته فرمودند بابا انچه کردیم خطا کردیم و توبه کردیم شاهد ما باشید حضرت ما فرمودند که فقیرهم انچه کردم توبه کردم خواجه گریه کردند و حضرت ما نیز گریه کردند بعد مصافحه فاتحه خواندند و حضرت خواجه فرمودند وقت اخیر است متوجه احوال باید بود حضرت رخصت شده به خانقاه تشریف آوردند در همان شب خواجه ازین عالم رحلت نمودند قبر شریف ایشان نزدیک مرقد حضرت خواجه عبد الولی است قدس سره ـ

تمت تمام شد ملفوظ نقشبندیه

حسب الفرمایش مرزا صاحب والامناقب احمد بیگ خان بهادر مدظله العالی و زاد اقباله بتاریخ هفدهم شهر ذیقعده روز شنبه ۱۲۴۱ سنه یکهزار و دو صد و چهل و یک هجری النبوی صلی الله علیه وسلم از دست بنده اضعف العباد محمد امیر الدین ابن محمد نصیر الدین مقدم کاغذی واڑه باهتمام رسید توقع از مطالعه نمایان این رساله چنانست که سهوے یا خطاے بنوشتن شده باشد بذیل عاطفت پوشیده باصلاح پردازند

قاریا بر من مکن چندین عتاب گر خطا رفته باشد در کتاب آن خطا رفته را تصحیح کن از کرم والله اعلم بالصواب

(کتبه خادم الخطاط سید حیدر بادشاه قادری الحسنی)